

بازدید شد  
۱۳۸۲



بازدید شد  
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی

محمد انور السیوطی

مؤلف عباس المرکوی

موضوع

شماره ثبت کتاب ۶۲۰۲۸

۱۳۷۵

شماره قفسه ۴۸۴۴

۵۹۶۳

ملی - فهرست شده -

۵۹۶۳



بازدید شد  
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: اندرز السیوطی		
مؤلف: عباس المرادی		شماره ثبت کتاب
موضوع		۶۲۰۲۸
شماره قفسه: ۳۸۴۴		۱۳۷۵
۵۶۹۳		

کتاب: اندرز السیوطی  
۵۶۹۳

بازرسی شده  
۳۶ - ۳۷



کتابخانه ملی - فهرست شده  
۵۶۱۲





کتاب الوارسان در حدیث نبوی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین  
 حکایتی در بیان حدیثی است که در اصناف خلق و از انبیا و اولاد انبیا که عدم بقضای  
 دوستان و وجود دشمنان در نوع انسان خلقت و کفایت که قضا بخواهد و بپای رسیدن  
 صلوات الله علیه و آله و سلم و مقام ارجحند نبوت انبیا از اولاد انبیا و بعد از صلوات الله  
 علیه و آله و سلم و مقام خاتمیت و جامعیت سیر فرزانگی و علم غیبی و پادشاهی و قزاقی  
 صلوات الله علیه و آله و سلم و خلافت ان مرکز دایره امکان معجز و معجزه  
 شجره اشعری و ابدیت و لا یرور و عایشان و به تنه و تیرگی و اعلی ایشان و مقهور  
 گردانند و خوانند نامدار و مقرب ادام الله برهانیم و انچه نصرت ملت بهضای و نوعی و تن  
 جواز انچه اشاعه صلوات الله علیه و آله و سلم و انچه شاهان و بزرگان عالم شانه و تقدس استعانه  
**اما بعد** چنانکه در افریقا و العباد و الوتر العزیز القوی عباس المولوی غفر الله له و آله و سلم  
 و اخوانه المؤمنین که چون هر یک از اهل ادیان مختلفه را اعتقاد اینست که دین و حق و دین  
 غیر او باطلست و در دین اسلام هم بنابر قول حضرت سیدنا ام علیه صلوات الله الملائک العلام  
 که نموده است من بهضاد و سده فرقه منقرض خواهند شد و یکی از انچه در دستکار و باقی  
 حالک در هر یک از اهل هفتاد و سه فرقه و اکن مبرور که در دستکار و غیر او خواهند  
 فایده و حقیقت و این و مذهب و حقیقت دین و مذهب چون اقبال و وقت

جانش جامع و روشن مبرور و اندوه و همت از ان مناظر و در کتاب و رساله و مجموع و بنابر حق  
 و انچه شده و که یکی از انها منقح مبرور و هیچ هذا غیر طالب علم و عرفان و انچه از انچه  
 نیست بخاطر اینست که مجموع انها را بنویسد و چه نموده و کتاب و بنام اعظم حضرت شاهی  
 نظامی سازد تا از انفع طالبان دین سبب و چه بدکان علم البشیر از طالب علم و عرفان  
 و غیر ایشان ثواب غنی با علی حضرت عابد کرد و در این صفت و تاجور و مشایب و شایسته  
 مواضع خارجی و داخل انهم بعبودیت و خدا داد رسال هر دو نموده و هفت باب از حضرت سید  
 مونی که بدکان خلق از ان مناظر از ابد سازد و در زبان فارسی و چه نموده و چون هنوز این  
 بود و قابل انچه از اعلی حضرت بود و جلاله از انچه از انفع عام خلایق کتاب ساخته  
 تا از انفع ایشان ثواب با علی حضرت عابد کرد و بعد از ان در این کتاب هر صده و یکصد  
 انچه در نظر بود بعد از انچه و بخش نام بدست آورد و هر یک را بنویسد که در خطای مراد  
 دارد و بنام نای و اسم کر او ثواب سرش داد و با علی کرد و چون در این مناظر و ثواب  
 که در انجا بان امان و ابقا از امور و کتاب سبب با اولاد السیما از سلطنت امپراتور و انچه  
 حضرت انچه است که در انچه انچه از اعلی سعادت قبول شد و کرده و چون هر یک از انچه از انچه  
 در فصل مبین مبنای اولی و کرده و در ان کتاب نصرت فصول و مذکور سازد تا در فصل  
 که مطلوب باشد بهیوات با فایده شود و ما بنویسید انچه با الله و هو حبیب و نعم الوکیل و انچه  
 فصول اینست **فصل اول** در ذکر مناظر که حضرت سیدنا ابی محمد مصطفی (ص) با اهل  
 ادیان خسه فرموده اند و بعضی نوادگر **فصل دوم** در ذکر مناظر حضرت اسد الله  
 الغالب غالب کما غالب علی اهل البی طالع صلوات الله علیه که با مهاجر و انصار نموده و جواب  
 حضرت شیخ شایر و بعضی فضا و ثلث و مناظر حضرت و در باب فایده با ابی و عت



**فصل سیم** در ذکر مناظره حضرت زابع العباد امام حسن عیسی صلوات الله علیه با معاویه  
 و ایزد که انکار فضل حضرت و بد و زکوایش نمودند **فصل چهارم** در ذکر مناظره حضرت  
 خاسر العباد امام حسین شهید کربلا صلوات الله علیه با عین خطاب **فصل پنجم** در ذکر  
 مکالمه حضرت سید الشاجدین امام زین العابدین صلوات الله علیه با پیرشاه و مناظره  
 حضرت با جندل حنیفه **فصل ششم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت با طغیان صلوات الله  
 علیه با نافع بن اذنی و حسن بن علی **فصل هفتم** در ذکر حضرت صادق علیه السلام و صلوات الله علیه  
 با اوشاک و زید بن ذی نفع و دیگر در اثبات حضرت صانع تعالی و نقل از حقیقت بن اسلام  
**فصل هشتم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت کاظم صلوات الله علیه با هریر و انوشیروان  
 و ابوحنیفه کوفی **فصل نهم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا  
 صلوات الله علیه در مجلس مامون با اهل ادیان مختلفه **فصل دهم** در ذکر اجوبه حضرت  
 صلوات الله علیه سئوالات مامون **فصل یازدهم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت فی  
 جواد صلوات الله علیه با یحیی بن اکنم در مجلس مامون در حضور بنی عباس **فصل دوازدهم**  
**فصل سیزدهم** در ذکر مکالمه حضرت نفی هادی صلوات الله علیه با اشراف بنی هاشم و بنی عباس  
**فصل چهاردهم** در ذکر مکالمه حضرت ذکری صلوات الله علیه **فصل پانزدهم** در ذکر  
 در ذکر مکالمه حضرت یحیی علیه السلام و هادی صلوات الله علیه **فصل شانزدهم** در ذکر  
 مناظره و مقبله حضرت علیه با فاضل ابوبکر سنار و شیخ معز **فصل هجدهم** در ذکر مکالمه  
 علی بن میثم رحمه الله **فصل نوزدهم** در ذکر مناظره و مقبله حضرت علیه با کاتبی **فصل بیستم**  
**فصل بیست و یکم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت علیه با ابوعمیر شوطی **فصل بیست و دوم** در  
 ذکر مناظره حضرت هشام بن حکم رضی الله عنه با ضریر بن عمرو البقی و مکالمه علی بن میثم

با عین ضار و **فصل بیست و یکم** در ذکر مناظره و مقبله حضرت علیه با وراثانی و جواب حضرت  
 از خواص خود را و جواب و سئوالات شیعه و سنی **فصل بیست و دوم** در ذکر جواب مقبله حضرت  
 اعراض ابوالحسن خضراء **فصل بیست و سوم** در ذکر جواب هشام بن حکم رضی الله عنه عیون  
 خالد و مناظره حضرت ابوعبدالله بن عبد باغ و در مجلس هرون الرشید عباسی **فصل**  
**فصل بیست و چهارم** در ذکر استدلال مقبله حضرت علیه بن علی بن میثم رحمه الله علیه با سئوالات  
 بلوکی بن ابرقافه **فصل بیست و پنجم** در ذکر اجوبه علی بن میثم رحمه الله علیه با سئوالات  
 مردی **فصل بیست و ششم** در ذکر جواب مقبله حضرت علیه بن نواصب و ادب با صلوات الله علیه  
 با حضرت سیدنا امام علی علیه السلام و دعا و سوره **فصل بیست و هفتم** در ذکر جواب مقبله حضرت  
 نعاذنه استدلال نواصب و در فضیلت ابوبکر بنی امیة علیه السلام علیه و ادب و حلی که در  
 نقل از منقولند **فصل بیست و هشتم** در ذکر جواب مقبله حضرت علیه استدلال نواصب از حضرت  
 امامت ابوبکر بنی امیة علیه السلام و در فضیلت ابوبکر بنی امیة علیه السلام **فصل بیست و نهم** در ذکر جواب  
 مقبله حضرت علیه بن سالی که از ابن سئوالات **فصل بیست و دهم** در ذکر جواب  
 نقض ابوالجوفی که علیه و استدلال مقبله حضرت علیه و نقل ابوبکر و عیون حضرت  
 فاطمه زهرا علیها السلام **فصل بیست و یکم** در ذکر جواب هشام بن حکم رضی الله عنه علیه  
 مردی از بعضی حدیثی که عامر از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند **فصل بیست و دو**  
 در ذکر تحقیق حساب شیخ مقبله حضرت علیه حدیثی که در شان امیرالمؤمنین  
 صلوات الله علیه بجز صلوات الله علیه **فصل بیست و سوم** در ذکر جواب مقبله حضرت علیه و سئوالات  
 کرا از عیون حضرت یحیی علیه السلام و هادی علیه السلام علیه سئوالات **فصل بیست و چهارم**  
 در ذکر جواب مقبله حضرت علیه ابو محمد فضل بن شاذان سالی که از امامت حضرت امیرالمؤمنین







بصوابی و بکرم از نو و از نوافضلم و اکراماها الفکک و انکا و نوافضلم و جدل خواهیم  
 نمود و کرده مضاد گفتند که ما را هم باین که هیچ نیرینه نماند است و با او مضاد است و ما را هم  
 بنزد نوایر بنیم که نویدین قول چه میگوید که چنانچه نویدین قول با ما موافق و غایب  
 ما از نو بصوابی و بکرم و فضیلت ما از نو بیشتر است و اگر درین قول ما مخالف و درین  
 با او مضوم و معاد خواهیم که در کرده دهر نیز گفتند که ما را قول اینست که اشیا قدیمند  
 و اول ندارند و آمده ایم که درین باب با او معاد در مضامین غایب میگوید که با ما درین قول  
 موافق باشد پس ما از نو افضل خواهیم بود و اسبق و اگر چنانچه درین سخن ما مخالف باشد  
 ما نیز با او مخالف و خصوص خواهیم که در و طایفه شوهر خطاب بخیرت خود گفتند و محمد  
 ما را اعتقاد اینست که نویدین مدعیان عالمند آمده ایم بنزد نوکر قول نویدین باب بدینیم  
 اکو با ما موافق قایم و موافق اعتقاد ما اعتقاد باشد پس ما از نو افضل و اسبق و صواب خواهیم  
 بود و اگر با ما درین قول مخالف باشد پس ما با او مخالف و معاد خواهیم نویدین و درین  
 عرب گفتند ای محمد بن عبد الله ما را قول اینست که بنهای ما آله ما اند و میخواهیم که درین  
 باب با او گفت و شنید نمایم و به بنیم که در اعتقاد و حبیب اکو اعتقاد نویدین موافق اعتقاد  
 ما باشد پس ما از نو افضل و اسبق خواهیم بود بصوابی و اگر قول نویدین مخالف ما باشد پس ما با  
 نو خصوص نویدین معاد خواهیم کرد و چون گفتار اینجا تمام شد حضرت رسول الله  
 بآن گروه خطای بنموده فرمود که من ایمان دارم بخدا و یکتا و بی همها و کافرم بحب و طاعت  
 و بهر معبودی غیر از او و جدا از ایشان را مخاطبه اش نه فرمود پس کسی که مرخص شد از حضرت الله تعالی  
 از همان خلقی که بنموده و فرموده بود طوایف را و بحال که من بشیر ندیدم و بختم بر عالمیست  
 و درود باشد که با او در دیکر هر که با خدا و اندامیان یکدیگر باید کردند و او بعد از آن

مطابقه

بمطابقه خطای بنموده فرمود که جماعت هم در آمده اند بنزد من و از من متوقعند  
 که قول و اعتقاد شما را بگویم و بهائی از دعای و مضامین غایب جماعت هم در گفتار احسان  
 و کلاما را از نو این نوع نیست پس جماعت پیغمبر فرمود درین قول خود و لکن ایاد  
 غایب شد و میگوید که چه دلیل شما را برین داشته که عذر و الهی را نه گفتار بدانید که  
 چون عذر بر تویدین را احبا خود از جهت بی اسرا ایشل جدا از آن که از ایشان مغفود کرده بودی  
 و از دست ایشان بدر رفتن بود و این قسم که در حق او است که میگوید آن که او پس خدا باشد  
 پس حضرت رسول الله فرمود ای جماعت خود چون عذر بر تویدین را احبا خود بر حضرت  
 الله تعالی باشد و موسی نیز باشد و حال آنکه او نویدین را از جهت بی اسرا ایشل از احبا حضرت  
 الله تعالی بوده و بنی اسرا ایشل از و پیغمبر که شما نیز بر افعال او دیده بودید پس اگر عذر بر تویدین  
 احبا خود نویدین حضرت الله تعالی باشد پس موسی حق و اولی خواهد بود بهر سبب  
 بواسطه آنکه گفته که با اعتقاد شما سبب پیروی من عذر است و موسی اصناف ان کرامت  
 حاصل بود پس باید که ان کرامت که در موسی حاصل بود موجب کرامت باشد که زیاده  
 از پیروی من باشد زیرا که شما از پیروی من عذر اکو ابرار داده نموده اید که در مردم مشاهده  
 میباشد که پدرها با مادرها معادیت میباشد و اولاد آنها را بدین ایشان حاصل میگرد  
 هر این حضرت الله تعالی گفت و درین خواهد بود بواسطه آنکه حضرت شریک بنو نوح  
 و صفاء حدیثین را از برای حضرت او واجب گردانیده اید و از این قول شما لازم و این که حضرت  
 حادث و مخلوق و مصنوع دانسته باشند و از جهت حضرت صانع و خالق مقرر دانسته شدند  
 جماعت هم در چون این امر از حضرت شنیدند گفتند ما از پیروی من عذر این معنی را  
 نخواستیم زیرا این معنی را نسبت به حضرتش دادن کفر است با اعتقاد ما چنانچه بنو کفری گفتن

کتاب الفکر  
۶۳



ما میگویم که عزیر پس خداست یعنی کرامت او که ولا در حقش نیاشد چنانچه بعضی علماء  
 کسے از جهت کلام میگویند این فرزند منست زیرا بنصی که ولا در حقش نیاشد و در حق  
 اثبات کنند از برای شخص از جهت این که آن شخص اجنبی است و بنصی مبارک او آن شخص  
 محقق نیست هم چنین چون حضرت الله تعالی کرامتی بفرموده که بنصیر و نگو به مبدل که او را  
 از جهت کرامت بنصیر فرزند خود داشته که ولا در حقش نیاشد پس حضرت رسول الله  
 فرمود که این است یعنی اینچنین شما گفتیم که اگر این وجه کرامت سبب فرزند بودن باشد  
 نیست یعنی پس موسی فرزند ند بود از جهت او و خواهد بود از جهت او اینست که حضرت الله  
 تعالی باطل را مساوی میگرداند و حق را با باطل میکند زیرا ازین که گفتند شما چیزی عظیم  
 ازین که من گفتیم لازم و باید بر شما گفتند که عظیم الشان از علای شایسته است که اینچنین  
 از جهت کرامت فرزند بخواند که ولا در حقش نیاشد و این ظاهر است و هر یک  
 که از اعضا کسے از جهت کرامت برادر هم میگویند و دیگر میگویند که از اولادش باشد میگویند  
 که این شیخ منست و پدر منست و کسے دیگر که او را فرزند و عزیز است درین قول اکی  
 میگویند بلکه این سبب و افاضت است از جهت این که کسے را که او را عزیز تر است درین قول کلام  
 او بیشتر باشد پس بنابرین باید که درین و این شما جایز باشد که موسی برادر خدای تعالی  
 یا شیخ یا پدر یا سبب حضرتش باشد زیرا کلام او را از عزیز تر پیشتر نموده و او را منازعه عطا  
 فرموده که عزیر را نیست پس بنابرین باید که هر کس که کلامش باشد او را از جهت کلام و لغز  
 او میگویند و سبب و با میگویند و شیخ من با میگویند و عتم من با میگویند و ای  
 و بنابرین باید که موسی بنابرین شما را برادر با عتم یا بنابرین یا شیخ یا سبب یا امیر حضرت  
 الله تعالی باشد نه بعد از نشیدن کلام آنحضرت صهیون و غیره که گفتند او محمد

ما را محبت بود از دین که گفته نظری و فکری یکیم حضرت رسول الله صلعم فرمود که از عیسا  
 نبوت و دین که گفتیم باید معترف و از روی اضاف نظر کنید تا حضرت الله تعالی شما را هدایت  
 کند و بعد از آن بگوید نصاری منوچه کرده فرمود شما گفتید که حضرت ذیلم غرق شد  
 یا بنصیر مسیح متحد کرد به ازین قول چه چیز داده نموده اید یا از آن فرموده اید که ذیلم  
 حادث شده است بسبب وجود این حادث که علی است یا این حادث که عیسی بوده باشد  
 ذیلم کرده بسبب وجود ذیلمی که حضرت الله تعالی است یا اینکه میگویند حضرت الله تعالی  
 با عیسی متحد شد این معنی را نخواهد که حضرت الله تعالی و نقل پس عیسی را مخصوص میگویند  
 ساخت که غیر او را ساخت پس اگر این آورده نموده اید که حضرت ذیلم و نقل شد  
 حادث شد این قول باطل و مبهمه است و شما مسبب این قول باطلید زیرا لعل و شمع  
 که ذیلم منقلب کرد به حادث شود و اگر این خواسته اید که حادث ذیلم شد این قول  
 هم محال و منقست زیرا حادث هم ذیلم نتواند کرد و بدو میگویند که حضرت الله تعالی  
 عیسی را مخصوص میگویند که او را میداد و او را برادر و بنیادان دیگر پس اقرار کرده خواهید  
 بود که عیسی و عجلوت عیسی است که میگویند متحد شد یعنی زیرا هرگاه عیسی نبوت  
 باشد با او متحد شد باشد با او حضرت الله تعالی این معنی که در او چیزی حادث نموده  
 که مسبب این چیزی او را خلق کرد به در نزد حضرت الله تعالی پس عیسی و از جهت حادث  
 خواهد بود و این مخالفان نویسنده که مرثیه اول گفتند نصاری گفتند ای محمد بدین  
 که حضرت الله تعالی و نقل پس چون ظاهر کرد و این که از دست عیسی چیزی های عجیب و غریب  
 که از دست غیر او ظاهر نکرد و این پس و باید که فرزند خود اخذ نموده باشد از جهت  
 و اعزاز چون نصاری با این کلام متکلم شدند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ایشا از لفظ آمده



فرمود که قول را با جاعت همود شنید بدین معنی که شما ادیان علیه میگویند و اینها را بجا  
 همود فرموده بود بگوید نصاری که او فرمود بطریق الزام بر ایشان میگویند پس کوه نشاء  
 جللی سکون اختیار نمودند تا او یکی از انجیل که کشتای محمد حضرت ابراهیم را در شما خدای  
 میگوید حضرت فرمود بلی و از خلیل الله میگویم نصرتی که در پس از محمد چرما را منع میگویم  
 علیه را بر خدا بگویم حضرت فرمود که این در مثل است زیرا گفتی ما که ابراهیم خلیل الله  
 از جهت اینست که خلیل مشتق است از خلک با از خلک که مشتق از خلقت باشد خدای  
 فرفر و افر است پس یعنی اینست که ابراهیم نفر و محتاج بخدا و خداست و از غیر حضرت  
 منقطع و منعقد و معز و مستغنی است زیرا در وقتی که او را میخواستند که باشد اندازند  
 در میخواستند او را در آورده اند حضرت الله تعالی عرض میفرمود که در باب بنده را پس جبرئیل  
 بر نزد او آمد حضرت شهادت دهو املافاش نموده گفت که کافران را بر این خواهر خواست  
 زیرا حضرت الله تعالی مرا مود ساختن بهر نوا ابراهیم گفت حضرت الله تعالی است  
 و او نعم الوکیل است و من از غیر حضرت فریاد نمیگویم و حاجت ندارم بغير حضرت پس از آنکه  
 این حضرت الله تعالی و از خلیل خود گفت یعنی نفر و محتاج بسوی او و منقطع و از غیر  
 او و هرگاه خلیل از خلک باشد خلیل درین صورت یعنی خالی شدن از خود و واقف شدن  
 خواهد بود بر اسرار حق که غیر او را ندانده باشد و بنابرین معنی خلیل الله اینست که عالم است  
 بحضرت الله تعالی و با مود حضرت و ازین تشبیه حضرت الله تعالی و نقل بر خلیل از عالم غیب  
 و بی بندگی که او را منقطع حضرت الله تعالی نمیشد خلیل حضرت فرمود که این بود و کوه عالم بر این  
 حضرت فرمود که هم خلیل و بنور یکن کسی که فرزند او را باشد و او را فرزند اعظمش  
 از پیش خود بر اندازد و فرزند از فرزند یکی بدین فرمود از جهت این که معنی واد است محقق و ثابت

و از دور کردن او معنی واد است بر هم بخورند و دیگری آنکه از جاز باشد که عیسی را بر حضرت الله تعالی  
 بگوید از جهت آنکه ابراهیم خلیل است از برای چه موسی را بر حضرت الله تعالی بگوید و این ظاهر است که  
 معنی آنکه موسی دود که از معنی آن که از جهت سرزد نبود پس بگوید که موسی نیز بر حضرت  
 الله است اگر چه جاعت همود چیزی میگویند که از گفته ایشان لازم و این که موسی شیخ و  
 و سید و امیر حضرت الله تعالی باشد چنانچه بطریق الزام بر ایشان لازم آوردیم و شما شنیدید  
 چون کلام حضرت سالنیتا امه باین مقام رسید کرده نصرت کردند کتاب شما و مسطور  
 و منکر داشت که علیه گفت من بجانب خود میروم و چون او چنین گفت ما او را بر حضرت  
 الله تعالی میگویم و میدانیم حضرت رسول الله فرمود که اگر شما باینکه میگویند سید علی را بید  
 در آن کتاب چنین منکر داشت که عیسی گفت میروم بسوی پدر خود و پدر شما پس بنا بر آنچه  
 در آن کتاب مسطور و منکر داشت بگوید که عیسی یا جماعت که با ایشان خطاب نمود یعنی  
 الله تعالی اند و دیگر آنچه در آن کتاب که میگویند مسطور است با طاعت ابد بر شما انچه را  
 که اعتقاد کرده اید و میگویند که عیسی بر حضرت الله تعالی است از جهت اختصاص چنانچه  
 گفتند که ما عیسی را بر حضرت الله تعالی میدانیم زیرا عیسی را اختصاص حضرت الله تعالی  
 هست که غیر او را نیست و حال آنکه شما میدانید که اختصاص عیسی را بجماعت که عیسی ایشان را  
 مخاطب داشته که میروم بجانب پدر خود و پدر شما اندا شد پس از این جهت باطل شد این  
 که گفتند عیسی را اختصاص حضرت الله تعالی هست که دیگر بر اینست زیرا ثابت کردید و  
 نزد شما که عیسی گفت میروم بسوی پدر خود و پدر شما پس اختصاصی که شما میگویند که عیسی  
 بود انچه اعتقاد هم باشد بر شما لازم آمد که کلام عیسی را بغير و بکشتن راه و بگویند  
 پس عیسی ازین قول غیر از آنکه شما میگویند و جعلت مباد از یاد آورده نموده باشد و حال آنکه



میتواند بود که ازین قول عیسی داند این باشد که من دم یسوی ام صیغ یسوی فوج و حضرت الله تعالی  
 مایسوی ایشان رنج بخا بدو ایشان صیغ میگرداند و دم و نوح بدین و بدین شما اندو یکدی  
 توان گفت که عیسی غمرا این کلام اراده نموده باشد چون کلام حضرت یسایین مقام رسید  
 طایفه نصرانیان که بودند و ساکت شدند از جواب گفتند اما در چنین جایزه و غاصه نماند  
 و بعد از آن گفتند که ما را مجازده نادرین نظر کنیم و نام او را که بر سر اسکرده اهل زبان  
 خطه که آمدند نیز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نشان بودند بر ایشان اهل کتب و  
 جماعت دیگر اهل کتاب بنسبت و ان جماعت از یهود و نصاری و کثرت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 بودند سر آمد و بعضی طایفه یهود و نصاری بودند که در ان زمان بوده اند بر عاقل صاحب غیر  
 حقیقت بن اسلام از همین مناظره که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان کرد و از گفتگو ایشان  
 در مقابل کلام حضرت یسوی که کمال و مدد و در این ایشان معلوم میشود که در مقابل حاج  
 بنام دیگر نیست و بر ظاهر است که یهود و نصاری زمان مابین ایشان یهود و نصاری از ان زمان  
 نیست نظریه نویسی و یهودی که در این زمانه را با ایشان مکتوب و نصاری انفساد و ایشان از ان مکتوب  
 پس هرگاه یهود و نصاری در این مرتبه باشند ان سه جماعت دیگر خواهند بود قاعده را  
 با اولیای ان بقاء حاصل کلام این که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نصاری و امشاهه فرمود  
 بظایفه دهری و مؤمنان و یهودی که در ان زمانه را با ایشان مکتوب و نصاری انفساد و ایشان از ان مکتوب  
 و یسوی صید اند و هر چه گفتند بواسطه این که ما حکم نیستیم مکتوبی که مشاهه غایم و اسرا  
 بهر جنیم و ما از برای شما عذرت و موجدی ندیده ام چون یکدیگر نویسیم با این که ان شاء الله و ان شاء الله  
 جهنم که انفساد ایشان را ندیده ایم و ندیده ایم که ایشان را ننویسند که شدیم با این که ایشان اندو یکدیگر  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرگاه شما چیزی را بنویسید بران چه کم فایده بگوئید من کرا با مردم و بقاء

و این میباید بود ان شاء الله و امشاهه ان کتب که شدیم و در ان امشاهه ادب و ادب شما  
 لازم و این که از ان و این که این صیغ است که او بدین صیغ عطا کرد ان عاقلان بوده باشند  
 و این خلاف عیان و علم عالیا است که مشاهه و حدیث شما کرده و میکنند دهری گفتند  
 ما مشاهه ندیم و بقاء و این بود ان شاء الله و ان شاء الله و ان شاء الله و ان شاء الله و ان شاء الله  
 چه حکم کرده اند بیدم و در ان امشاهه ان که حدیث و انفساد ایشان را ندیده ایم و ندیده ایم  
 ادب و انفساد از ان جماعت که ندیم و در ان امشاهه ان که حدیث و انفساد ایشان را ندیده ایم و ندیده ایم  
 ایشان را هر چه کنند اند و دیگر انکه با این که اندیده ایم و ندیده ایم و ندیده ایم و ندیده ایم  
 دهری گفتند بیدم و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه  
 و این و این و این دهری گفتند بیدم و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه  
 که شد و در با هم جمع شوند دهری گفتند بیدم و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه  
 جمع شوند و این که ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه  
 دیگر بعد از او خواهد بود که دهری گفتند بیدم و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه  
 پس ان حکم مجز و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه  
 انکه حدیث ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه  
 صلوات الله علیه و الله دیگر با دیگر و دهری خطاب نموده فرمود ان شاء الله و ان شاء الله و ان شاء الله و ان شاء الله و ان شاء الله  
 گفتند ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه  
 شما رسیده باشد و ان اخوان و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه  
 و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه  
 که ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه و ان شاء الله علیه

عزیزند رسول الله صوم نموده بود و ایشان از این خطاب مشرب ساخته فرمود که  
 چه دلیل شما را بر این گمان است که نور و ظلمت را مدبر عالم مبدی باشد و چه دلیل که ما  
 عالم را بدو صفت کنیم صفتی بر صفتی و صفتی بر صفتی که خبر و شایع عالم را بدو معطوف  
 دانیم که ضعیف را نگذاهد و مدبر باشد و چون که عین حاکم است باینکه هر یک از اینها را باید  
 که فاعل و مدبر جدا باشد و اینها را باید که فاعل و مدبر جدا باشد و اینها را باید که فاعل و مدبر جدا باشد  
 پس ازین جهت است که ما گوئیم و نمویم از برای خبر و شایع و فاعل و مدبر جدا گوییم و هر یک را  
 دو فاعل داریم و دانستیم و فاعل خبر را خود دانستیم و فاعل شایع را خدا دانستیم پس باینکه ما صفت  
 نمودیم که اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 از اینها جدا می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 و اینهم نمی شود و نمی گویند که اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 از برای هر یک از اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 مثل سگ است که در عالم او را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 که بگوید و در بوی ظلمت باشد فاعل مدبر و ضعیف را بیک فاعل است و اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 رسول الله صوم نموده بود و ایشان از این خطاب مشرب ساخته فرمود که  
 نبیند بلکه خبر این دو صفت را صداد و بگوید و عالم وجود را در اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 باید که خبر اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 و در فاعل و مدبر که نور و ظلمت باشد فاعل است و اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 و شکر و صوم نموده بود و ایشان از این خطاب مشرب ساخته فرمود که  
 تحقیق این مسئله پس می گویم که در شایع موجوده اختلافات بقیه مخصوص است به چیز یا به غیر

عزیزند رسول الله صوم نموده بود و ایشان از این خطاب مشرب ساخته فرمود که  
 چه دلیل شما را بر این گمان است که نور و ظلمت را مدبر عالم مبدی باشد و چه دلیل که ما  
 عالم را بدو صفت کنیم صفتی بر صفتی و صفتی بر صفتی که خبر و شایع عالم را بدو معطوف  
 دانیم که ضعیف را نگذاهد و مدبر باشد و چون که عین حاکم است باینکه هر یک از اینها را باید  
 که فاعل و مدبر جدا باشد و اینها را باید که فاعل و مدبر جدا باشد و اینها را باید که فاعل و مدبر جدا باشد  
 پس ازین جهت است که ما گوئیم و نمویم از برای خبر و شایع و فاعل و مدبر جدا گوییم و هر یک را  
 دو فاعل داریم و دانستیم و فاعل خبر را خود دانستیم و فاعل شایع را خدا دانستیم پس باینکه ما صفت  
 نمودیم که اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 از اینها جدا می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 و اینهم نمی شود و نمی گویند که اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 از برای هر یک از اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 مثل سگ است که در عالم او را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 که بگوید و در بوی ظلمت باشد فاعل مدبر و ضعیف را بیک فاعل است و اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 رسول الله صوم نموده بود و ایشان از این خطاب مشرب ساخته فرمود که  
 نبیند بلکه خبر این دو صفت را صداد و بگوید و عالم وجود را در اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 باید که خبر اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 و در فاعل و مدبر که نور و ظلمت باشد فاعل است و اینها را می بیند که در عالم سپاه و سفید و سرخ و زرد و سیاه و سفید  
 و شکر و صوم نموده بود و ایشان از این خطاب مشرب ساخته فرمود که  
 تحقیق این مسئله پس می گویم که در شایع موجوده اختلافات بقیه مخصوص است به چیز یا به غیر





منوچهر شده فرمود خدای خود را در تنه خود بدین خلق و توصیف نمود بدین حضرت شایسته  
خلوقات ایا جان میباید این که خدای شما حلول نماید در چیزی و این چیز را طاهر کرده  
باشد خدای شما را و هرگاه این شایسته خدای خود بخون و غش و پلیدی و غیره باشد خدای  
شما و چیزیهای که در میان حلول میکنند مثل سنگها و چوبها و زو و زری و نقل  
و خفت و از جهت چرب این حالتها حادث و حال دیگر که خدای شما است و این باشد و دیگر آنکه  
حضرت الله تعالی چون محتاج باشد به حل و حال آنکه لم یزل و پیش از آنکه است و هرگاه الله  
تعالی لم یزل باشد و توصیف نماید حضرت شایسته صفات و حالات و حلول کردن هر یک بر شما  
لازم و این که توصیف نماید حضرت شایسته و این و هرگاه توصیف نماید حضرت شایسته و این  
و حدوث لازم و این که توصیف نمود و باشد حضرت شایسته ایا این حلی صفات حلول و  
حلول غیر است و این جمله منتهی به کمال و اندک از او دانست حضرت شایسته منتهی شود تا آنکه  
حلول نماید در چیزی و هم چنین منتهی نشود باین محلی که حرکت کند با سکنی کرد و شایسته  
و سرخ و ذره شود و صفات شایسته در حضرت شایسته حلول کند تا آنکه لازم و این که صفات شود  
موصوف باشد و حادث باشد تعالی الله عن ذلالت علو کبر و بعد از آن که حضرت رسول  
این مفاسد را بر ایشان لازم آورد و فرمود که خون باطل نمود حلول را که شما بر آن ذاهب  
بود بدین نوعی که بنای آن بر حلول باشد و باطل بشود پس سبک شد غلطای ذاهب  
و گفتند مهله ما را تا ما بگوئیم و دعا خود بر حضرت شایسته علیه السلام و الله منوچهر شایسته  
ثابت گردید و فرمود خیر همدان خود که هرگاه عبادت کنید صورتی تا آنکه عبادت الله تعالی  
کرده اند و بعد نمائید و نماز کنید و پیش از خود را بر زمین گذاشت و پیش از خود را بپوشید  
از برای عبادت حضرت الله تعالی و هرگاه که اگر بپوشید و این صورتها عبادت را بپوشید

بر شما

بر شما لازم و این که حضرت شایسته او داشته باشد و این صورتها احوال آنکه این را دانستند و این که حق  
تعظیم و عبادت کسی که واجب است تعظیم و واجب است عبادت باشد و این که او را با مصروع و حق  
او را می دانند و این را ندیدند و این که هرگاه با شما تعظیم الشان این را اعلام او را بپوشید و این  
فرد عظیم است و صغیر را عظیم نموده اند پس هرگاه شما تعظیم کنید حضرت الله تعالی تعظیم  
صوت بلند کان او پس حق تعظیم حضرت الله تعالی این را بپوشید و این که او را کلام حضرت رسول  
با تمام رسید این شایسته هم گفتند ما را مهلت ده تا در امر خود نظر کنیم پس حضرت شایسته الله تعالی  
و الله تعالی بفرستیم و این شایسته فرمود که شما مثل این را بپوشید و ما را این شایسته کردید  
و این غلطی را بپوشید کان و مخلوق حضرت الله تعالی را هم بپوشید و این فرموده بپوشید و این  
و هر چه ما را حق فرموده خود را از آن باز بپوشید و عبادت حضرت شایسته بپوشید که از خلق است  
بپوشید و هرگاه ما را بپوشید از وجوه امر فرموده دان اطاعت میکنیم و بعد از این بپوشید و این  
از آنجا ما را امر فرموده و این شایسته ما را امر فرموده و این بپوشید و این که هر چه امر فرموده از آنجا  
آگاه داد و هم ما را امر فرموده از این که در حضرت او تقدم غایب و بخواهیم خود را بپوشید  
پس حضرت شایسته ما را امر فرموده و این شایسته که عبادت حضرت شایسته و بپوشید و این که اطاعت نمودیم  
و بعد از آن چون امر فرمود که در سائر بلاد هم بپوشید که حضرت شایسته را عبادت کنیم با از آنجا  
نمودیم و در هیچ یک از اینها مخالفت از حضرت شایسته نکردیم و حضرت الله تعالی هرگاه امر فرمود  
باشد بپوشید و این امر بپوشید و این فرموده و حضرت الله تعالی و این باشد که بپوشید و این  
او کرده حضرت شایسته و شما فاسد را بپوشید و این شایسته که شما را امر فرموده و این  
فرموده و شما بپوشید و این شایسته حضرت رسول الله ص از این عالم از جهت که شما را امر فرموده  
و این فرموده و شما بپوشید و این شایسته را بپوشید و این فرموده که هرگاه کسی از شما از این بپوشید







مشت فکود بداند در اینجیل بداند که راست است که عیسی گفت با قوم خود که مرا کور و من مبداء و بدوین  
 من عیسی میباشم تا آنکه برسد بفرجه که حق را انبیا علیهم السلام باشد و من او را باور داشتم و هم  
 ورعه یافتند و اینجیل که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که چون فارق دنیا شوید  
 شود شهادت دهد با اینکه من عیسی ام بلیغ رسالت بطریق صدف و ثواب نموده ام و مراد  
 از فارق دنیا اینست که چون حضرت عیسی علیه السلام فرمود که نبوت سرافراز شود  
 ادای شهادت نمود فرمود که بفرجه عیسی گفت و امتش از دنیا بفرجه بصدف و ثواب بفرجه است  
 و بفرجه بود در باب ایشان مگر بدوین که در کتب معجزات انبیا و اوصاف مسطور است که  
 حضرت عیسی علیه السلام و مقدس حضرت عیسی علیه السلام و حق فرمود که نبوت عیسی علیه السلام  
 تا اوست خود را بنوا نمود ساز و بیکار اینا تا که هر یک از ایشان در باید زمان ظهور او دارد  
 ایمان او در دنیا و با سعادت نماید و هم در کتب معجزات مسطور و مندرک است که حضرت عیسی علیه السلام  
 و مقدس عیسی علیه السلام و حق فرمود که من خدا و ملک مکه ام و مکه گران با من همایه است  
 و انان که بیوان فک اند بهمانان مندی و این خانه را یکی از او بود که سی بار ابراهیم است و حق  
 سازم که عاریت کند از او هر اوست که با پند از او معهود دارند تا آنکه بر تفری از او و تو که محال  
 نام و خانم بفرمان باشد یا بداند از جمله ساکنان قوم و دالان کعبه و اب و هنرکان است  
 باشد و در کتب معجزات انبیا و اوصاف مسطور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 فرمود که چون ابر و آنکه عیسی علیه السلام فرمود که حق تبارک و تعالی با حق حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 ساخت که طعام و عیسی را سازم و خلقی شریف حاضر گردانم و خوبان نزدیک از او که مامور  
 به غوثی و انان از ایشان از جانب حضرت الله تعالی گردیده بود جمع نمایم و ابوطالب و حسن  
 و عباس و ابولهب از انجیل بودند پس طعام را چون حاضر ساختیم و انجم بیامید حضرت نش

مقداری

مقداری از آن تناول و با او نشست بدست میاد خود گرفته مقداری از آن تناول فرمود و باقی  
 در بطریق گذاشت و فرمود خدایا باسم الله پس هر یک از ایشان از آن طعام خوردند و سیر شدند و هم  
 عجل و تند که چنان بجای در قبضه قدرت اوست که انظار او که من حاضر ساخته بودم خود را  
 بدست کس از ایشان بود و ان شیر هم یکی از ایشان را که فرمود و مع هذا هم ایشان از آن طعام هم  
 بخورد و از آن شهر بهر باب کشند پس بعد از آن اکل طعام و شیر بهر باب و بهر باب بفرجه است  
 نباشد آنکه کسی بفرجه و سیر کرده است پس حضرت رسول الله تعالی فرمود که انکه از حق  
 فریضه را خافد و مفا و مشجع قیام عرب نیست عاقبت باید که بنوا شتم و بفرجه پس کنند تا  
 هر که خوشتر بفرجه و این که از حق کیم که او را نوست از آنکه قیام عرب با صاحبان و برحق  
 نماید و هیچکس از مردم عالم بفرجه و عیسی خود این و بیکند که بنویسند و بفرجه حضرت  
 رسول مقرب صلی الله علیه و آله از این سخنان نا شناختن شوق ملول و محزون گردید  
 سکون اختیار فرمود و انجماعت غمناک گردید هر یک بفرجه خود را بفرجه خود و چون چند روز  
 بگذشت حضرت عیسی علیه السلام و آله مرثیه و کومرا خطاب فرمود که در اینده فرمود و انکلی  
 مرثیه یکی مثل آن طعام میبایک پس من با چرخ فرموده و مرثیه و عیسی نیزه بلیت  
 حضرت را حاضر گردانیدم و چون از خوردن و آشامیدن طعام و شراب فارغ گشتند  
 حضرت رسول الله بعد از آنکه و شادان و فرمود بفرجه حضرت الله جل جلاله و مؤمنان  
 بخداوند سوگند که اگر با جمع خلق عالم در رخت بگویم یا شما که فرمود و عیسی متقدم و فرمود  
 و الله که شما خواهی در و باز بر آنکه نخواهد شد چنانکه کسی بخواید و در و بیدار شود و بفرجه  
 عامل باشد بان جواب او خواهد شد که او بر حق و او بر حق پس من گفتیم یا رسول الله من  
 از هر خورد سال بزم و بچشم هم خورد و حضرت را صدق بنمودم با چرخ فرمود و عیسی نش











او ایضا بگوید که کند شما را دانست که این سو جمع خود حضرت رسول الله را فاطمه و حسن و حسین  
و علی را انداخته عیسی و کفایت الله هم که اول این بیست و یک نفر و این سو بیست و یک نفر و این سو بیست و یک نفر  
فادیه عیسی و کفایت الله هم که اول این بیست و یک نفر و این سو بیست و یک نفر و این سو بیست و یک نفر  
پس از این که از ایشان جدا شد و کشته را و این که از ایشان جدا شد و کشته را و این که از ایشان جدا شد و کشته را  
و گفت که من هم دایم از رسول خدا حضرت فرموده بودم و این سو بیست و یک نفر و این سو بیست و یک نفر و این سو بیست و یک نفر  
و علی را درین و برادرین فاطمه و برادرین حسن و حسین و برادرین ابا طالب و برادرین عیسی  
السلام و عیسی و ماست و با ما که درین شریک نیستند اینجا عیسی و کفایت الله هم که اول این بیست و یک نفر  
که این حدیث را امام سید علی گفت و ما از رسول الله پرسیدیم حضرت فرمود که این سو بیست و یک نفر و این سو بیست و یک نفر  
تکوار فرموده بود چون اینجا عیسی و کفایت الله هم که اول این بیست و یک نفر و این سو بیست و یک نفر و این سو بیست و یک نفر  
الله تعالی شایع خود میباید و در پیش شما که ایامی بایستد این که چون حضرت الله تعالی و فرمود  
ایم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين و این که ایامی بایستد این که چون حضرت الله تعالی و فرمود  
هر هرگز ندانم که الله تعالی و بایستد با وفایان سلمان گفت و رسول خدا را عیسی و کفایت الله هم که اول این بیست و یک نفر  
حضرت الله علیه و آله فرموده مامور و عاصد زبانه مؤمنین مامور و عاصد زبانه مؤمنین مامور و عاصد زبانه مؤمنین  
باشند اما عاصد و مؤمنین خالصند زیرا ایشان برادرین علی و اوصیای اویند و اوصیای اویند و اوصیای اویند  
همه آن جماعت گفت اینچنین است که گفته خود امیر اندیش و دیگران حضرت صلوات الله علیه  
بایشان خطاب نموده فرمود حضرت الله تعالی را شایع خود میباید و در پیش شما که ایامی بایستد این که چون حضرت الله تعالی و فرمود  
این که چون در مقام نبوت من حضرت رسول الله گفتیم از خود خود را از خود جدا میباید و حضرت  
فرموده عیسی و ماست و با ما که درین شریک نیستند اینجا عیسی و کفایت الله هم که اول این بیست و یک نفر  
بعد از من بقی عیسی است و هم ایشان گفتند خدا میداند که حق است و دیگران امیر المؤمنین

بان جمع خطای خوده فرمود شفع خود میباید حضرت الله تعالی در روز قضا ایامی باشد که  
 چون نازد نکند در سوره بخر یا هاتما ایا این اسوات اکملوا و اجدوا و اعبدوا و ذکر و اخصوا  
 انکم لیان فالیکون انزل شهید علیکم و نگویند شما را که علی الناس یعنی گروه  
 که ایمان آورده اند و کوع کنید و بگوید عبادت کنید بخداي خود را و بکنید کار خیر انبیا  
 که فرموده اند و باشد رسول خدا بر شما و شما را عباد باشد بر مردم ایمان بر خواسته  
 بر سهیل و بنو حنیف و جماعت زبانیان که نوشا هدی بر ایشان و ایشان شاهان بر خلق  
 ایشان را بر کون حضرت الله تعالی و نگویند بر ایشان در روز حج حضرت رسول الله ص  
 فرموده اند سوره که سندی که در جمیع امت سلمان گفته است رسول الله بر جماعت زبانیان  
 سانه حضرت فرمود فرمودم و بر او در علی علیه السلام و بانه که در آن اول و دوم  
 انجماعت گفتند خدا میداند که چنین است و بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله فرمود حضرت  
 الله تعالی شفع خود مکرر اتم در روز شما ایامی باشد که حضرت رسول الله خطیب  
 و ان خطبه آخر حضرت بود و فرمود ای مردم بدرستی که من در میان شما دو فرستادیم میگرد  
 یکی که حضرت الله تعالی و دیگری حضرت زکریا و عیسی است پس این دو چنگ زدند و گفتند  
 نشود بدرستی که حضرت لطف خیر بر اجز داده که این دو از عهد انشودن تا کنونی که میسر شد  
 در نزد جوس و غیر خطایا بر خواست منکر که که عضای از باشد و گفت رسول الله ای ایها  
 بیت تو چنین میباشد حضرت صلوات الله علیه و اله فرمود و بلکه این مختصر و اوصاف است که  
 اول ایشان بر او روز و بر و خلیفه من در امتن و فی عروین و مؤمن بعد از من علی بن ابی طالب  
 و بعد از او فرزند من و بعد از او فرزند من حسین و بعد از او نرسد از او و حسین که  
 هر یک بعد از دیگری میباشد تا وقتی که یوم و اذی کند در روز و جوش ایشان شاهان









[illegible]

و فرمود که اینده طاعت نماز و کسایت و زکات و صدقه و خیر خود و در این چند از تو بیک  
حضرت الله تعالی که تو را بدین چند از پیغمبر ما اخلاص بجا آورد کتابی بمنزل خود و بعد از آن که کتاب  
خود را که بر مساند عجلای این امر را حضرت حق رسانید مطابق آنچه حضرت الله تعالی فرموده بود  
بفرستاد که خود را بجا بیاورد و ما غیر از کدام ایچ و اولیست که بجای و رسول الله بشنید و دیگر آنکه شما  
شنیدید از رسول الله در وقتی که ما بسو بران شب که فرمود که فرمود زنی است از من حکمی را میگوید که آن  
من باشد و من شمارا حضرت الله تعالی حلال کند که بر شوهر انحضرت شهادت نماید و هر یک که  
کشتن خدا میداند که ما هم بر آن که میگوید از انحضرت شنیده ایم و بحق که زنا با سو بران شب که فرمود  
و باین شهادت میدهم پس امر المؤمنین فرمود هر که صاحب شهادت است که او بگوید که شاهد است  
چیزی که جهاد آنکشت باشد نداشت باشد و غیرین و از نو اندر رسانید پس حاضران بریدند  
که کدام یک از افعال حق و اوعیای حضرت رسول الله چون کلام یا نهقام و سید بر طبع کشتن  
میگویند ما هم از رسول الله شنیده ایم لکن از بول ما این قول را که غیر از آن از رسول الله نماند و شما  
میگویند که چون نماند بود و حالا آنکه رسول الله بجای سایر مردم گفت باید که شاهد بماند و بماند  
انچه را که من گفتم چنانچه در حجه الوداع تو هم مهدی که فرمود نصرت و هدایت حضرت الله تعالی را که  
بنمود کلام مرا و بعد از آن بر سواد بنی خود بیو بیو کرد رسول الله فرمود هر کس نماند از رسول الله  
یا سایر برساند و بر جان یا نماند لکن صاحب باشد که چیزی بر کسی داد که او قطع نداشت و صاحبان کشتن  
چیزی را که نماند از ان پیغمبر را خود برساند پس حضرت امر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود این  
قول رسول الله در روز غدیرم و در روز عرفه الوداع فرمود و وقتی که خطب خواند و روز  
خطب فرمود بدو سخن که و الا دشمنان و دشمنان شما و چیز را که اگر نماند و بدو که چنگ و زوزه  
باشد یا بدو و بگوید که حضرت الله تعالی و بگوید که اهل بیت من است پس بدو سخن که حضرت الله تعالی

عقد کرده است باین که هر کس از این جمعی است و نداند که او دشمنی در نزد حق تعالی است و بداند  
 که یکی از این دو امر مقدم است بر دیگری و چون یکی در پیش باشد و دیگری در عقب باشد و پیشی بر آن  
 و امری که پیشتر است از آن و امری که بعد از آن است و اینها را در میان خود بگویند و اگر از اینها آگاهی نداشته باشند  
 مقام عام خلایق را موصوفه ساخته که این قول را که جوهرها عین الله العلی و یحیی عین الله است بدانند که  
 در اینها حاضر نبوده اند برسانند و اینها را در جمیع جای دیگر تفصیل دهد و در جمیع امور که عام خلایق را برساند  
 شایسته بیو عام خلایق که در اینها حاضر نبوده اند برساند که بگوید که در اینها حاضر نبوده اند و اینها را  
 در زبان برسانند و برسانند و در جمیع اینها که حضرت الله تعالی بر او وحی فرموده و در اینها که  
 علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب و سید مرتضی و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها  
 غیر از اینها که در اینها حاضر نبوده اند برسانند و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 ابو بکر و عمر و عثمان و علی و ابی طالب و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 سرانجام و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 با و رسیده مگر آنکه اینها که حضرت الله تعالی در کتاب خود اطاعت اینها را از اینها فرموده و اینها فرموده و اینها  
 فرموده که هر کس اطاعت اینها را نکند اطاعت الله تعالی در کتاب خود اطاعت اینها را از اینها فرموده و اینها فرموده و اینها  
 الله تعالی عطا و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب و سید مرتضی و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 که بدیدم حضرت را که در اینها حاضر نبوده اند برسانند و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 و بعد از آن جمیع نمودن کتاب حضرت الله تعالی مشغول کننده و از اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 حضرت الله تعالی است و بعد از آن سالها مشغول و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 طلبید و حضرت باقی بود از نمودن این کتاب به هر دو عالم و از اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده

و هر کس که شکی نیست از آن که او را نداند که او دشمنی در نزد حق تعالی است و بداند که یکی از این دو امر مقدم است بر دیگری  
 از او میگویند و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 دیگر بخواند و اینها را در میان خود بگویند و اگر از اینها آگاهی نداشته باشند  
 کتاب عثمان بود و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 مساوی بود و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 نیز اینها را در میان خود بگویند و اگر از اینها آگاهی نداشته باشند  
 بیرون از اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 ساخت و توان از اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 علیه الله علیه و آله و سلم و عثمان و علی و ابی طالب و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 فیما هم و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 چون که هست از اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 و نوشته است و اینها را در میان خود بگویند و اگر از اینها آگاهی نداشته باشند  
 که حضرت حق امام بحق و حق تعالی و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 صفی علیهم السلام که در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده و در اینها که بر او وحی فرموده  
 باشند و اینها را در میان خود بگویند و اگر از اینها آگاهی نداشته باشند  
 حضرت باشد و اینها را در میان خود بگویند و اگر از اینها آگاهی نداشته باشند



حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود در آن روز که حضرت رسول الله مرید خود خدیجه را بآب  
 از عین امین که فرمود آن آن کلیدها را باز بگوید و آوازش بخورد و آن روز که حضرت رسول الله وفات کرد در آن تاریخ  
 میلاد در بین امایان بخود و نذر این می نمودند تا از برای سر خود و از برای اعیان خود و اهل اولاد خود  
 ابی سلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داد و با یکدیگر ملاقات هفتاد و دو نفر هاک که از آن حضرت که سختی  
 عذاب بر وی شده اند از آنجا آمده اند که در صدد آن بودند از وفات حضرت رسول الله تعالی بفرمان خود بگویند  
 و خلیفه تاقی از برای خود و وضع خود و در گذشتن از آنجا از آن حضرت و خود را و خلیفه تاقی را و گفت  
 است و این خطا را که فرموده اند و این را که در آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 کاغذ جلید که بنویسد چو آن که از آن حضرت که در آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 و رسول الله در عقب سوار بودند و آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 شاد و آن وقت از این رسول الله مرید و رشید را بچه چو آن که در آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 خبر داد و حضرت رسول الله مرید را که قضا و قضای حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 فرمود که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 و بر آن سلطان و ابو دزد و مفاد داشت احدی که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 و فرمود که حضرت رسول الله طاعت ایشان را فرض نموده ناز و ذیانت و نام را نداد که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 اینست و بعد از آن روز که حضرت رسول الله طاعت ایشان را فرض نموده ناز و ذیانت و نام را نداد که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 اینها را در آن روز که حضرت رسول الله طاعت ایشان را فرض نموده ناز و ذیانت و نام را نداد که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 که حضرت رسول الله طاعت ایشان را فرض نموده ناز و ذیانت و نام را نداد که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 نداشتند و این و بنابر این است اسباب بر این می باشد و اینست که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 میلاد که بود و مفاد شهادت بشده اند که چو آن که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول

و است که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 فرمود که حضرت رسول الله طاعت ایشان را فرض نموده ناز و ذیانت و نام را نداد که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 بشهادت و رضای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اینها را که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 رضای حضرت رسول الله طاعت ایشان را فرض نموده ناز و ذیانت و نام را نداد که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 آنحضرت بر سیدم جوانی که از آن حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 نصیحت حضرت رسول الله طاعت ایشان را فرض نموده ناز و ذیانت و نام را نداد که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 و عثمان جمع نموده اند و اینها را که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 بر پشت و اینها را که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 ظاهر است که او را قتل باشد و دیگر که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 آن و علم جلالت و جهام از آنکه چو آن که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 فرمود که رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 بشهادت و او بر برادر خود یعنی فرزندم حسین علیه السلام پیاد و بعد از او برادر او یکی بعد از دیگری  
 تا آنکه با خواهر ایشان و او در کرد و در رسول الله و اینها را که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 ایشان جلالت و در هر که از آن حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 دو هفت کس که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 کرده و اینها را که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 او را بر سر بر سر که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول  
 ایشان که داشتند و در کردن این امر است که اینها را که در آن روز که حضرت رسول الله مرید را بر آن روز که حضرت رسول الله مرید خود حاضر بود و که حضرت رسول





























که از عذاب نرسد کند از حد که گفتیم و معاد به مخصوص است بگویم آنچه را که گفتیم از حد جدا  
نویسید راست گفتی خواستم که سخن را در آنکه و باین قدر که گفتیم و هم متای و برین معنی آن نویسد و او  
نیت از جهت احقی که در وصف که تفریع غایب این امور را و مثل او مثل آن است که بخیل خواست که  
که با پیش خود داشته و آنکه من چنانم که از آن لای فی من بریم بر خیل با و میگوید بودن نود و یادی  
من مشعوبه نیست چون بر من شان و دشواری باشد و قول اولیای من بر من او برین عثمان کان  
ندادم که نویسم عداوت نداشت که بر من دشواری باشد لکن آنچه را که گفته جواب بگویم اما این  
اینست که سبب عداوت که امیر المؤمنین بر من گفتی با و میسأله او از رسول الله و میسأله او  
حضرت در اسلام نفسان و بدین حد است عداوت با و چون حکمی کرده است با دشمن بدینا داشته  
بکلی از آنها را آن بگوئی و دروغ گفته و اینکه گفته بود زده خون از شما صلیم از کشتن آن بدندان  
ای که از ایشان از حضرت الله تعالی و رسول الله گفتن اما تو ای عرو بن غاصر شایعین این بروت  
می که که از امر میباش که زاید شدی در فویش مشرک و چه در قرشی از برای شما که عداوت  
بکلی از بنی نضیر و بنی زبیر و عثمان بن حارث و بنی حارث بن کلاب و عاصم بن وایل  
که جز آن قریش بود و همه اینها احسانم من بود که تو از دیب و تو از ماد و سواد و سواد و سواد  
و گفته اند ایضا عرو بن پیش من آمد لکن بر ایشان غالب شد و تو از مالک که بدیگری که در میان  
قریش حبشیه فی نزد و منصفیست و تو بغیر او از همه اعظم بود که آن عاصم بن وایل باشد  
و بعد از آن بر خواستی و خصلت جوانی و گفته که من دشمن عرو بن و عاصم بن وایل گفت عداوت  
ای بر تو نداشت که بر آن عداوت که او منقطع میکرد بر حضرت الله تعالی و تو فریاد اوست  
شاید که هوایا که بر و ماد و نو میرفت بسوی عبد شمس از برای طلب حاجت عرو بن و عاصم بن  
ایشان و میان دو خانها میرفت و دیگر آنکه در میان چاه می بودی که با رسول الله است

عزاده

عزاده داشت آنکه یا بود زاده و میان اصحاب سفینه بودی که بسوی خاشی بحث رفتی که سوزید  
خون جعفر بن ابیطالب و سوار برهه الجریب بکشد اما که نویسد و آن نویسد شده و کل کار نیست اصرار  
و گفته الله بلند کردید اما قول خود را باین عثمان او بخیل از حد بفرستش و او را بر رفتی و بعد از آن  
که بخش و بطلان رفتی چون خبر نقل او بود سید نفس خود داد و بدید معاویه کردی و بر خیل  
او خبیث بدینا و غیر رفتی و ما را ملاقات کنیم بر بعضی که اما داد و معاصی عبدایم بعد  
دوستی و محبت ما زبیر و نوحه بودی و ما را ملاقات کنیم بر بعضی که اما داد و معاصی عبدایم بعد  
بر هفا و بدین شهر رسول الله گفت ای نوحه که من شهر نیوانم گفت گفتی شهر نیوانم  
لا یوسف بک فی الحشون بمر من عاصم و معاویه بنی لعنه او عرو بن وایل که از برای و سید  
خبره او بر من خود و بشکرت بر و آن برای غایبی و برادر بکتاب رفتی و رفتی آن از برای  
دوم و از دین آن از ضربه شریف و در هر رفتی مغول و بجز بانه که در هر رفتی مراد تو  
هلا که جعفر اصحاب بود و چون خطا انجامید و آنچه بجای آورد از دین حلاله و بعمارة  
بن الولید اما تو ای ولید بن عتر و الله که من ملاقات کنیم بر بعضی که امیر المؤمنین است  
زبیر او را بجهنم خوردن خورشید او را زاده و بدید برادر و بدید که چون سبب آن که او را  
و حال آنکه او حضرت الله تعالی در ده ابر قرانی مؤمن خوانده و بر ناسخ که آنکه فرموده المذکران  
مؤمنان کان کاسیفا لا یسودون و بگوئی مؤمنان باهم الا ان المؤمنان فاجزاءکم فاسو بلیحا  
فکتوا انفسهم و هو ما یجاءل فی قلوبهم علی ما تعلمنا و یومئذ اقامه او را که بد که فرموده ابر اول  
اینست اما اینکه که مؤمنان مثل آنکه که فاسق است حاشا و کلا ایشان ما را عداوت نیستند  
و ما را مؤمن و بر من امیر المؤمنین است و ما را ناسق و لید است و چه از برای دم این که میگوید  
او که مؤمنان هر کس را که میگوید میسأله او را ناسق است و زود بان خبر می باشد





























تغوی که گفتند بچند است بر حضرت ابوبخیر گفتند و بنی ابوبخیر حضرت الله خالت  
 تکرید کرد که در حق بیان واقع باشد ابوبخیر مسکن چون عاقل شد گفت ایام بکنا حضرت  
 الله تعالی است بکرم مردم صاحب قیاس و قیاس علی بن ابی طالب حضرت فرمود هرگاه قیاس علی  
 بنی ابی طالب کشته شود در روز الله تعالی عظیم تر است از ابوبخیر گفتند عظیم تر است حضرت  
 امام فرمود پس آن چه قدر بدو شاهد ثابت میگوید و در دنیا چه شاهد معقول گفتند و شاهد  
 انکه قیاس معنی علی بن ابی طالب است و بگویند با ایمان افضل است بار دهنه ابوبخیر گفت بکنا انکه  
 از دهن حضرت فرمود پس قیاس انقضای میکند که حاضر قضای نماز باید بگویند در قضای روز  
 و حال آنکه حضرت الله تعالی واجب کرده است قضای روز را و قضای نماز واجب کرده است و بگو  
 فرمود که با بول بنی است با آنکه بنی ابوبخیر گفت بکنا بول بنی است از بنی حضرت فرمود  
 بر قیاس معنی نیست که از بول بول علی باید کرد نزار بول بنی و حال آنکه حضرت الله تعالی حکم  
 بوجوب غسل از جهت عهده کرده و از جهت بول نکرده ابوبخیر چون هم از بنی عاقل کرد و بگفت من  
 مردم که علی بنی بنیام حضرت امام فرمود هرگاه علی بنی میگویند که در حق نفاضا میکند  
 و در حق غلام و شتر باشد و در یک یک هم خود زن کند و هم غلام زن را ببرد و در هر انشب  
 اعتدال و انقلاب هر یک با زن خود و طی آنکه بعد از آن هر یک زنهای خود را در دهان خاندن کند  
 خود بسفر برون و هر یک از آن دو زن بسفر بیاید و خواند بر سران دو زن فرود آید و هر  
 هلاک شوند و آن دو بر سر بمانند و هر یک از آن دو ملک و کدام ملوک است بر او حق  
 و کدام وارث و کدام مودع است ابوبخیر چون از بنی هم عاقل شد گفت من مردم که بعد علی  
 بنیام حضرت فرمود هرگاه بعد از علی بنی میگویند که هرگاه گویند شخصی گویند با مردی که دست  
 نداشته باشد دست کسی را بر حد برایشان بگذارند و جادعی را بگذارند ابوبخیر چون از بنی عاقل

هم عاقل کردید که من عالم بر مباحث انبیا حضرت فرمود هرگاه تو عالمی مباحث انبیا بخواهی و مران  
 تو حضرت الله تعالی عاقل و عیون در آنوقت که انبیا از نبوی حقون فرستاد فرمودند انچه  
 گویند بقله و او در مقام علم بود میخاست و آن بگویند و آن که حضرت الله تعالی شاکر و  
 باشد من بگویم که بر حق است و آن بود ابوبخیر چون جواب بنی سوال از انکه نداشت گفت من  
 بنیام تبر حضرت امام فرمود که در ان مقام انست که بکنا حضرت الله تعالی و قیاس معنی  
 حال آنکه وارث علم کنا حضرت الله تعالی بکنا و بگویند که علی بنیام و حال آنکه در آنکه  
 که عاقل است خود ایلیس بود در اسلام بنی قیاس و نیست ای ابوبخیر و در بکرمان نداشت که علی  
 بر او نماز و صلوات میاید و حال آنکه در ان خصوصیت حضرت رسول الله و در حق حضرت  
 خطاست زیرا حضرت الله تعالی رسول الله فرمود انکم یذکرتم علی بنی الله و بنی امیر رسول الله  
 فرمود و دیگر آنکه کان نوابست که صاحب جلد و بی حال آنکه کسی که جلد و بر او نداشت  
 اولی است جلد و در بکر میگویند که من عالم مباحث انبیا و حال آنکه خاتم انبیا انبیا هم است  
 انبیا ای ابوبخیر که در این مورد مردم میگفتند که ابوبخیر پیش فرستاد رسول الله رفت  
 و او از رجوعی نرسید هر چند از رجوعی نرسید پس بکنا بنی قیاس که آن از انبیا  
 ابوبخیر گفت بعد از این مجلس من نه قیاس علی بنیام و نه بر او حضرت امام الله فرمود و شاکر  
 زیادت ریاست کی کند که تو فرستاد انبیا تا انچه بکنا پیش از تو و انکه داشت که فرستاد انبیا  
 انچه را که میگویند و اقم او را و گویند که حضرت صادق علیه السلام ابوبخیر بنیام و بنیام  
 میگویند که در این مجلس حضرت الله تعالی میدانند که چون ترک نقیبه فرموده باین نحو میاید و انکم  
 نمود حضرت بنیام و عاقل بود و ان شفی مکرر فصل گفت حضرت بنیام و حفظ  
 حضرت ای حاکم بگوید بیان انکه و مطویر حق در کتب معتبره مذکور است که در روزی که











از جهت پادشاهان انفع است از دعایت لشکر و سپاه زیرا فخر لشکر دعایا شنید و از لشکر  
 و سپاه اگر چه پادشاهان است حکام و باید لکن انهم میگویند بیایا دستا که انقضای  
 نازد کرد بد نشکر و سپاهی داشتند و مع هذا پادشاهان از دست ایشان گرفتار  
 قرار مییافتند است حکام و باید و هم از آن همو و سپاه است حکام و سپاه است  
 و این میگوید و دیگر چون پادشاهی ضلای الله میباشد باید که قدر دانا باشد متصف صفات  
 بافتدین و خیر و خل و اساتد است جناب مقدس حضرت شاه فیض است و جابر بن عبد الله  
 نسبت پادشاهان فیض است و جابر بن عبد الله است که مامون گفت که بعد از این گفت و شنید  
 حضرت عباس و خواست و بشد هم بخواست و با حضرت عباس گفت که میان دو چشم حضرت عباس  
 بخیر و کمال و فیض است و این و امین و مؤمن خطاب نموده گفت که با هم دست بخور و بدید هم  
 جا که با این که در میان فیض و سپاه و جابر بن عبد الله است حضرت عباس میگوید که شنید فرموده بود  
 رفتم در عرض راه حضرت عباس میگویند که گفت دیار است با و که خلافت بعد از این شنید بنو شمس  
 بخوانند اما چون خلفه شوی تا آنکه از من بشکری و سلوک تا آنکه حضرت عباس بنعلی رسانیدیم چه  
 کنیم و چون بخواهیم شد گفتیم بر شد که با امیر المؤمنین و این مع که او را چندین از او را کلام بود  
 و بعد از آن ما را مامون است که در کار او را و قدر او را بنشیند و سپاه چه کرد و شد گفت که من  
 امام مردم و خیر الله است بخیر و خیر الله است بنعلی کان حضرت شاه فیض است که امام را  
 المؤمنین را این صفات که او را خیر الله بنو صفات بنو شمس و امام و بنو مردم بنو شد  
 گفت بنی امام مردم و جبهه و جبهه و غلبه و از امام بنو است و الله ای فرزند که او را و این  
 مقام رسول الله از من و از جمیع خلق و بنی اما این را بداند که او که فرزند بنو و در خلافت  
 با من نزاع کنی و این سر من از آن تجمل سپاه آدم و این که ملک عصب است حکام آنکه جابر بن عبد الله

بعد از این

بعد از این مراتب از شنید و خبر گوید که بعد از این شد و خبر گوید و شنید و شنید و شنید و شنید  
 هدیه کرد و بفضل گفت که این صلح و از جهت افسوس من حضرت پادشاه از سلام بر من که حوت  
 گات مامون بنی امام بنی که در دهان این صلح و از جهت حضرت پادشاه بنی سلام و بعد از این  
 لایزال خواهد شد چون فضل صلح و از پادشاه بنی من بر شد گفتیم با امیر المؤمنین چه را و  
 معاجوز است و سایر قریب از بنی امام و غیر هم و هر کس که نسبت به بنی امام بنی که در پادشاه  
 پادشاه هم و غیر بنی و موسی بن جعفر را با آن کلام و از آن که خود و دست پادشاه هم و غیر  
 و شد گفت ای من و ندانم که شو که گویم پیش از این پادشاه بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 بهم رسد هر این پادشاه هم و غیر بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 کشید بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 از آن که در میان معرفت بحال عزت ظاهر و بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 علمم و بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 و کوشه نشان بود و بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 مقام جد خود را بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 و در میان بنی امام بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 ایمان بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 سبک بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 جعفر بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 که در آن وقت طفل بود و در دهان خاندن بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی و از بنی  
 که در جای غریب باشد و خواهد شد که بداند که در کجا است حضرت بنی و از بنی و از بنی و از بنی





گوید که چون با سر ملازم مامون برفت حضرت امام بر منبر گردید و فرمود ای مؤمنان و ای اهل بیت  
 و در حق علی بن ابی طالب ایستاد و بپای سخن این که مامون اهل بیت و اهل بیت علی است  
 بر ما جمع نموده من گفتم فدای تو شوم این ظاهر است که مطلب و اصحاب حضرت شد و بنیاد  
 اساس بر حق فدا و بدینا فدا حضرت امام فرمود که چیست بنیاد و بدین باب من  
 گفتم فدای تو شوم بر ظاهر است که اصحاب کلام و اهل بدعتها بر خلاف علی باشند و بنا  
 علی است که نباشند چنانکه منگو نباشد و اما اصحاب مقالات و متکلمین و اهل تشیع اهل  
 انکارند پس اگر گویند که حضرت الله شاکست در مقام انکار و روایت میکنند که  
 و خدا شاکست و ثابت کن و اگر بگویند خدا شاکست میگویند رسالت او ثابت است و  
 حق اطمینان بر صورت میسازند و چون او را باطل میگردانند و او را باطل میگردانند پس باطل  
 باشد ای مؤمنان فدای تو شوم حسن بن علی بن ابی طالب که حضرت امام چون این قول را شنید  
 تنبیه فرموده فرمود که ای مؤمنان بر من منبر میگویند که ایشان حق را قطع نمایند من گفتیم یونانی  
 من بر حضرت تنبیه هم اصلاً و آن حضرت الله شاکست چنانکه حضرت را بران جماعت ظفر کرد  
 فرماید پس حضرت بن خطاب نموده فرمود ای مؤمنان که مامون که ازین اراده ناهم خود  
 کرد بد گفتیم بفرمای مؤمنان من حضرتش فرمود و حق نادم خواهد شد که بشود حق را باطل  
 بقدرت بنو نصر ایشان و بر اهل اخیار باغبان ایشان و بر اهل دیور بن بود ایشان و بر صلیبن  
 بعبادت ایشان و بر هر زبان بفارسی ایشان و بر اهل روم برومیت ایشان و بر اهل کشتی  
 مقالات ایشان و چون من هر صنف ایشان را منقطع کردم انهم و حق ایشان را از ایشان قطع  
 نمایم و هر صنف بزند کند مقاله بخود را و رجوع کند بشود من انچه مامون خواهد  
 داشت که موضوعی که دارد مستحق این نیست پس بدان حق این است که بماند و خواهد داد و بعد

و بعد از آن کلام بر زبان بجهنم نهادند که در آن روز که باقی از این اهل بیت و اهل بیت علی است و چون صلاح شد  
 و اهل بیت علی است و حضرتش عرض کرد که هر جماعت حاضر کرده اند و بر سر است و انظار و منظر  
 شریف حضرت را در آن روز حضرت امام آن روز که نوین بنیاد من اینست که از عقب تو و بر سر من است  
 و بعد از آن اهل بیت خود و جدی و وضو کرد و فرمود شاکست و بپای سخن آمد و بپای سخن آمد و بپای سخن  
 مجلس مامون شد و ما نیز در آن مجلس حضرتش فرمود و چون اهل بیت علی است و بپای سخن آمد و بپای سخن  
 و بعد از آن جماعتی از ایشان و ما نیز در آن مجلس حضرتش فرمود و چون اهل بیت علی است و بپای سخن آمد و بپای سخن  
 کرد بد مامون از جای خود برخاست و همه اهل بیت علی است و بپای سخن آمد و بپای سخن آمد و بپای سخن  
 بودند و مامون با حضرتش نشست و در آن مجلس حضرتش امام بایشان شاکست و بپای سخن آمد و بپای سخن  
 پس هر چه ایشان نشستند و مامون منوچهر حضرتش بود و بعد از آن مجلس حضرتش بپای سخن آمد و بپای سخن  
 از آن منوچهر جاثلیق کرد بد که گفت جاثلیق ای منوچهر بر من علی بن موسی بن جعفر است  
 و از فرزندان فاطمه و دختر خیمه است و از فرزندان عیسی و اهل بیت علی است که با حضرتش منکم  
 ستوبی و از روی اصفاف بر او حق نمود و از روی اصفاف جاثلیق گفت چون منم نام و حق خود را  
 وارد سازم بکسی که را چون وارد میدان از کتبای من منم که نام و از بغیر منم که نام بیاورد که مرا باقی  
 باور نام حضرت امام بپای سخن گفت ای منوچهر اگر من با جاثلیق و حق بر او نامم ای منوچهر  
 جاثلیق گفت هرگاه تو از کتبای من وارد حق نماز من علی بن موسی بن جعفر است و از فرزندان فاطمه  
 قدرت آن باشد که در حق منم جاثلیق که از جاثلیق بد نامی باشد بلکه بر منم نامم که بر آن از فرزندان  
 و شاکست که حضرت امام گفت ای منوچهر بر من از منوچهر که خواهد داد من جواب بپای سخن آمد و بپای سخن  
 حضرتش که هر مکتوبی در باب نبوت عیسی و کتابی را با انکار هیچ یک میتوان کرد حضرت امام ۳  
 فرمود من بدینوت عیسی اقرار دارم که پادشاه است خود داده باشد بفرمودم عیسی و بدینوت











چونست جالبو گفت شما را ایشان جان و مقبول شد با ایشان علی انجیل بود و هر چه در حق  
 بدید که حضرت امام با من و هر کس که بدان مجلس حاضر بود خطا بخورد و فرمود حق  
 شاهدان شاهد بر این نشان گفتند شاهد شدیم پس و یکی با این خطا بنمود و فرمود حق  
 می رسد و که این را شنید که حق گفت که هیچ من از در این راهم و هیچ من یعقوب بن هاشم  
 حضرت و عرفانوس گفته در منصب عیسی که عیسی بن مریم بدین کلمه الله بود که الله تعالی او را  
 در جسد او حلقه نمود و انسان که بدو وفا گفته که عیسی بن مریم و ما را داود و انسان بودند  
 که از یک کوشش و جود بودند و روح القدس در دینان داخل کرد و ای جالبو لعل تو چه  
 میگوئی در نهاد ایشان در بانه عیسی جالبو گفت که ایشان در روح گفته اند بانه عیسی  
 پس حق را خطا بخورد و فرمود نه این چنین پیش ازین نیز کلمه ایشان میفرمود و می گفت و شما  
 میدانید که ایشان علی انجیل اند و قول ایشان حواس جالبو گفت ای عالم مسلمانان از تو میگو  
 که مرا معاف کن ای و کما این جماعت حضرت امام فرمود که مرا معاف کن ای منم دیگر هر چه میگوئی  
 من پسر جالبو گفت که میخیزان من از حضرت سوال کند و از این است که در میان علما و صلوات  
 کسی مثل حضرت تو نیست پس حضرت رضا بر اسرار او است موافق کرد و فرمود تا من سوال  
 میکنم با من از تو سوال کنم و اسرار او گفت من از حضرت سوال میکنم و از تو قبول میکنم چنان  
 مگر از تو نه با از انجیل یا از زبوره او را آنچه در خطای اینم و می باشد حضرت عیسی بن مریم  
 مگر از من هیچ چنان که یکی از آنکه باطل باشد بدان تو نیز از زبان موسی بن علی با آنچه که  
 انجیل بیان تا طوطی باشد از زبان عیسی بن مریم یا زبوره زبان داود و اسرار او گفت که اینها اثبات  
 میکند بنویسد که حضرت رضا فرمود بنویسد شاهدان مسلم و عیسی بن مریم و عیسی بن مریم  
 و داود خلیفه حضرت الله تعالی و در زمین و اسرار او از قول موسی بن علی ثابت کردان حضرت  
 رضا

شما فرمود که بدان ای یحیی و عیسی بن مریم و موسی بن علی و صلیب خود را و گفتند ایشان که  
 زود باشد که یا بدینجا بنی ان برادران شما در بنویسد او را فصلی بنویسد و از و بنویسد یا با میگویم  
 که بنی اسرائیل را برادران نیست مگر او را اسرار او و بعد از آن اسرار او را با اسرار او را  
 که در میان ایشان است از طریق این راهم و اسرار او گفت که این که گفته موسی بن علی السلام  
 و ما از او شنیدیم حضرت رضا با او یکی فرمود با ایشان که گوید و پیش از این هیچ است و ما  
 جالبو گفت که این چنین است لکن چنانکه میگوئی که یحیی که از تو نیز حضرت عیسی بن مریم را میگوئی که  
 که تو نیز میگوئی بدینها که آمدن تو را نجات بخورد و سنا و در و بنویسد در زمان که سنا و بنویسد  
 شد از کوه فادان و اسرار او گفت که در ام اینها از انصاف از اینها که حضرت رضا فرمود  
 نه از اینها اتفاقا که میگوئی دائم و فرمود که گفتی که آمدن تو را نجات بخورد سنا و مراد و حق  
 حضرت الله تعالی است که زود کرد و بر موسی و دیگر طوطی سنا و انصاف گفتی که در و بنویسد  
 مراد از کوه سنا و کوه سنا که میگوئی که حضرت الله تعالی و حق و سنا و بنویسد و او بنویسد  
 اکنون بود و گفتی که بلند شدن تو بر ما از کوه فادان و فادان کوهستان از کوهها که  
 و از آن کوه نام که میگوئی که در و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 که در و بنویسد و بنویسد که از برای ایشان زمین میگردید یکی از ایشان بنویسد و یکی بنویسد  
 بگوئی و اسرار او است که خواستار کبیر و شتر سواری است و اسرار او گفت بنویسد  
 تو میگوئی که حضرت بنی افراده فرمایند حضرت عیسی بن مریم و عیسی بن مریم و شتر سواری  
 خدا است بنی بگوئی که اینها از ان تو نیز که اینها را میگوئی که اینها را میگوئی که اینها را  
 نمیکند پس حضرت عیسی بن مریم فرمود ای اسرار او انجیل را بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 میدانم پس حضرت عیسی بن مریم فرمود که اینها را انجیل است این که او گفت و در حضرت الله تعالی

از کوه قارون و اسفاله پاشد از شیب احد و افشا و بر داشته میشود خیل و در جویخانه  
 برداشته میشود در بر روی او در از بر روی کتاب بعد از خروید علی بن ابي طالب و قرآن از کتاب  
 خوانده نموده ابای و اسرار جالوت بر گفته مرسله ای با آن ایمان داری راس جالوت گفت  
 خبوتت را بگو که من بوی گفته و ما منکر و لا و بنیم حضرت امام فرمود خبوتت که دارد  
 در دوزخ گفت و تو هم از خوانده الهی بفرست بهار انداخته است بعد از برود شدن آن  
 خبوتت را راس جالوت گفت هار که گفته است و ما از اسیریم و منکران نیستیم و  
 لکن مراد و عینی بر من است و ایام او بر روی من است حضرت در مقام خود و راس جالوت  
 این را دست ندانسته و بر عینی عیان گفت کرد و پوسه موافقت نمود و منکران نیست و ا  
 نازمانی که حضرت را نگاه او را بوی خود برد و دیگران که در پخیل نوشته است بدرستی  
 که برود و بار قطار ای بعد از او و سبک میکرد اندام او و برین میزان در چرخها  
 و شهادت میداد از برای من چنانچه من شهادت از برای او دادم و من از برای او دادم  
 و از برای شما و ایندنا و بیل او راس جالوت ایاه و لاری که انبیا و انجیل است و راس  
 جالوت گفت بل و من منکر این بنیم بر دیگران امام فرمود ای راس جالوت من از برای تو  
 بر عیان سوال بگویم راس جالوت گفت بر حضرت فرمود چه دلیل داری بر حق بودن تو  
 و چه چیز نبوت او را بر من ثابت میکرد و راس جالوت که او یعنی نبوت که هیچ یک از انبیا پیش  
 از و نبودند حضرت امام فرمود من راس جالوت گفت که آنکه در بار شکاف و عصا  
 مانده و ایند عصا و بر منک زده چشمتان است که بیرون او در و بدین عصا خود و علامت  
 دیگر خواهی که خلق از قدس بران نیست حضرت امام فرمود راست گفته که آن یعنی دلیل  
 نبوت او بود و چنین چند نموده که خلق را به بران قدرت نبوت که بر کوبن که بر این نیست که کسی

ای راس جالوت با صدای  
 انجیلی را که بر او نه است  
 باشد بعد از این نشان

کبری

که دعوی نبوت کند و بخفتی چند نموده که خلق را بران قدرت نبوت باشد واجب که او را قتل  
 کنند راس جالوت گفت نه برامو می دانند و ما ندانند باشد در مرتبه و حضرت علی گفت  
 بر من این لازم نیست انرا بر من تو که دعوی نبوت کند امام که نموده بخفتی مثل  
 بخفتی موسی حضرت امام فرمود چون نقدی و فرموده انبیا بر آنکه پیش  
 از موسی بوده اند و حال آنکه انبیا در دنیا شکافتند و انستند و از ده چشم برین  
 نیاروند و بدینضا نموند و عصا را مار نکردند راس جالوت گفت هرگاه بنفایت  
 بر من نیست خود چه بر این چه جز که خلق بران ما در دنیا شد چند که موسی انرا نموده شای  
 با بران باشد که موسی او در واجب که تصدیق نمایند انبیا را بر حضرت امام فرمود  
 که ای یهودی چرا چه جز ما نیست از انرا عینی فرمود و حال آنکه مرده ندان کرد و این  
 اکله و بر من خود و از کجاست مرغ بخت و بر او دم در بدید و انفع بشد از نه نما  
 راس جالوت گفت این کف می گویند که کرد لکن ما ندانیم حضرت امام فرمود این حضرت موسی  
 که دم ندیده و مشاهده نموده لکن چون نقاشی حضرت موسی ایمان خبر داده اند که این اصحاب  
 و چنین کرد شما تصدیق نموده اند راس جالوت گفت بل چنین است حضرت فرمود همچنان  
 نقاشی اصحاب علی خورده اند و بعد از انرا رسیده که حضرت علی چنین و چنان کرد پس  
 انچه خبر موسی را شکایت میکند و عیسای تصدیق نموده اند راس جالوت امام کرد بر کشت  
 شد بر حضرت امام نقاشی شده علیه فرمود راس جالوت بنمود و بعد از انرا امام عیسای  
 قیامت بگویند که این نبوت خدا است که او بگویم و فقره را و ای چه بود و کتب و پیش  
 می آید و نقد نمود و مع هذا فرمود که در ان قصه ای انبیا و اخبار انبیا حرف حق را  
 مذکور و خبر کند شما و ایند که ان ناری قیامت در ان مسطور است و مرع را از انرا انبیا





حضرت امام برهان صفات حضرت خاتون عظمه و صفات خود را بکدام مقوله ما الله اعلم  
 باقرار اهل کتب شهادت میدهم باینکه حضرت الله تعالی تقدس چنین است که حضرت یوسف غفر  
 و غلبه بکاف و فرستاده اوست از برادران عاق و برادران افرار و بطرف قیله و نوره بجهاد  
 افتاد و لشکرها که محسن برین محنت بودند گفتند چون عین ملزم شده مسلمان گردیدیم هیچکس از این  
 که بعلن حاضر بود چون عظمه در روزها و آخر سبیل مجلس برهم خورد و وطن شرف و کشت و حضرت  
 امام چون عظمه شرفش برده غلامان او و مسافران را حاضران در برین محنت عرض  
 نمودیم که من سکان و منزلت او را می دانم زیرا او در منزلت یکی از بزرگان شریف و شایسته حضرت زین العابدین  
 حرکتی از برای او بود و او را سوار و بر او و چون من خبر دادم و عیال حاضران محنت حضرت  
 عظمه را دیدم که او را و او را غلام که در اندوه و روزی در ده با عطا فرمود و طعام طلب و برادرش  
 را سنجید و جای داد و عیال را بطرف جبهه انداخت و چون طعام صرف شد حضرت عیال را فرستاد  
 که ایند فرمود که روزی در ده با عیال با آنکه در طعام مدینه بخوریدیم و بعد از آن سایر مکاتیب  
 بر پیش عیال حضرت جعفر و ندای او مسافران میکردند و او را از راه نماز می نمود و ایشان از نزد هم  
 داشتند اجناسی نموده مسلمان میشدند و مامون هر ده هزار درهم بر آن داده و فضل بن سهل  
 بن مالک را بپا داشت و از زنی داشت حضرت امام بعد از آن او را عامل صلح با شیخ عوفه و از آن هم  
 بسیار منتفع گردید **در ذکر جواب حضرت امام ابوالمحسن علیه بن موسی الرضا علیه السلام**  
 مامون الرشید عباسی را عباس بن جهم در این نموده که روزی حاضر شدیم مجلس مامون الرشید  
 عباسی در حالی که حضرت شهادت را بطلان می داشتند و بدم که مامون حضرت زین العابدین فرموده  
 کرد که در نزد رسول الله ایامه ایست که انبیا معصومین میباشند حضرت امام فرمود علی انبیا معصوم  
 مامون گفت بوجوه مضمونه متولد شد حضرت الله تعالی که فرموده **فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ**

راحم

راحم آورد که در بعضی نافی زانی کرد اوم خدا و خود را و کرامت سلب حضرت امام در جواب  
 فرمود که حضرت الله تعالی باینکه گفت **لَنْ يَكُونَ لَكَ وَلَدٌ وَ لَنْ يَكُونَ لَكَ وَلَدٌ** و کلامها و عقدا کلامها  
 هذیه الشیخ فکرمایه انظار الیه و اقامه او را که بیک وجهه ایه ایست که فرمود ساکن شود  
 اوم مژده و جرات در داشت و بخود بدان نعمتها و نعمت انبیا و اکو احوال و قدر دلیت  
 منو بدایان دخت و اگر توبه بدین شود بدین از زبان کان خواهد بود حضرت امام فرمود  
 که حضرت الله تعالی باینکه فرمود که هر یک از این شیخ و از جنس بن شیخ و ابناء ابان شیخ  
 و بدین شدند و خود ندان شیخ دیگر و محال که و سوسه که در سلطان ایشان را گفت فی نفس  
 شما را حضرت الله تعالی از بن شیخ بلکه فی کون از بن ملک شدن شیخ دیگر و فی کون خدا را  
 شما ان خود را از شیخ مکر از برای اینکه هر دو فرشته باشد با در پشت عظمه انبیا و  
 با ذکر که بن شیخ انبیا بیکم و اوم و خوا پیش از بن ندیده بودند که کسی بدو رخ قسم یاد کند که  
 الله تعالی بر ایشان انبیا کرد و لا شک و خود ندان از بن شیخ انبیا عفا دی که بقم آورد  
 با آنکه این محافل از ادم پیش از نبوت بود و کشته ایش هم نبوده که سبب ان مستحق دخول ایشان  
 در رخ شوند بلکه اصحاب موهوم بود که بر انبیا صدور ان جابر میباشند پیش از نبوت  
 بر ایشان و چون حضرت الله تعالی امر از برای نبوت برکنید بعد از ان معصوم بودا و عیال  
 و کیا بر جناحه حضرت الله تعالی میباید و عیال ادم ربه معوی ثم الجنه ربه قاتل علیه  
 فکرمایه که فرمود **وَاللّٰهُ اعْلَمُ اَدَمَ وَ نُوْحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهٖمَ وَ اٰلَ عِیْسٰی عَلَی السَّالَمِ** راحم آورد  
 که ترجمه این را اول اینست که میفرماید آنها که بعد ادم خدا و خود را و کرامت سلب و بعد از ان بکن  
 او را الله تعالی او توبه او را قبول فرمود و الهادیان یافت و ترجمه ایه دوم ایست که میفرماید  
 که حضرت الله تعالی برکنید ادم را و نوح و اولاد ابراهیم و اولاد عیسی را و عیال را راحم آورد

حسین بن علی



کوبید که این حدیث امام ابن ابی و ابی انجهت صحیح می‌باشد پس از اینست که فرمود این حدیث از امام  
اوم بشر از نبوتش بود و در آن وقت صلوات بر او و آله و علیان بود و بعد از آن که بشنید نبوت یحیی  
او را که در بطن عذراست گفت و عرض من از صاحب دگر یکر و بعد از آنکه این حدیث را شنید  
دلالت دارد حاصل کلام آنکه در بیان ما مومن از حضرت رضا برسد که این حدیث از الله تعالی  
در بار او است چهره معنی می‌دهد و است که در بیان دیگر می‌دهد که کتب الیهما صلی الله علیه و آله و سلم و کتب الیهما  
فرز نه صالحی راقم او را گوید که ترجمه از این حدیث است که می‌فرماید چون در حدیث از امام و در حواله  
گوید این حدیثان مشرکها در آنچه در ایشان بود و همان از معنی این حدیث سوال نمود و گفت  
این معنی ظاهر که بفهمای نافرین و دیگر که درم و حواله فرزند را شریک گفت الله تعالی و این حدیث  
حضرت امام از حدیث دفع این شکل و بعد از آنکه فرمود که حواله از امام با فضل بطور ذیل بدو  
مونس بطور مذکور و نیز می‌نویسد و امام و حواله از حدیث الله تعالی است که فرمودند و بعد از آنکه  
که ایشان از آن نصلح علی انما بدینان بیوشه از آنکه گفته که آن باشد چنانچه حضرت  
الله تعالی حکایت از اینان فرموده که گفتند انما یصلحنا لکن من الله انما یصلحنا لکن یصلحنا  
بنا و نصلحنا لکن از آنکه از آن خواهیم بود چون حضرت الله تعالی شریکها با ایشان  
عطا فرمود صنفی مکرر و صنفی مکرر و این و صنفی حضرت الله تعالی شریکها فرمودند  
در هر چیزی که باین و صنفی مکرر و مونس عطا فرمود و مثل بدو عطا فرمود که درم و حواله  
باشد که حضرت الله تعالی انکو در حدیث حضرت الله تعالی می‌فرماید فَعَالَى اللَّهِ عَلَى كَيْفٍ  
عَالِيَهُمْ که ما مومن گفته که شهادت میدهم که فرزند رسول الله و اوست علم اوفی عقی  
و در یکی ما مومن برسد از حضرت آنکه هر معنی تواند داشت قول حضرت الله تعالی در باب  
اباهم که فرمود فَعَالَى اللَّهِ عَلَى كَيْفٍ که ما مومن گفته که فرزند رسول الله و اوست علم اوفی عقی

از این بر ابراهیم بدیشان در خشتان را و گفت ای من و ذکر است حضرت امام دجواب  
 نمود حضرت ابراهیم از عذر که در اینجا نهان بود چون آمد به صفه و مبرور در یک صف  
 در بلکه عبارت زهر میگردند و صف و هم داد بلکه راه را میبردند و وصف ستم را و دیگر گفتا  
 سناش و خایه چون شب آمد و حضرت زهر را دید بدیشان از آن گفت ای من و ذکر  
 صفت و چون زهر غریب بخود گفت و دست نهادم غریب کند که از این راه میگردان  
 جلالی فعل که بدین صفت حادثات نه صفت فایم و چون ماه را دید که طالع کور باز آن  
 دعای کار نمود که بر پروردگار منت و چون در یک کار غم می نمود گفت ای پروردگار  
 ملاه الله ای که از من آنکه را خواهم بود یعنی اگر ما هدایت غم که منم شک که امان و ای  
 ایشان خواهی بود و چون دیدند و افتادید که بر آمد از مردی آنکه از این مرد  
 مستجو نکرد از زهر و ماه است چون که از زهر و آب که در آن سه صفت که زهر و ماه  
 و افتاد بر این می شد خطای خود و فرمود ای من و پروردگار من از این خشت از این شربت  
 پروردگار بر خود میگردانید و بدستی که بر روی می نمود که در این است که از این خود است  
 اسما و از من این را در دعا که من مسلمان و پاکم و بنشینم از شرک و دیندگان و حضرت ابراهیم  
 انچه را که میگفت و در آب زهر و ماه و افتاد بر حضرت زهر می بود که بطلان دین و این ایشان  
 بر ایشان ظاهر گردانند و مرا این از این است که در عبارت کورن سزاوار نیست چنانچه بر یک صفت  
 زهر و ماه و افتاد باشد بلکه سزاوار است که که از این و اسما و از این باشد  
 حضرت ابراهیم انچه را که بر آن سه صفت بل می نمود و حضرت سناش چنانچه حضرت زهر  
 باو الهام می نمود چنانچه حضرت الله سناش می فرماید و لکن انما الهام ابراهیم را که  
 یعنی انچه که می نمود که در دم انهارا بر ابراهیم تابو و شریک بر و چون حضرت امام







حضرت الله تعالى بعض گفت و قوم شنیدند و کلام حضرت الله تعالى از کلام خود برون است و چون بپای  
 و پیش از حضرت الله تعالى کلام را در دست ایشان داد و بعد از آن از ایشان که بود گفت تا اینکه بفرمود  
 هر چه شنیدند بنویسند و بگویند که ما قبول نداریم این که گفته شد که کلام حضرت علی علیه السلام  
 باشد تا اینکه حضرت را نشاندند و ایشان را بهیم پیچیدند و از او نه بودند و سبک افتادند  
 پس آن حضرت الله تعالى ایشان را در باغ هدیه ایشان بیکبار سوختن پس حضرت موسی را  
 کرد و گفت ای یزدگرد کارین جوابی که از این چه بگویم چون که گویند و ایشان را هلاک کرد و این  
 و در دعوی مناجات با حضرت فاطمه زهرا سلامت علیها از پیروی حضرت الله تعالى ایشان را زندگانی  
 و با موسی بن شد و حضرت موسی گفت که اگر از حضرت الله تعالى در جوابی که خود را بفرمود  
 البته که خود را بفرمود و ما اولی و دوم و حق معرفت از اولی و مخلص است پس حضرت موسی گفت  
 ای قوم با چشم محال است که حضرت الله تعالى دیده شود زیرا حضرت موسی که یکبار گفت نبوت و معرفت  
 حضرت را با آن علما حاصل می کرد و چون از ایشان ابرام کردند گفتند که ما نمی توانیم  
 اویم که تا انرا که بخواهیم از حضرت الله تعالى استدعا کنیم که بفرمود موسی گفت ای یزدگرد کارین تو  
 و انرا شنیدی از این که قوم بگویند و طلبند و صلاح ایشان را تو نمی گویدی پس حضرت الله تعالى  
 موسی را که گفت که حضرت الله تعالى در جواب فرمودی که از این که انظار ایشان  
 استقر که آن فرمود تو ای پس چون حضرت الله تعالى از باب تو بخیل بودی که خود را هم بگفت  
 و موسی بهیچ گزین بدیده بفرمود و چون بهیچ گفت ای موسی حضرت باز گفت خودم و بهیچ گزین  
 رجوع کردم و از جهل قوم در گذشتم و من از او نمیشم باینکه حضرت را بچشم نتوان دید و اقام  
 او را و گویند که چون ما مومن هر سوئی که باشد از حضرت رضا علیه السلام شنید و شبه دیگر را

فانند

فانند حضرت خطای خود گفت سینه را شفا بخشید ای فرزند رسول الله و روشن کرد اندک و خدا  
 که بر من مشرب بود حضرت الله تعالى را از این خود مدد انبیا و از این سلام و هم دافتم او را که بگوید  
 که چون ابا تو که بر ما مومن مسکین بودی و بعد از ظاهر و لایق دارد باینکه دنیا معصوم باشد  
 محال است که درین اسلام بشنوی پس اینست که انبیا با خود عصمت غفلند و بکار و صفا را از ایشان نشاندند  
 و حضرت امام چون این را از او خبر فرمود و بفرمود که درین اسلام چنین نیست و عصمت انبیا علی  
 شبهه کرده بدین جهت مامون گفت حضرت الله تعالى را از این خود مدد انبیا و از این سلام و هم دافتم او را که بگوید  
 مامون حضرت را عرض کرد و گفت ای ابوالمعشر میگویم که بر من کزین فضیلتی که از برای من نیست  
 ثابت باشد و قرآن بران ناخواند از برای من بیان فرمود حضرت فرمود بر من کزین فضیلتی که  
 از برای حضرت ثابت نیست فقیهیت که در مابله از جهت حضرت ثابت نیست پس اینچنین حضرت الله  
صیفا بدین خلقیت فیه من یقوله لما قال من العلم فقل ما لو انک انما انما انما انما انما انما انما انما  
و انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما  
 این نیست که میفرماید هر کس که چنین بگوید و حق را در باب عیسی بن مریم یا انرا که میباید  
 بخوانیم ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را و ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را و ما فرزندان خود را و شما  
 خود را و شما فرزندان خود را و بعد از آن نضر و زادی کنیم و بگویند که در روزی از حضرت بود و رخ  
 کوثران حضرت امام مامون گفت که چون بن ابراهیم را که بود حضرت رسول الله طهید امام حسن  
 و امام حسین را و ایشان انبیا حضرت بودند و طلبند و فاطمه علیها السلام را و درین موضع نشاندند  
 انما بدو بود و طلبند و امام را و انما انما بدو بود و انما انما بدو بود و انما انما بدو بود و انما انما بدو بود و انما  
 حضرت الله تعالى را و بفرمود و باینست که کسی افضل و جلیل القدر از ان حضرت رسول الله نباشد  
 حکم حضرت الله تعالى مامون گفت نه حضرت الله تعالى انما را باقی جمع فرمود و انحضرت را و در خود را



طالب خاضه و شاگرد بنظر جامع ابرو قیود و اعترضت و متخورد و طالب بدین و غیره را غلط بدین  
چهره میگوید که مراد از غلط این نفس نفسی حضرت باشد حقیقت بر حضرت رفقاً و نود و این کفری است که از او  
از بواسطه او باید نمود و اسطر و جمله از کتب امری می کند و این صحیح نیست که کسی نفس خود را غلط کند  
چنانچه کسی را نفس خود نکند بفرموده رسول الله نفس خود را غلط کند و غلطی غیر از این نیست و این  
ازین معلوم می شود که مراد از نفسی که حضرت گفته اند نفس انسانی است و نه نفس حیوانی و این سخن  
نصایح را پسند ما مون اضافت داده گفته هر که جواب بدست خواست اسطر و در **فصل از احوال**  
در ذکر مناظر حضرت امام ابو جعفر جعفر بن علی الحادی الصوفی از صلوات الله و سلامه علیه با یکی از کتم  
که قاضی عراق عرب بود و رجل مأمون از شهید عباسی در کتب معتبره خالف و موافق مسطور و در کتاب  
اجتهادات شیخ طبرسی رحمه الله از زبان او شنیده است که چون امام هشتم بعد از امام موسی سناختن  
حضرت رضای صلوات الله علیه از او داده نمود که در خود بخورد امام الفضل ایام داشت حضرت یحیی خود را به کد  
عباسیان را و شصت نفری از عظیم داشتند و کان کرده ایم گفتند که چنانچه رضای را و ده کد که در کد  
از او داده که حضرت یحیی خود را هم می خورد که در کد و این سبب است که خلافت از او دمان عباس  
بعد دمان او را بقتل کشید و در این ایام حضرت خود به مجلس مأمون رفتند و گفتند ای  
امیر المؤمنین بگویند چه از او داده است که خود را بخورد و خود را بخورد و بگوید و بگوید و بگوید  
خود را و بگوید که حضرت الله تعالی با عباسی که گفت خود را بالاطلاع حضرت خود دفعه اول که بگفت  
ناوایمانان هم چنان می باشد و جوسته خلفای داشتند و عباسی که پیش از خود بود و این را بگویند  
که بخور و سلوک می نمودند و پیوسته ایشان از خود دور و بیعت می برداشتند و ما پیش ازین همیشه  
در دفعه دوم بواسطه اعتدال و کوا که بر پدر او ضایع کرد و آنکه حضرت الله تعالی فرموده است و الله  
و ما الان ندو خلافت کنیم و الحال آنست که پیروان او که از او می گردانند و از سر فرموده ما تو حضرت الله

سوکند صد و هجدهم که ازین اراده دارد که ازین راهی و سوادیش ازین غرضه و اندوه و این غیال که باو می کند  
باصال بدین خود پی اوری و معذور را بایشان بدی مامون چون ایشان را عذر دادند از انجا که اصعب  
شدید بر آن شده بود و در ایشان خطاب عطا می نمود گفت اوصاف آنکه گفتند از عذر خود  
بالا و باطل بسیار گفته اند و هیچ شایسته او پدر و مادر و اقارب و بزرگان ایشان در هیچ چیز و اندوه و  
و جلیات از شما اخذ و از شما باشند و اینکه گفتند که خلافی پیش ازین ایشان از خود دور و  
عذر می داشتند ایشان را بدین کردند و عارضه زحمتی نمودند و بمن حضرت الله عز و جلاینا و جمیع  
اذا تعنی که ایشان را بالا و باطل می کردند و حضرت الله تعالی قسم که من بیشان نیتیم از انجا که با شما کنم  
وجود از خود می نمود و ایشان با شما و حال آنکه میگوئیم که خلاف از خود استماع غلام بدو و گفت  
و او با استماع نمود و قبول نکرد و اینکه درین اوقات سر او را بوجوهی او که برده ام ببینید و از آنکه او را  
از جمیع اصناف خلق و بعضی از کسان است با وجود صفت حسن و انصاف از حق و جلیه و کمالی که در  
او می دانم و شما و سایر مردم ظاهر کرد و تا باینکه من در باره او خطا کرده ام عباس بن یحیی را در میان  
دیدند و در باب حضرت جواد صلوات الله علیه گفتند ای امیر المؤمنین و امیر الاحناف و امیر عساکت بلای یحیی  
بجمله ای که در مضمون خود را با بدی الحال او یحیی بسیار تا او را تعلیم کند و جواب داد او بدید و بعد از آن  
هر چه خواست عمل او در باب و ما من گفت و از شما است که چنین ندان و سفید و این از انکه  
که علم برسانند از آنجا که حضرت الله تعالی و انذار می باشد و بدان او بوسه و علم و بی و سایرین  
علوم از جمیع خلق مستغنی و بی نیاز بود و اگر خواهی که صفت خود را بدانی و او را تعلیم کنی تا آنکه  
می گویم بر شما ظاهر کرد و شما هم برسانند قدر و منزلت او را عباس بن یحیی گفتند یا امیر المؤمنین امیر الاحناف  
و ادب و سواد از خود را می گوئی وجود چنین فرمود و یکبار ناما که بسیار بودم و در حضور خود بود  
چهار ماه بر سر کار او جواب بطریق و بسیار یکی بعد از آن بعد از آن بیاض غرضی اهدا بود و بر شما





ان وجه را که قصد و حکایت باشد دان خوشتر باشد بر او است کار و اگر شایع باشد بر او است  
شهر و اگر قصد احوال بود بر او است بر او است که اگر قصد بر او است چون شایع  
و اگر بخود و بر چه چاره که موجب هر یک باشد و احرام او صحیح است بر او است که اگر در آن  
حق باشد آن کند و اگر او اشیای بر او است بر او است که اگر در آن کند جزو یک بر او است  
و جای هر سال نیست و در آن کند داد و در خطا که از او بر او است و اگر در آن بر او است  
و بنده و اگر در آن بر او است و صغیر و اگر در آن باشد بر او است و اگر در آن باشد  
عقاب بخود و ساقط و بر او است و اگر در آن باشد بر او است و اگر در آن باشد  
خود و اگر در آن بر او است که اگر در آن باشد بر او است و اگر در آن باشد  
بر او است که اگر در آن باشد بر او است که اگر در آن باشد بر او است  
اغتیا حضرت دارد هر چه خواهد بود اگر جوابی از آنم عرض کنیم و اگر در آن  
استفاد و بیافیم پس حضرت امام صلوات الله علیه فرمود ای چه بر آن کردیم که  
در آن که مردی اول دفعه با او رفتار در آنم و بر او است و اگر در آن باشد  
بر او است و اگر در آن باشد بر او است و اگر در آن باشد بر او است  
جلال باشد و اگر در آن باشد بر او است و اگر در آن باشد بر او است  
نقصه شب بر او است و اگر در آن باشد بر او است و اگر در آن باشد بر او است  
که اگر در آن باشد بر او است و اگر در آن باشد بر او است و اگر در آن باشد  
نوشتم من از این مسئله عاجز و جوابی از اینم ندادم و وجه این ظاهر نیست که اگر در آن  
عجز اینم تواند بود حضرت امام علیه السلام فرمود که اینم که بر او است  
او نظر کند در آن و در آن نظر بر او است و اگر در آن باشد بر او است و اگر در آن باشد

کبریا انصاف حق و یمن بر او حلال شود و در وقت ظهور این نبی کبریا آنرا کند بر او حرام کرد  
و در وقت عروج او بعضی خود را و در پس بر او حلال شود و در وقت عروج او بعضی را کند  
پس بر او حرام شود و در وقت عروج او بعضی کافران را بگذرد بر او حلال کرد و چون نصف  
سبب شود او را حلال دهد بر او حرام شود و چون غروب کند او را حرام غروب نماید پس بر او حلال  
کرد و ما مومن باهل بیت خود خطاب نموده گفت در میان شما که هست که ازین مشایخ ما باشد  
گفت و ایضا بگویم که بیش از این گفت با ملائکه ایشان گفتند و الله حاکم اکثر امین  
ایشان نموده عین صواب است و دیگر با ما مومن با ایشان خطاب نموده گفت که بدانید  
این که ازین مشایخ ما بوده و بعضی گفتند ما بخواهیم از وی بپایند و دیگر بعضی می دانند  
داخل نیست و بعضی من مانع این است و این را هم بدانید که حضرت رسول الله صلی الله علیه  
و آله در دعوت ایشان بعلین این را طایفه کرد و او را نرفته ساله بود و بطاعت و بگو ای کبریا  
هم من بود و از تو فرمود و غیر تو فرمود و از علی بن ابیطالب اسلام را قبول نمود و هم  
باسلام حضرت خود و از حق و من در سن شش سالگی بیعت گرفت و از اطفال دیگر خواه  
فرمود و حق و غیر تو و دیان سن بیعت نکردند شما را بیعت با بنک حضرت الله تعالی و نقد  
با بن خاندان چه که است عطا فرموده ایشان را و چون حضرت خود ایشان را و حضرت الله تعالی و  
ایشان فرمود در آن بعضی از بعضی و ایشان است که با ایشان تجارت می کنند  
که بگویند ایشان چه را دارند و بعضی بنی عباس که در اینجا حاضر بودند گفتند راست می گوی  
و این بنی عباسی بودند و الحال ما را معلوم و متفق گفت و دیگر در کتاب این احادیث را  
که بعد از این و اصرار و زور و بخل مومن حضرت جواد تقی صلی الله علیه و آله شریف داشت  
و در آن روز هم که بنی عباس از بنی عباس و بعضی بنی عباس در آن مجلس حاضر بودند و در آن

حکم می کند و گفت ای محمد بن حنفیه حضرت جواد علیه السلام را خبر کن که من  
 رسول الله هستم مگر باید در حدیثی که مریدان از جبریل علیه السلام که حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت که حضرت الله تعالی بنو سلام برساند و بگوید که از ابوبکر و عمر و  
 چنانکه من از شما شنیدم و بنابر این راجع است با حضرت جواد علیه السلام فرمود ای محمد بن  
 اکرم من فضل ابوبکر را منکر بشم لیکن واجبست بر او این حدیث که نقل کند در حدیثی که  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق الوصای فرمود که در روز از زبان من بیاید بلکه  
 در بیان خواهد آمد بعد از این و هر که از وی عمل برین دروغ به بندد هرگز نبندد  
 بکنیزه و دانش در زحمت و هر حدیثی که از من بشناید برساند آن کتاب حضرت الله تعالی و  
 من بجهت آن مواظبت داشته باشم از آن اخذ نماید و اگر مخالف باشد از آن اخذ نماید و آنکه  
 الحال فرمود این مؤدی ای محمد بن حنفیه مواظبت باینکه باینکه نکند از این حدیث که نقل  
 و گفت گفت آنکه ایشان و بنیامان و سوس و سوس و دیگر فرموده و بنیامان و سوس و سوس  
 الودی و اقم اودان و بگوید خبر این از این است که بفرماید تحقیق علی غویم ما انما اود  
 سیدانیم ای محمد اگر بخاطر او بکند در دو سوسه بکند یا او نفر و ترجیه بفرماید و اوست  
 که بفرماید یا نه بگویم با و از این است که در حدیث جواد علیه السلام فرمود حضرت الله تعالی  
 اخبر انما استاذین که چیزی بفرماید حضرت محمد بن حنفیه باشد که از شما و عدم رضای ابوبکر سوال نماید  
 و مشرک ابوبکر را از این بگوید و بگوید که گفتند از این رسول الله چه میفرماید بعد از این  
 که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و از مریدان است که فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 و بگوید یا نه باشد که در حدیث جواد علیه السلام فرمود که از این است که بفرماید یا نه بگویم  
 و بگوید یا نه باشد که در حدیث جواد علیه السلام فرمود که از این است که بفرماید یا نه بگویم

و کثر

و اکثر عوام ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس و دیگر فرموده و بنیامان و سوس و سوس  
 صلی الله علیه و آله و از مریدان است که فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 چه میفرماید و از مریدان است که فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 که در حدیث جواد علیه السلام فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 میباشند و در حدیث که در حدیث جواد علیه السلام فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 علیه که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث جواد علیه السلام فرمود که  
 ایشان و در حدیث جواد علیه السلام فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 در حدیث جواد علیه السلام فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 اهل بیت است حضرت جواد علیه السلام فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 بواسطه اینکه در حدیث جواد علیه السلام فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 بر زبان این جوان و از مریدان است که فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 روشن باشد بر و بگوید که گفتند از رسول الله صلی الله علیه و آله و از مریدان است که فرمود  
 از زبان عمر و از مریدان است که فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 که هست باینکه ابوبکر افضل است از عمر و از مریدان است که فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 اکرم انما یقی شریف بل غایب ما مانع شوند و بگوید که گفتند از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 سوابق بکنند که حضرت فرمود اکرم معبود نبیند سنون النیر و معبود میباشند حضرت  
 امام علیه السلام فرمود که کتاب حضرت الله تعالی است که در حدیث جواد علیه السلام  
 حضرت الله تعالی در حدیث جواد علیه السلام فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس  
 بیاید که او محمد در حدیث جواد علیه السلام فرمود ابوبکر و عمر و بنیامان و سوس و سوس



حضرت امام علی از اینها عهد و پیمان گرفته و اینک تواند بود که حضرت امام علی را  
 تبدیل کنند از عهد علی علیه السلام و دیگر آنکه اینها علم السلام بکلیت هم از دست ایشان  
 و اینک ممکنست که معیشت شوند بنویسند که اگر از اوقات خود مشغول بوده باشند یکی  
 آنکه حضرت رسول الله علیه و آله فرمود که من بنویسم و اوم حق و بیان روح و حیل  
 بود بگو گفتند بگو و اینست که حضرت رسول الله علیه و آله فرمود و هیچ مردی  
 و جوانی را خدایت نکند که اگر از آن شد که مال خطاب و جوانی که حضرت امام علی علیه السلام  
 و السلام فرمود که اینم از عهد و پیمان ایشان بود که حضرت رسول الله علیه و آله  
 و آله در بنویسند و گفتند و دیگر آنکه حضرت امام علی علیه السلام فرموده الله بصطفی من الله و لا یزول  
 و من الله بر بعضی حضرت امام علی علیه السلام و از آنکه رسول الله و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 که بنویسند شکر کرد و گفت که حضرت امام علی علیه السلام و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 شد و در دیده باشد حضرت امام علی علیه السلام و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 که فرمود در وقتیکه اگر علی را از این میشد غیر که عیال نمی یافت حضرت امام علیه  
 السلام فرمود اینهم موضوعی و این حضرت امام علی علیه السلام و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 بنیم و اما آن الله معذرتهم و هم یستغفرون یعنی حضرت امام علی علیه السلام و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 و حال آنکه در میان ایشان باقی احوال و الله تعالی عذاب کند ایشان نیست و دعا که ایشان  
 استغفار کنند باشند پس حضرت امام علی علیه السلام و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 علیه و آله در میان ایشان باشد و اما که ایشان استغفار کنند و اوم که سبب وضع آن  
 احادیث ایشانست که چون در صدد آن بعد از حیات حیا به صطفی علیه السلام و آله احوال  
 صحابه و عطفاء که در اوقات فتح مکه از حقوق شمشیر از دوری که اهل اسلام کرده و در احوال

مصحف

بعثت نفاق را و اسیر بودند در دین ایشان کرد و امام بنویسند الله تعالی علی کل  
 غالب علی بن ابیطالب صلوات الله علیه را که حضرت امام علی علیه السلام و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 و آله از جهت امامت و هدایت خلق تعیین فرموده بودند بکنج شایسته نایب انوار و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 چند را از برای خود و امام جعفر نورند و دیدند که دشمن امام بنویسند و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 و بعد یافته در باب امامان جعفر ایشان خیر نکند و خیران مکتوب در الهه و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 و هیچ را از آنکه اسد و کار اسد خود صریح را و دیدند که احادیث از زبان پیغمبر صلوات الله علیه  
 و از وضع خود با بعضی آیات در شان نایب ایشان نقل نمایند و عوام را با نام را با این  
 جمله فرستاد و خود را در مقام انبیا و اهل بیت و سواد در این صنف خطابی و عیال اینم  
 که از آنکه ایشان و این چون توان بود و از آنکه ایشان و این چون توان بود و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 من به حضرت آقا دست پیانند میکنند بلکه خدین هزاران خون ناحق از پیغمبر شجره شده  
 و مینود و خواهد شد خدایم الله تعالی و نعم و دیگر لقب اسلام و السلام و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 کلیبی رضی الله عنه در کافران و از آنکه ایشان و این چون توان بود و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 که از این عیال خود که گفت بعد از آن که با حضرت جواد نقی صلوات الله علیه مقارن کرد و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 مسائل علم و فضل را که فرمود و از آنکه ایشان و این چون توان بود و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 صلوات الله علیه بر خودم و بدان و در هم مسائل بسیار از آن حضرت بر سر آمد و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 شایسته و از آنکه ایشان و این چون توان بود و از آنکه ایشان و این چون توان بود و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 من حضرت امام علیه السلام و از آنکه ایشان و این چون توان بود و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 فهم ما من گفتیم و از آنکه ایشان و این چون توان بود و از آنکه ایشان و این چون توان بود و از آنکه ایشان و این چون توان بود  
 توان نیست که از من سوال کرد که امام کیست درین زمان من گفتیم و از آنکه ایشان و این چون توان بود و از آنکه ایشان و این چون توان بود







بن عباس خدایت عین خطای بکردار وجود که اوها شایسته ابوالخلفا بود و عز و قدر و شرف  
انها جایز بود این هم جایز است **فصل سیم** در ذکر مناقب و مکالمه حضرت امام ابو محمد  
حسن بن علی السکری صلوات الله و سلامه علیه ما ذکرنا اینجا از شیخ طبرسی رحمه الله  
مستوفی است که حضرت امام ابو محمد حسن عسکری عرض کرد که تو میرا عقیقه بپوشان  
که خاوی و بماروت و در پیش آنکه حضرت الله تعالی ایشان را بجهت حکومت بزمین فرستاد  
و دانوف که عیسان بنی امیه بیان شده بود و چون ایشان بزمین آمدند و عاشق زهر شدند  
و از او نه تا با نهر کرد و در شراب خود در و شخصی را هم بغیر خود کشیدند پس حضرت الله تعالی  
ایشان را در جاده ای ایستاد که در آنجا مغرب باشد و سنا هر آن از ایشان سر به امون نکرد  
و زهر را حضرت الله تعالی شیخ عوفه رسان کرد ایند و این زهر که بحال دانه داشت همان  
نفت که شیخ کریم بن حضرت امام صلوات الله علیه فرمود خدا را الله ان يقول زهر ملائکه  
معلوم و محفوظ و ایشان را کفر و افعال فجیه بسبب اهل حضرت الله تعالی و حضرت الله تعالی  
و دانه ایشان فرموده لا تقصروا الله ما اکرهکم و تقبلوا ما اکرهکم بقرآن بقرآن گفتند  
ملائکه حضرت الله تعالی را و دان چنانچه که ایشان را این امر میباید و میکنند هر چه را که بآن مامور  
باشد و دیگر فرموده و ذکر فی الشیء و لا یفر عن عناه یعنی الملائکه لا یتکبرین عن عبادیه  
و لا یجورون یعنی التیلیل و التهاک لا یفرین و دیگر دانه ملائکه حضرت الله تعالی فرموده سبیل  
عباد مکره مکرر لا یستقبر بالهول و هم بامر یملون را هم اولی که بید و جبرایله اولی است که  
میرا بادر و حضرت الله تعالی را است هر که در احوال آنها و بفرست و هر که در حضرت او  
و هر که کان او بید و کردن کسی بکشند از بندگی او و مانده نباشند از عبادت او و شیخ بکشند  
حضرت الله تعالی را مشبه دوز و سست نمیکردند از شیخ کردن و زهره ابرو اینست که میرا بید  
بلکه

بلکه ملائکه بزرگوارند که او را شایسته شایسته شایسته حضرت الله تعالی و امام دکناد و فیما بین  
فرموده حضرت الله تعالی شایسته عمل گفته اند و چون حضرت امام ابن علی را بید فرموده بود و شیخ  
فرمود که حضرت الله تعالی ملائکه را خلیفهای خود گردانیده در میان چنانچه ایشان را امامان  
خلیفه و خود کرده اند و در دنیا و هم چنین که بر اینها و امامان جایز نیست کن عیون و دنیا  
و هم چنین بملائکه هم جایز نیست و دیگر فرموده ابان شیخ و عبدان که حضرت الله تعالی را  
از این و این که بفرستاد خلیفای عیسی را در اقامه او را که مراد امام علیه السلام دین و فیض  
انرا نیست که حضرت الله تعالی هر که در دنیا از این و امام خلیفای خود در هر وقت هادوت  
و هادوت بزمین از جهت حکومت امده که دانوف بنی امیه بوده باشد و با دیگر ایشان  
بزمین امده حکومت کنند و بعد از ابرار این فرمود حضرت امام علیه الصلوة والسلام فرمود  
بطریق است نه ها که حضرت الله تعالی فرموده و ما ارسلنا قبلنا رجلا برحمتهم من  
اکمل الخلق یعنی ما فرستادیم او ختم پیش از او فرموده اینست که رجس کرده باشد بولایت  
و ان مردان اهل دین را بودند پس حضرت الله تعالی درین ابرو میدهند که هر که ملائکه را  
بزمین انچه شایسته و حکومت فرستاده و فیما بین اهل بیت را بیجا میفرستاده و چون کلام حضرت  
امام علیه الصلوة والسلام باین مقام رسید پس ایشان گفتند باین که فرمودی ای ابرو حق  
باید که فرستاد باشد حضرت امام علیه الصلوة والسلام فرموده و ملائکه البیرون اگر در جنتیان  
بود و از جهت این حضرت الله تعالی فرموده و فیما بین الملائکه انما یصلوا لادام کماله و الا البیرون  
کان من الخلق پس حضرت الله تعالی خبر داده که او انچه فرموده و دیگر نیست که حضرت الله تعالی  
فرموده و الخلق خلیفاه من قبل من نار السموم را هم او را بید که در جنت ابرو ایشان  
که میرا بید بادر کن او ختم از آنکه چون گفتیم بفرستاد که سجده مراد از اینست که ایشان سجده





عالم بشم گفت از ضل و هرگاه قوام را در امام من و امام خود و خود را در امام خود و  
 من قبول نمیکنم پس اینست که من آنرا که من قبول نمیکنم یا من را که من قبول نمیکنم و من  
 گفتن آمده پس از خجسته از پیش او برفت و از خطبه امامت محمود را بجهت رفتن به پیش علی  
 بن بشم از جهت مناظره و بیعت که علی بن بشم کار مرا فراموش کرد پس **صلوات**  
 در ذکر مناظره شیخ اجل شیخ خید طالب شاه با ابی و ان اینست که در فصول سید مرتضی و  
 مذکور است که در روزی خید طالب شیخ مقید را با ابی و ان اینست که در فصول سید مرتضی و  
 بعد از آنکه و شنید چند کلمات ایشان که گشت کاتبی بجانب شیخ خوانده و شیخ خطاب نموده گفت  
 شما در این اجتماع بر مملکت خلافت ابوبکر بن ابی قحافه خطاب شیخ در جواب میفرمود و ابی و ان  
 خلافت ابوبکر پیش از آنست لکن من در انجمله و ابی که موافقت داشتند با شیخ و مدتی توان  
 بردن توان بود من تمام و ان اینست که تقاضای شیخ علیه منفق و محضند با ابی و ان تمام جانشین  
 که محتاج با امام دیگر باشد و همچنین تقاضای متفقند در دیگر ابوبکر بن بشم خطاب نموده گفت  
 و بشم و مستخیرکم فان استغفرت فاستغفر فی ذلک اجمعین ففوتی منی یا من اوردن که بدین  
 این فقره که بن بانی بر این مقام از جویان یافته اینست که من منوط است با شما که من و حال آنکه من  
 از شما اینست پس اگر راست باشم و براسی در میان شما حکم کنم اطاعت من میکنید و اگر حق را  
 و براسی و براسی بر حکم تمام مرا براسی و ان اینست که خطاب شیخ نموده الله من و من که ابوبکر خوانده  
 اینقول اعتراف نموده که محتاج بر عت است در حکم و من در وجه عقلا متفقند با اینکه  
 هرگاه کسی بر عت محتاج باشد بطریق او را محتاج خواهد بود با امام بر هرگاه ابوبکر محتاج  
 باشد با امام یا طایفه را که در امامت او بواسطه اتفاق و اجماع که مقتضی است با ابی و ان تمام  
 محتاج با امام دیگر نیست چون جناب شیخ اعلی الله در عت است با ابی و ان و نمود بر مملکت

۴۰



خلافت ابوبکر بن ابی سفيان شد و چیزی در جواب حضرت شیخ گفت لکن در این امر  
 انجاء معتبر نیست بفرموده اوست که در این کتاب در جواب شیخ گفت هر وقت  
 اتفاق افتاد باشد که فاضل بقیاض دیگر محتاج نیست و هم چنین امر باید که بگوید با اهل اسلام باید  
 که جمیع اوقات و احوال معصوم باشند و چون محتاج نیستند بقیاض و امری دیگر چنانچه فرموده اند  
 دعوی خودی است شیخ جناب شیخ در جواب فرمود که سکتان فرمود که اول محرم و دوم رجب و سوم جمادی  
 بود ازین سکتی که بفرموده و غرض من در بیان این بود که بطلان این قول از لای و با اینست که سکت  
 و بطلان سکتی که بفرموده و غرض من در بیان این بود که سکتان فرمود که اول محرم و دوم رجب و سوم جمادی  
 این معتقد است زیرا که اتفاق افتاد و در بیان سکتی که فرموده است که این معتقد نیست بلکه اجماع معتقد  
 دیگر که او امام باشد و هم چنین امری که امام باشد محتاج است بامیر دیگر که او امام است مگر آنکه  
 فاضل و امیر امام باشند پس در بعضی محتاج بفاضل و امیر دیگر نیست و این یعنی همانست که من  
 گفتم که امام مستغنی میباشد از امام دیگر بجز عفو و عطا که او اینها را عفو کند و عطا کند  
 حضرت الله تعالی که بفرموده و امری که در بیان این شد و امری که در بیان این شد و امری که در بیان این شد  
 هیچ گفت الحمد لله رب العالمین **فصل چهارم** در ذکر مکالمه و مقبول و رد و ابواب و شیخی  
 و دیگر از لطایف حکایات که از جناب شیخ رحمه الله تعالی منقول است اینست که سید احمد بن محمد  
 طاب ثراه در فصولی که مذکور کرد اینست که در روزی که از فاضل ایشان که از ابواب و شیخی  
 جناب شیخ اعلی الله مقامه خطاب نموده گفتا بانه اینست که اجماع است معتقد که باید با یکدیگر بود  
 و عجب ظاهر ایشان بوده اند حضرت شیخ در جواب فرمود اجماع است که ابوبکر و عمر و عثمان  
 سلمان بوده اند اما درین که ایشان در هر زمانها در اسلام بوده اند و اجماع معتقد نیستند  
 است معتقد و دیگر ایشان را اسلام هم بر آنها در هر زمانه بوده اند و جمیع بزرگواران اهل اسلام

برینند

برینند که بعد از انصاف و اسلام هم که فرستادند بواسطه این انصافشان از هر وجهی که در دنیا  
 حیوة حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز از ایشان نشان ظاهر شود بدین شیوه و در جواب شیخ  
 گفت که باطل است که بگوید میان این که گفته اند و در ظاهر بود که برین منقح کو مانع و راه حق برین  
 بنی جناب شیخ فرمودند که من هم دانستم که جناب شیخ بگویند و انرا که بگوید با یکدیگر اجماع  
 شیخ که بعد ازین مذکور خواهد شد معلوم است که در شیوه و در ظاهر بود که هرگاه اجماع  
 شیخ قبول نماید اجماع بر اسلام ایشان در جواب بگویند که هرگاه اجماع است معتقد باشد  
 در اسلام ایشان بر این که در بعضی بگویند که ایشان مرقد کنند مجموع نباشد و چون  
 قول است در مقابل اجماع و از دیگر اعتبارها است و قطعت الله اعلم بحقیقت القابل بر کلام  
 اینکه بعد ازین مکالمات که میان جناب شیخ طاب ثراه و شیخی که جناب شیخ طاب ثراه  
 مخاطبه است فرمود که آنچه توضیح است که برین و در دستان و من الحال بر این برادر میآید  
 و در باطن او است و اندک شیخی که چون ما باطن را و اندک جنابش فرمود که اینها  
 نزد راجع محمد صلی الله علیه و آله و سلم اجماع شده برین که هر کس از این گفتا و شک نموده  
 در دین حضرت الله تعالی و در نبوت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله انصاف اعز الله  
 خود نموده و افراد با و نداد خود کرد و شیخی که جناب شیخ طاب ثراه فرمود  
 که با فاضل و محققان که من از آن روز که در میان شدم شک در اسلام  
 نکردم الا در حدیثی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عود با اهل مکه برین  
 بنی حضرت ایدم و گفتم یا رسول الله ابا بنی نیست گفت بل من گفتم یا مؤمن نیست  
 گفت بل بعد از آن من گفتم پس این برای چه این نزد و خاری را وجود راه داد پس این گفت  
 این خاری و ذلت نیست بلکه این خاری است پس من دیگر با و با و گفتم یا بنی و بعد از این که

فرمود او گفت بلی و بعد فرمود پس من گفتم از برای چه داخل شدی او گفت بنام الله و بعد  
 نساختم و نگفتم که در بیت سال عاقله داخل خواهم شد من نگفتم و اما الان یقین نمودم و بلی  
 گفت اندک الله بعد از این داخل خواهم شد ای شوی نه ایست که عرض دین تو را از غایت  
 بلیت خود در این حضرت الله عز و جل و در نبوت رسول صلی الله علیه و آله و آواضع بگو  
 خود را مذکور و سبب شکر خود را هم بیان نموده بظاهر شد که اجماع معتقد است  
 بر کفر بعد از آن که اظها و اعیان کرده بود و انکه بر بیان عرض و غایت که او بعد از آن یقین  
 حاصل کرد و بعد از شکر با عیان رجوع نمود و بلیت در لیل و در مقابل اجماع اعتبار ندارد  
 و عاقله صاحب نظر که در دست از اجماع برداشته بدو عیبه دلیل فاعل نکند و بنابر این اجماع  
 مانع از اجماع و دعوی خالی در لیل بر بیان عرض چون در مقابل اجماع قبول ندانم چون  
 خیانت شیخ نور الله مفسر حمزه بن الحنفی الحنفی شوی چون جوابی داشت از این قول عدول  
 نموده گفت شریک من بنو که یکی بر کفر دعوی اجماع نماید و باقی الحال شنیدم بر حساب شیخ  
 فرمود چون الحال از من شنیدی و اینست و خیانت شیخ بر خود قسم یاد نموده که پیش از این کسی باین  
 کلام متکلم نگردد و بشوی خطاب نموده گفت اگر جوابی را بر من متکلم شوی مسته و بدین  
 آنکه چیزی نگفتم **صلی بنو زهر** در ذکر مناظره هشام بن حکم رضی الله تعالی عنه که از اجل  
 اصحاب حضرت که ظلم صلوات الله و سلامه علیه بود باضرب بر عیبه ای که یکی از فضلاء اهل کوفه  
 بود و آن ایست که در روز قتل بدین عیبه بنی خالد بمکه که در بصره از اشد عیالی بود و  
 بر عیبه با خطاب نموده گفت ای ضار و دسوع خود میبینی این که مناظره کنی بلکه که او در کن  
 و سر در کرده شبح است ضار گفت هر کس را که خاطر خواه تو یا که حاضر کن نام تو را مناظره  
 تمام بر عیبه بن خالد شخصی از اهل زمانه خود را اما موید با خطا به هشام رضی الله عنه است

و چون

و چون جانبش حاضر شد عیبه با او گفت ای ابو یوسف این یک بیعتی ضار است و بعد از آن که در مناظره  
 مذهبی و غیره مرتب است و میجوهم که در مسئله امامت با او مناظره کنی خیانت هشام در بصره  
 مبارکم بر در بصره کرده گفت ای ضار و خبر ده مرا که بلیت و بدایت بظاهر می باشد با ب  
 با طو ضار و مسکن چون خبری را از او گرفته بظاهر است در بیان باطن داشت و عیبه  
 مکرر بوی حضرت الله تعالی علیه السلام بصره گفت با و الله الله راست گفت و در جواب این حدیث  
 هشامی و در بصره پس خبر ده مرا که علی بن اوطالب علیه السلام و ابو یوسف که امام بلیت در بصره  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پیشو جهاد کردند و در اعداد را از آن حضرت بیشتر  
 کفایت کردند و میبگویند اسلام شد نصرا گفت علی اوطالب در اینها که کفر  
 بیشتر است اما ابو یوسف و یقین بیشتر بود هشام رضی الله عنه فرمود ای ضار ای یوسف و تو  
 مخالف اصلیت که قرار داری گفت با طو و اینست عیبه مکرر بوی حضرت الله تعالی  
 و هم گفت که بلیت و بدایت بظاهر است و قبول کردی که بحج ظاهر علی بن اوطالب  
 بیشتر بود و دیگر فرمود که ای ضار نه ایست که هرگاه ظاهر با طو جمع شود در کسی  
 انکار اصلیت خواهد بود که زیاده بر آن متصور نباشد و مع این فضیلت از انکار  
 مقدور احدی نخواهد بود ضار گفت بلیت چیست هشام رضی الله عنه فرمود اما  
 نیست این که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن اوطالب را خطاب داشته و فرمود  
 انک تقی عنزله هرون من موی آل انبیاء تعبد لی یعنی نسبت تو بمن مثل نسبت هرون  
 موی آل انبیاء بعد از من یعنی با شد نصرا گفت بلیت این حدیث که ابو یوسف حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است و بنابر این حدیث نسبت علی بن اوطالب  
 حضرت رسول الله علیه و آله مثل نسبت هرونست عیبه هشام گفت ای ضار ایابا این است



۶۱  
کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اور اباہو حضرت سرفراز کو داند





که گفته شد این سخن غیبا شد از ملک کاروان و توجیه این چهارم اینست که میفرمایند قسم یاد میکنند با الله  
که ایشان از شما اند و حال آنکه بنشیند ایشان از شما و یکی ایشان بخانه ای از کفر و فسق و عیث و بد  
ایشان با هم موافقت ندارد و توجیه این پنجم اینست که میفرمایند هرگاه بدیدید ایشان از حج  
آمدند ترا حمله ای ایشان و اگر سخن کنند گوش فرا ندهی یعنی ایشان کو بیک که ایشان از حج  
آمدند و این چهارم باشد که چون میریزد هر صلا که با ایشان و بسند که آن و تهنیت پس بر سر  
از ایشان بگفت ایشان از الله تعالی که ایشان تحت کتفه کافند و توجیه این ششم اینست که میفرماید  
هر که موجب بهادر نمی شود مگر از روی کثافت و سستی و افتادگی و عینت مگر از روی کثافت  
و توجیه این هفتم اینست که میفرمایند موجب غیبتند ایشان بخانه مگر از روی عیث و بد و  
چون غایب می کنند یعنی بهیچ بهیچ بهیچ می آیند و ذکر الله تعالی می کنند اگر کم و توجیه این هشتم  
اینست که میفرمایند اگر ما خواهم می بایم بر او ای از او و البته خواهد شناخت ایشان را از آنچو که  
گفتند ایشان و چون حجاب شیخ نمود الله تعالی بقصر از ایشان و بر درشان خواند بعد از آن فرمود  
که حضرت الله تعالی ذات فرمود بخیر علی و آله و با ایشان از آنچو که گفتند ایشان و فرمود  
که آنچو که گفتند ایشان ایشان را می شناسد و فرمود حضرت بنی موسی که در میان ایشان نایب که  
حضرت علی الله علیه و آله باطل مطلع کرد و از این قول نقایح باطنی ایشان را از آن فرمود و این  
اگر عیث باشد ایشان غیبت از ایشان و گفتند او ظاهر می کرد چون در کار با او مشورت کنند  
بر این جهت حضرت الله تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دستور ساخت بنویسد که در باب ایشان  
نزد آنچو که بنویسد ای و در تالی و بین دعوی حجاب شیخ اعلی الله درجه شاهیدی این در فرمود  
و گفت غیبتی از من نانی کرد و واقع بد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و در باب میرزا با ایشان  
مشورت نمود و این که ایشان محصل و بد بد فعل آورد حضرت الله تعالی بنی از این حضرت

طاهر

ظاهر کرد اینده ایشان از ملائکه فرود می آید و ملائکه آن بگویند که اگر شیخ حق  
بگویند که این مرد و آن عظمای دنیا و آنکه برین عالم و آنکه عین عظیم و آنکه کتابی است  
سوی آنکه کتب آنکه عظمای عظیم و اقامه اوقات و بعد از آنکه اینست که معنی اینست  
بیش برین که هرگاه بوده باشد و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
نمی آید و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
سند بوفه هر چه اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
بفوت جناب شیخ رحمه الله بعد از این که اینست که اینست که اینست که اینست که  
ایشان از سر زنده و رسول الله صلی الله علیه و آله و آله اینست که اینست که اینست که  
کلام شیخ بود و الله معجب و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
اما ما در اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
عجب اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
نمود و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
قلوب ایشان و تعلیم ایشان بفرموده الله علیه و آله و آله اینست که اینست که اینست که  
اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
بهان و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که  
نمود و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که

و جواب این شیخ اودا و نشان بطریق اهل باری و دعای کمال مقام بفرماید در آمدن کفایت شیخ  
 قدس سره از آن عالمی است که از اهل تقاضا باشد خصوص صلوات و فاد و جواب شیخ علی الله  
 و جنان در وی معلوم است و دلایل آنست که فرمود که در شیخ و زاری و فریاد و آواز و از آنجه  
 بر توانست که درم بطریق برهان خود داخل امر کن و فکر و چنان در باری خود و از این خود دیگر  
 و بعد از این قضیه که در فرجاء الحق و نهض الساطع و انوار فرمود یعنی بگو یا محمد که اهل  
 و معلوم کرد باشد و اینچنین که باطل الحکامه است که عالمین و دیگر از طایفه انوار شیخ  
 مفید قدس سره الغنی چند فضول سید حقیر من ناطق است و کار اساسیست بالذکر  
 و از اینست که در وی یک انوار حضرت جنان است که در وی معتبر و حقیر را دعای  
 اینست که نشان او بگویم که حضرت رسول الله علیه و آله در عرش افضل بود از جهات  
 امیر المؤمنین علیه السلام باشد بر باری ایشان در عرش یا رسول الله علیه و آله که  
 بشهر و مکه امور مشغول بودند پس اگر ایشان در نزد حضرت علی علیه و آله افضل  
 اینجه خلق بودند حضرت ایشان را این خصوصیت باشد که با او نیستند و در باری  
 و صحت اندیشه فانی این شیخ که جواب با بقول چیست و دفع این قول را چه خوب است  
 نمود جواب شیخ اعلی الله مقامه فرمود که در این خطب است که بر تفسیر امامت شیخ  
 بگویم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اگر می دانست که ایشان از اهل جفا اند و قتال با  
 اعدای دین می توانست کرد و جهادی که موجب ثواب بوده باشد از ایشان متعین می توانست  
 شد البته و با فقر و حال غنیست دلبان ایشان و آن توان چنانکه می توانست و از فقر و احتیاج  
 و استیجاء در نشان هر خود که باشد چنانچه توان برین ناطق است و دلایل که می توانست  
 که بنویسند الله اعلم من المؤمنین غیر انی القدر و انما هی در کتب قدس الله باموالهم

و انفسهم

و انفسهم نقل الله الخ اهل باری باموالهم و انفسهم علی الطاعین و ذکر و کلام الله الخ  
 و نقل الله الخ اهل باری علی الطاعین الخ اعظم اقام اودا و گوید ترجمه اینست که می دانید  
 ما و نیستند آنکه که نشسته اند از مؤمنان که ضرر و آزاری ندارند و از آنکه جفا کنند  
 در راه الله تعالی عال و نفسی خود را و فرموده است حضرت الله تعالی جفا کنندگان را عیاشا  
 و نفسی خود را بر نیستند که آن محسوسه و در ایشان اولیاده که در است حضرت الله تعالی بکوف  
 و از وی در حضرت الله تعالی که در آن بر نیستند که با او در آن یک که جنان شیخ  
 این امر را باشد و در قول خود را بر فرمود که در شیخ حضرت رسول صلی الله علیه و آله را  
 مانع شد از این فضیلت و نشان ایشان از اینست که حضرت صلی الله علیه و آله را  
 که اگر ایشان بقال متوجه شوند که در اسلام آنرا فاسد میگرداند بسبب کجاست و نیست  
 نمودن چنانچه در احد و خبیر و غیره کردند و امیر خیر عظیم پیش از نبی صلوات بر او باد بسبب  
 حرف و جریع میگردانند و از ایشان امان بطلبند با بسبب جریع و دیگر که ما را را می  
 دانیم بر این جهت حضرت صلی الله علیه و آله ایشان را جبر نمود از قتال و صلوات و سایر کجاست  
 نمودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را بر فرموده حضرت الله تعالی بوده باشد  
 و از جهت محبت با من خیر صلی الله علیه و آله چون جنان از بود و صلوات بر او باد بسبب آنکه ضعیف  
 بود در حضرتش را کرده باشد بخیر ایشان و آنچه در میان ایشان فهم کرده اند که آن  
 جهت استغاثه بر او و نیز ایشان ایشان را بر باری بود و خلایق و در عقول و در عقل و عقل صحیح  
 حاکم است با اینکه حضرت صلی الله علیه و آله در عقل و تدبیر و فطانت کان بود و مع هذا ازین  
 حکمت هم راسته و ملازم دم بدم از حضرت الله تعالی حضرت صلی الله علیه و آله و از وی می توان  
 و اخضر فی ابطالی الخ میگردانند پس با وجود اینجه حضرت بر او صلوات بر ایشان



چرا حاجت بود و حال آنکه ایشان در کمال نقصان بودند و در این میان بایست که رسول الله صلی  
 علیه و آله ایشان را از این جهت استعانت نداد و در این میان با خود بهر شیوه و این که این کلام  
 دل و قلب دایره و در میان ایشان و مؤمنان بطول است و حضرت الله تعالی فرموده است  
 أَشْرَكُوا مَعَ اللَّهِ مُشْرِكِينَ قُلُوبُهُمْ وَأَمَّا قُلُوبُهُمْ فَلَمْ يَكُنْ لَهَا قِيَمَةٌ لَّهُمْ لَمْ يُحَدِّثُوا إِلَّا حَقًّا لَّهُمْ قُلُوبُهُمْ  
 و یقولون و علی علیه حقاً فی التَّوْبَةِ وَلَا يُجِبُ إِلَّا اللَّهُ إِن دَافَعُوا لَكُمْ فَاذْكُوبُوا فَمَا أَتَدْرِكُ  
 کَرُمُودَ بَرٍّ شَرِّهِمْ اللَّهُ تَعَالَى حَرَبٌ أَسْتَغْنِي عَنْهُمْ لِيُصْطَفَى الْغَافِلِينَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ  
 کَذِيبًا أَنْ يَنْصَرِفَ إِذْ هُمْ يُخَالِفُونَ مَا أَدْعَاكُمْ إِلَّا لَأَكْثِرُوا مِنْكُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ  
 کافران از کفرش میگویند و از دست کافران سببه علیه که ایشان شده است در توبه و انجیل  
 و قرآن جناب شیخ رحمه الله چون این ایراد خواند فرمود خالی از این نیست که این در مرتبه  
 ابوبکر و عمر و عثمان بود و در این میان حضرت الله تعالی فرموده است فَمَنْ شَرَّكُمْ فَبِمَا كَانُوا  
 يَفْعَلُونَ وَكَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَكَانُوا يُكْفَرُونَ بِهِمْ فَكَانُوا يُكْفَرُونَ بِهِمْ  
 که حضرت رسول الله صلی علیه و آله مانع نشود ایشان را که و آنگاه در میان ایشان حضرت  
 مانع شد ایشان را از توبه که کفر معلوم میشود که ایشان مؤمن و ایمان صفی که بر بیان کفر  
 ایشان اعتقاد دارند و نموده اند و در میان ایشان بود و دلیل نفس ایشان است  
 ای خداوند تو هم نموده ان الذین نه تعالی و دیگر در فضول سپارد و شیوه مطعون است که شیعه  
 بجهت گفتن کفر و فحش که حضرت رسول الله صلی علیه و آله در این اوقات بآنچه میگوید و حل  
 خود را بآنچه آورده و او را در سخن گفت در پیش اهل عصیان خود شیعه گفت پس ما هم با آن  
 حضرت الخاسریم و غیره بآن نام **صلی است** که در جواب جناب شیخ میگوید که  
 تعالی عزت از این سخن خطاب را بآنچه در فضول بجا میآورد و تعالی از آنکه میگوید

مسطوح است

مسطوح است و آن نیست که جناب شیخ از ابوالحسن خطاب که از فضائل سر آنکه از خود  
 و نقل فرموده کرد و می گویند که در این میان امامیه و توفیق از او است و پیش از این که  
 دیش من مراد پیش فرموده که از توفیق برسم از توفیق حضرت رسول الله صلی علیه و آله که  
 با او یک کلام است و این بواسطه خوفی که او را بود این خوف ابوبکر طاعت بود یا معصیت  
 اگر خوف طاعت بود لازم می آید که حضرت رسول الله صلی علیه و آله فی الطاعت کرده  
 باشد و اگر معصیت بود پس ابوبکر در آن خوفی که داشت عصیان و در بدو با او توبه می نمود  
 کفر که الحال این سخن را بکنار ببرد و از دست بیرون که حضرت الله تعالی کفر می بین  
 علم که لا یختص با خود حضرت موسی طاعت بود یا معصیت که طاعت بود لازم می آید که حضرت  
 الله تعالی آنرا عتق کرده باشد و اگر معصیت بود لازم می آید که حضرت موسی معصیت کرده  
 باشد بر حق و آنرا ایضا میگوید و اینست که در این میان شیعه وجود و چون با او توبه می نمود  
 برسد که در این میان کفر مراد اما و گفت و شمس را منع کرد و این است و گفت با او  
 کلامی جناب شیخ رحمه الله بعد از نقل این حکایت از خطاب فرموده که من ابوبکر را باین  
 عبدالم و کان من اینست که ابوالحسن خطاب این حکایت را از پیش خود ساخته باشد زیرا  
 اگر راست میگفت که از خود او پیش شیعه بر این فرموده بود یا پیشی که آن را پیش شیعه از  
 جواب بقول عاجز نباشد و بر این بگوید اشکال می آید و بلکه در فضایل ظهور داشت  
 ظاهر اینست که ابوالحسن خطاب این را وضع نموده تا از این فتح فرقه را جبهه امتیاز با او  
 اصحابش ظاهر کردند و بگوید و سبب شیعه در بر سر و نیز اند که من در جواب میگویم  
 که در عصیان فقه ابوبکر و حضرت موسی علیه السلام ظاهر است و حقاً از آنکه در توفیق  
 حضرت الله تعالی موسی علیه السلام لا تخف و تعالی علیه و آله لا یجوز ان یقولوا

اینها که محول ظاهر باشد و دلیل عقلی معارض نداشته باشد هرگز از حلالیت و انتساب  
 که از فی است ایشان از انچه فی که بواسطه آن مستحق و با شد زین را تفعل حقیقه  
 فی از فعل باشد که فاعلش سبب انفعالند و می شود چنانچه انچه که در مقابل است  
 بخلاف است لکن چون دلیل عقلی معارض ظاهر این است باید که از معارض این  
 اما شد و لکنیم زیرا دلیل عقلی فاعلست بر وجوب عتق اینها علم التام و لغت است  
 ایشان از امام اما ابو بکر با اتفاق نقل است چون معصوم نیست و بر ملازم نیست که اگر  
 که کلام بدیم او کند از ظاهرش بدیم و این که منصرفه است چون صار از کلام  
 الله تعالى و کلام رسول الله صلی الله علیه و آله ندارد و دلیل عقلی معارض نیست  
 باید که محمول بر ظاهر باشد و این وجود صاف کلام الله را از ظاهرش عتق کند  
 با اتفاق این نیست پس فی دفع اولی که از کلام بر قبضه حال ابو بکر میکند باید که  
 حقیقتش محمول باشد تا ابو بکر بخالی که فی عن است معنی ندارد و از آن خود مسلک  
 پس باطل شد چنانچه ابو بکر خطا کرد پس چنانچه معتزله است ابو از مذهب و با آن اعتقاد  
 کرده است و آنچه ما در اینجا ذکر کردیم از قبضه حال ابو بکر و عصیان او کاشف محض قول  
 بعض معتزله این مشایخ است هم الله چنانچه فرموده که حضرت الله تعالی در هیچ موضع  
 انزال سکینه بر پیغمبر خود فرموده مگر آنکه مؤمنان که با او دخلت می بودند و سکینه  
 شریک بودند و سکینه نیز ایشان شامل بود چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید در واقعه  
 حنین اِنْ جِئْتُمْ كُنْزُكُمْ وَاَنْتُمْ تَحْنُ عَنْكُمْ بَشَا وَاَنْتُمْ عَلَیْكُمْ اَلَا عَزِیْزٌ عَلَیْكُمْ وَكُنْزُكُمْ  
 مَلِكٌ یَرِیْنُ ثُمَّ اَنْزَلَ اللهُ سُبْحَیْنَهُ عَلٰی سُوْرَةٍ وَاَعْلٰی الْمَوْدِیْنِ رَافِعًا وَاَوَّلَ كُوْبَةٍ وَاَبْرَیْنَهُ اَبْرَیْنَهُ  
 كَاَنْزَلَ اللهُ سُبْحَیْنَهُ عَلٰی سُوْرَةٍ وَاَعْلٰی الْمَوْدِیْنِ رَافِعًا وَاَوَّلَ كُوْبَةٍ وَاَبْرَیْنَهُ اَبْرَیْنَهُ

و در کتب

و در کتب که بجا آورده شد از باب است و اینها را فی و عارض و غیره و از قبیل و تنک و تنک  
 اما بپای بیست و نهم را فی بعد از آن که می شنیدند و معالی که پیشند شن کنند بودند  
 پس در ان مقام فرمودند حضرت الله تعالی امام را بر پیغمبر خود و بر مؤمنان و بر دیگر  
 که بعد از این می ماند و راست نه هرگز از این ترجیح بر وی داده اند زیرا که از این بعضی و بعضی  
 مذکور است و دیگر چنانچه فی اعلی الله مقامه فرموده اما چون در عارض ابو بکر با حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله نبود پس حضرت الله تعالی انحضرت را خصوص می کند که در انجا  
 شریک حضرت و سکینه شایسته چنانچه میفرماید كَاَنْزَلَ اللهُ سُبْحَیْنَهُ عَلٰی سُوْرَةٍ وَاَعْلٰی الْمَوْدِیْنِ  
 كَاَنْزَلَ اللهُ سُبْحَیْنَهُ عَلٰی سُوْرَةٍ وَاَعْلٰی الْمَوْدِیْنِ رَافِعًا وَاَوَّلَ كُوْبَةٍ وَاَبْرَیْنَهُ اَبْرَیْنَهُ  
 ایشان را بر ابو بکر و مؤمن می بود باینکه از پیوسته سکینه شریک و سکینه شامل بر غیر  
 علیه و آله و او با سکینه چنانچه در مواضع دیگر که مؤمن بودند سکینه شامل حضرت و مؤمن  
 بود پس باید که چون ابو بکر فی عتق باشد از حق خوی انحضرت الله تعالی از سکینه خارج  
 فرمود پس فی دین مقام باید که محمول بر حقیقت باشد و ابو بکر که از انکه انکه کلام  
 و خفا و نداد و جناب شیخ نور الله مرقه بعد از نقل این حکایت فرموده که بواسطه جود  
 حق از ان مشایخ شیعه رضوان الله علیهم شنیدند در تنک از جرئت امامه مضطرب  
 گشتند و از برای توجیه این ضمن فکرها کردند و متعجب شدند شیعه که دیدند و هر طبع  
 از جهت خلاصه از این طبع چینی گفتند که کلام بر ضعف عقل و عتق است و بعد از این  
 میکنند که از ان توجیه فاش است که گفتند انزال سکینه بر ابو بکر پس از ان خطا بود و  
 صلی الله علیه و آله مطمئن و غی ان سکینه بود حضرت شیخ بهر الله باین گفته که از این  
 نفس خود خیانت کردند بسبب جعلی که دارند زیرا این توجیه طعن است بکلام الله و سر









با عبد الله بن زيد باخو که از خواج بود در حضور و در آنجا بنام رسول که از آنست  
 که هرگاه در کس با هم نزاع کنند در حکم شریع با هم و عیال با هم و باطنی با بی بی و دیگر  
 بر باطل است که جناب همام رضی الله تعالی عنه فرمود با این است و شوق حضرت با اینست  
 بگو گفت بی بی و من از آن علی علیه السلام و عباس که با هم خاصه بودند و نزد ابو بکر  
 در با بیعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه هر حق باطل شود ندانم که آنست  
 از ایشان بر حق و کدام بر باطل بود بر حضرت همام متفکر شده با خود گفت اگر بگویم ما  
 حق و امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر باطل بود که از من می شود و اگر بگویم حضرت حق و امیر  
 بر باطل بود هر دو را نمی دانم پس در آن اشکها طریقی پیدا کرد حضرت امام جعفر علیه  
 الصلوٰه و السلام که با او گفت بروی همام بیو شسته و توبه بخوان بود روح القدس می آید  
 حضرت ما بتجانی بنیان خود پس دانستم که در ماله حق می شد و درین تکی بودم که کلام حق  
 از باطل است پس که هم از ایشان مصلحت نبود بلکه هر حق بود و نظر از آنکه بگو  
 قرآن مجید هم بر آن تا طوالت بگو گفت کدام است آن گفت در فضیله حضرت داود علیه السلام  
 چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید هَلْ أَتَى عَلَى الْكَافِكِمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِي كُرِئَتْ  
 خَصَّانَ هَؤُلَاءِ الْفِتْنَةِ لَعَنَ الْبَصَرُ عَلَى أَعْيُنِ الْمُؤْمِنِينَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ عَنِ الْغَايِبِ  
 نازد و گفتند با هم دعوی داریم زیرا بعضی از ما بعضی دیگر قسم کرده است پس آن دو ملک  
 کدام است بحق و کدام مصلحت بود و بی گشت و پیچیدگی مصلحت بودند بلکه هر حق بودند زیرا  
 آن دو ملک با هم خاصه نداشتند و در حکم با هم اختلاف نکرده بودند بلکه بواسطه آنکه حضرت  
 داود علیه السلام و شاه که با ایشان بودند هم با هم اظهار محضوت نمودند همام گفت همچوین  
 حضرت عباس بن ابی طالب خصوصاً نداشتند بلکه بواسطه آنکه هاتین ابو بکر و رضا و علی  
 که با ایشان

که با ایشان کرده بود و در عیال حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با هم اظهار خاصه کردند پیش  
 او کردند پس و بعد چون این از جنابش شنیدند اختلاف کردند بدین جنابش را و بگویند  
 در فضیله سید اجل اعلم شد و بنویسند که هر دو از اولاد عباس و زینب  
 با حق و من خالد بن ولید که هم در آن زمان با هم خاصه بودند و با یکدیگر از خواج بنیوم یک  
 می عیال الله بن بنی با حق و اگر با هم خواج بود خاصه کردند بدین جناب همام رضی الله تعالی عنه  
 القاسم فرمود که با او مناظره کند و در حدیث از آنست که هیچ یک از اهل بیت اولاد علی و زینب  
 و ارجح ایشانند پس در سخن هر دو شد پس بی بی همام بعد از آنکه بنی با حق خطاب  
 نموده گفت چیزی را از من بگو بی بی همام بر حق است و حق علیه پس سخن نموده گفت  
 ما را با خواج گفتگو نیستی عبد الله گفت چون و چرا چه چیز را با ما گفتی و گفت  
 نیست همام گفت بواسطه آنکه شما را با ما مواظقت بود در کتب امیر المؤمنین صلوات الله  
 علیه و آله است و فضل او و بعد از آن انما مفاخرت اختیار کرده و بدین عیال او و از آن  
 کشید پس همام گفت شما انما و شما در شما مصلحت ما مصلحت نیست زیرا اختلاف بعد از آنکه  
 در مقابل اتفاق می افتاد بود و شما در خصم بر خصم مقبول نیست چون سخن جناب همام با اینها  
 رسید بگو گفت ای ابو عبد الله که است که او را من مناظره سخن او را قطع کن لکن امیر المؤمنین  
 همو اینست که مناظره را با او بنمود پس او با او مناظره کنی خوب است جناب همام گفت  
 من با او مناظره نمی نمایم اما اینها باشد که سخن بخواند که در کتب او و حق و بر او ایمان باشد  
 باشد و یکی از ما بار بگو عیال و مکان بنی و عیال باشد و عیال شود پس آن عبد الله انصاف داشت  
 با او که میان من و خود واسطه و حکمی که بصفه عدالت داشت بر او شد فرمود که اگر کس  
 با او یا با من بطریق دیگر و عیال گفت و گو کنیم با این طریق مناظره بدیدیم انفراد را

منع کند و نگذارد و اگر یکی از ما ملزم شود و شهادت بر او تمام ما بدهد خداوند بفرموده است  
 ابو محمد باضافه سخن میکند و مقام اینست که او میگوید بر همام علیه السلام فرمود که این  
 عبدالله ابن مسعود هر کس را بدید بود و باید که در حجره میزد یا باید که در دست میزد  
 یا در کعبه یا خانه یا در اسلام یا در مسجد یا در کس باشد یکی از این و دیگری از این سخن است  
 عبدالله گفت اینها را با من هر چه خواهم بگویم مستجاب کنم بگویم که اگر از او اسطران  
 اخذ این باشد و از او من خواهم بگویم و اگر از او اسطران با او خواهم بگویم و اگر از او  
 و اگر خانه یا در اسلام باشد من و دو چهل از او خواهم بگویم و اگر از او اسطران بگویم که یکی از اینها  
 من و دیگران از او اسطران یا از او اسطران من و دو یا بیست و دو یا بیست و دو یا بیست و دو یا بیست و دو  
 جو و صد و عبدالله گفت ای ابو محمد انصاف و ادب و بیطرفی و انصاف و بیطرفی و بیطرفی و بیطرفی  
 شوق را بگویم و از تو توقع داشتم که بر شوق را بخواهی دانسته همام طاب ثراه و بیطرفی  
 نموده گفت او و از این بدان که من او را ملزم ساختم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم  
 نمودم و من هدیه داد و اسطران ساختم و میان من و او و دیگران و از این دانستم که از این دانستم  
 سخن همام را شنید بوده و حرکت داد و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
 بیطرفی و تکلیف کرد و الحاح بگوید که او را ملزم کردم از او بیرون کرد و بیرون کرد و بیرون کرد و بیرون کرد  
 دعوی را بر ما واضح کرد اندک چون بیست و اسطران و گفت و شنید و او را ملزم کرد و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
 هر روز همام بر حکم گفت همام فرمود بر او اسطران یا اسطران یا اسطران یا اسطران یا اسطران یا اسطران یا اسطران یا اسطران  
 صلوات الله علیه فرمودند تا از ما آن که بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم  
 حکم از این حضرت بزرگوار گفتند و حکم بگویم و ضلالت حضرت خود من و حال آنکه این ضلالت  
 بگوید ساختن بود و بیچکین و چون او را حق بیچکین شد ایشان بسبب اتحاد را ملزم و الحاح

بفرز

این که سر کرده و معقل اینطایفه است و فضلا از امر المؤمنین از برای حکمین حاکم خود  
 بیچکین قابل شد و در حالی که خدا بود و کسی او را ملزم المؤمنین بیچکین مجبوس ساخت و  
 مجبوس تر از آنکه بیچکین را حق میسر کرد بیچکین حاکم بگویم و است که از این اب منست و دیگری او را ملزم  
 میدانند که از این اب است بر او و میسر میسر که این رضای کرد و بیچکین در بیچکین این  
 صواب بود با خطا اگر ثواب بود بر این المؤمنین علیه السلام اولی و اسبب است با بیچکین  
 بر صواب باشد و اگر خطا بود و کافی شد بسبب این رضای که بیچکین داد بر حکم ما بگویم و  
 او را و انبیا است از حکم او بگویم و امر المؤمنین علیه السلام از بیچکین ما بگویم و او را و بیچکین  
 از حکم او بگویم و امر المؤمنین علیه السلام از بیچکین ما بگویم و بیچکین همام را و بیچکین  
 و این شهادت از بیچکین و شهادت او بگویم و امر المؤمنین علیه السلام در نزد ما و بیچکین  
 و اعتبارند از بیچکین و انبیا جانز و بسیار بیچکین همام داد و حضرتش را بیچکین  
 خود گفتند که ربه العالمین **فصل بیست و دوم** در ذکر اسناد لال شیخ اجل علم شیخ بغداد  
 نور الله تعالی تر که بر علم بیچکین امر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و آله و او را  
 اینست جناب شیخ فرموده که جمیع امت محمد صلی الله علیه و آله اتفاق دارند بر آنکه حضرت  
 امر المؤمنین صلوات الله علیه ملقب باخبر از بیچکین اینست که او را تا مدت اخیر  
 اختلاف کرده اند چنانچه بعضی گفته اند جدا از سر و بیعت کرده و بعضی حاکمند با اینکه  
 بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام و بعضی بعد از وفات و بعضی بعد از شفا  
 گفتند از آن افرقه ناجیه امام سید را اعطاء اینست که اصلا بیعت نمود و دلیل بر حقیقت اینست  
 اینست که ناخبری که گفتیم متفق علیه است و اجماع بر آن متفق است یا اهل بیعت و بیعت  
 ضلالت و با ضلالت و ترک شهادت بود یا آنکه ناخبری و ترک شهادت با هر دو ضلالت

و



بود و احتیاط نشود و در حقیقت ظاهر است اما اینکه ناخبر از بیعت خلافت باشند باطل است  
 زیرا اجماع امت عند صلوات الله علیه و الله متفق است باینکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله  
 و سلامه علیه بعد از زمان بیعت صلوات الله علیه و الله در طول زمان خلافت ابوبکر و عثمان  
 و اوبایل و اواسط زمان خلافت خود فصلی از آن بیعت خلافت با آنکه آن حضرت سر  
 سرقد لکن در اواخر زمان خلافت حضرت صلوات الله علیه خارج ابواسطه از کربلا  
 حضرت عیسی بن سنانند را با او با خبر بیعت با آنکه آن خلافت بوده باشد انچه  
 نتواند بود که ناخبر از بیعت هدایت و ترکش خلافت با آنکه در اینجا بیعت که حضرت از  
 هدایت بیعت عدل و انصاف که بیعت کنیم که اجماع متفق است باینکه آن حضرت صلوات  
 و سلامه علیه در طول زمان خلافت این سر در امری که خلافت باشد سرزد و پیوسته بر  
 هدایت بود و این هم عاقلان که ناخبر و ترکش هر دو خطا و ضلالت باشد بواسطه آنکه  
 که کنیم متفق است بر عدم صحت در هر یک خلافت باشد از آنحضرت در طول زمان خلافت  
 آن سر و این هم جای نیست که ناخبر بیعت و ترکش هر دو هدایت باشد از آنحضرت که فرمود و  
 طرف ضدی باشد که آنست که بیعت و ترکش هر دو شیعه باشد ابوبکر باطل و قاسم مدینه  
 و اصلاح بیعت آن فی عاقلان و فرقه دیگر که اهل تسنن باشند که بیعت آن بر بنا بر قول  
 اهل تسنن ناخبر از بیعت او با عباد و دعوی انصاف و حق اما سواد و از آن حضرت نبوت  
 دلیل و تواتر بیعت و درود بیعت صحیح باشد و میگویند که اگر ثابت شود که کسی ناخبر از بیعت که  
 باشد از راه عناد خود را بدو بر نیاید بر قدامت مذکور ثابت نبوده که حضرت امیرالمؤمنین  
 صلوات الله اصلا بیعت با ابوبکر ننموده باشد که ضایع طایفه بعد از آن حضرت بیعت  
 که اهل تسنن غافلند از این برهان لهذا اهل تسنن متفقند باینکه حضرت علی از بیعت

ابوبکر

ابوبکر مختلف نموده و در بیعت که اگر این طایفه برین برهان مطلع گردند مرتکب غلطی  
 خود نخواهند شد و با باطن عیال ایشان نخواهد داشت زیرا قاضی سالیان ایشان مانع  
 از ارتکاب آنست بقول **عجلت بیعت** و در ذکر اجوبه علی بن ابی طالب همده الله تعالی است و کثرت  
 مرد بر آنجا نهد در وصول بدجل سید مرتضی محمد الله تعالی مطوع است و آن اینست که  
 سالی از آنجا ابوالحسن علی بن ابی طالب همده الله تعالی مقام برسد که حضرت امیرالمؤمنین  
 صلوات الله علیه از جهنم در عقب ایشان شان میکرد علی بن ابی طالب همده الله تعالی  
 که حضرت صلوات الله علیه ایشان را فتنه کرد و در احوال و حساب بیکدیگر رفتن  
 هم از جهنم دفع از بت ایشان از خود در عقب ایشان و ایشان را پیش میبرد  
 اما حضرت صلوات الله علیه بیعتی ایشان را از این بیعتی بدو کرد و در این شخص میاند  
 در عتبات خاصه بیکدیگر و خود فراد و شان بیکدیگر و سالی و بیکدیگر با برسد که حضرت صلوات  
 علیه و ولید بن عقیل را از جهنم بیکدیگر عثمان در برابر او حد زد و علی گفت حد ندن و آنجا  
 احکام حضرت الله تعالی حضرت صلوات الله علیه تجلی داشت و آنست که حضرت شریعت را برپا داشت  
 بنمود وجود و عدم عثمان و کفایت و تکفایت او در نزد حضرت سالی بود و ولید را بسبب  
 شریعت چنانچه حضرت الله تعالی فرموده بود حد زد و برابر حضرت و نجیب بود و دیگران  
 سالی برسد که حضرت صلوات الله علیه از برای هر ابوبکر و علی و اهل نماز میکرد و در کمال  
 و قدر بر آنجا علی بن ابی طالب همده الله تعالی بود از آنجا احکام حضرت الله تعالی و بیکدیگر  
 با سالی برسد که حضرت از آنجا چنانچه از آنجا نشان نشان عدل و بر سر حق و با اینها  
 نشان کرد علی بن ابی طالب همده الله تعالی بود چنانچه هر دو بن علی با تمام ساری  
 جهنم کون سالار میباشند فنان نموده حضرت صلوات الله علیه با ایشان کار ندارد بیکدیگر و بیکدیگر با سالی

و

عند که با حضرت شعیف بود که با ایشان قتال قرار نکرده عین می گفت مثل حضرت  
صلوات الله علیه مثل هر بن عین بود که گفت یا بنی امی ان القوم استضعفون و کذا  
بقتلونی و مثل نوح علیه السلام بود که گفت کتبائی مغلوباً نانی و مثل ابراهیم علیه السلام  
بود که گفت انکم قوه او و علی بن کنین شدیدی و مثل موسی علیه السلام بود که گفت  
ذینا اکیامک انما یضیع و انی باقم او را و کوبیدن جنه ابراهیم و کوفه ابدی و یاراد  
من بدی که قوم را ضعیف نگاه داشتند و نیز بپشت بود که بکشد دل و نیز هر بن عین علیه السلام  
گفت در وقتی که قوم کوسا بر پشتش بودند و حضرت موسی علیه السلام ایضا گفت  
الله تعالی انکست غوده یهودی اعترض نمود در باب قوم و هر بن عین علیه السلام و توجیه  
دوم اینست که مفر یا یک از زبان حضرت نوح علیه السلام که گفت ای سرور کائنات من مغلوب  
کاران شدم بر سر مغربش کن و توجیه ابراهیم اینست که از زبان حضرت لوط علیه السلام  
مفر یا یک که گفت یقوم خود را کور بنمایان و توجیه یونس علیه السلام و توجیه که اگر بن  
سخت باشد هر این از آنها انتقام بگیرم و توجیه ابراهیم اینست که از زبان حضرت عیسی  
مفر یا یک که گفت من بر دو کس من مالت بنشتم مکر نفع و برادر چون عین می گفتم  
از این طریق استیفاء از این دو بود و مکر یا صانع گفت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
بنوعی از توجیه و داخل میشد عین می گفتم در جواب بنوعی بواسطه آنکه حضرت بنو امیه  
خجسته را تمام کنند و بنو امیه گفتند که هرگاه قوم با حضرت مناظر کنند و انصاف بدهند  
حضرت صلوات الله علیه بر ایشان غالب خواهد شد و اگر حضرت خجسته را بر قوم تمام نمائند  
خجسته قوم را تمام میشد و بنو امیه را بر کس خجسته را بکشد و او را بکشد از توجیه و مناظر و خجسته  
مدعی علیه که اگر نایب شود خجسته را بکشد و او را بکشد و او را بکشد و توجیه و مناظر را بکشد

و بسبب

و بسبب خلاف او از اجابت مردم حق او شنبه می نمود و لهذا حضرت صلوات الله علیه در آن روز  
فرمود که من از روی در آمدنم که اگر ایشان بدیدند من حق خود می رسم بنویسند و کوسا  
برسید که حضرت صلوات الله علیه در آن روز خود را از توجیه و مناظر بنو امیه و توجیه و مناظر  
عین می گفتم در جواب فرمود یکی از توجیه آنکه عجب ظاهر اظهار شهادتین می کرد و بقتل  
حضرت رسول الله صلوات الله علیه اقرار داشت و دوم آنکه شاید بسبب این او را اصلاح اوده و توجیه  
از توجیه او انحضرت می شود چنانچه حضرت لوط علیه السلام بخوان خود را بقوم از توجیه  
اصلاح ایشان با آنکه کفار بودند عرض کرد و گفت هو انما بنا انکم انکم انکم انکم انکم  
و لا غیر و توجیه عیسی علیه السلام که بکشد و او را بکشد که توجیه ابراهیم اینست که  
فرمانده این حاجت بخوان شدند و بقتل یا کور بنمایان و توجیه یونس علیه السلام و توجیه که اگر بن  
و مرا از او بکشد و در باب همانان من ای قوم ایضا در میان شما می کشید و کشید با یکدیگر  
و از داده باطل را بکشد و این حضرت لوط علیه السلام در وقتی بقوم گفت که اگر  
بصورت ساده رویان از توجیه استیفاء القوم و شهادت او و دل فرمودند حضرت عیسی  
شهادت و توجیه ابراهیم اینست که گفت و توجیه و توجیه و توجیه و توجیه و توجیه و توجیه و توجیه و توجیه  
کمان که گفت که ایشان را انحضرت علیه السلام بکشد و حضرت نوح علیه السلام از این می کرد و گفت  
حضرت از این بکشد و دست از توجیه آنان من بکشد و آنکه ملائکه خود را حضرت علیه السلام  
شفا سازند و گفتند ما از توجیه عذاب قوم آمده ایم پس لوط و اهلش را گفتند که از توجیه  
بیرون روید و بعد از آن شهر را بر سر نگویند ساختند **فصل سیم** در ذکر خواص شیخ  
احمد اعلم شیخ مفید صاحب شاه اسکندرال مؤلف ادراکات فضل ابوبکر انصاری او  
باحضرت رسول الله صلوات الله علیه و از درگاه و در راه مدینه منوره که حضرت فرمود از آنکه و انما

و بسبب



فَمَا أَتَى الْفَضْلَ لَكُمْ وَأَقَمَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ جَوَابَ جَنَابِ شَيْخِ دَعْوَةِ اللَّهِ اسْتِغْلَالَ نَوَاصِبَ بَرِئِضِ  
أَبُو بَكْرٍ أَصْحَابُ أَوَّلِ دَعْوَةٍ رَجُلٌ يَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ مَلَكُوتُ اللَّهِ لَكِنْ بَاوُجُودِ أَنْ  
إِمْرَأَتِهِ عَلَى مَا أَلْبَسَتْ هَرَجٌ مَوْجِبٌ تَكْرَارًا بَشَدِّ زِيَارَتِ شَيْخِ وَأَدْرَجَ حَلَبَ  
مَنَاطِلَ خَفِيفَاتٍ وَأَنْ رَأَتْ لَطِيفَ مَنَاطِلَ كَرَمٍ أَعْرَافٍ رَحِيمَةٍ وَمَا لَهَا دَرْتِكَايَ هَبْ  
وَدَحْشَ الْفَلَاذِلِ وَأَزَانَ كَلْشَانٍ وَتَسْقِطُ لَدُنَّ مَوْجِبِ خَيْرٍ لَيْسَ مَكُونٌ كَمَا هَبْ  
چون در مقام استغلال بر فضل ابوبکر عیضا شیع اعلی الله مقامه گفت که حضرت الله  
بواسطه این که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را با ابوبکر بود و با کسی میگویند ابوبکر  
دعوت و عوالتی که آیند و او را صاحب حضرت رسول صلی الله علیه و آله مذکور ساخت و نایب  
انسان پیغمبر باشد و دلخوا که بعضی شاید که أَلَا تَضَرُّهُ فَقُلْتُ هُوَ اللَّهُ وَأُوْحِيَهُ الْكَذِبُ  
كَفَرًا تَائِبًا ان شاء الله تعالی أَفِي الْغَدَاةِ يُهَوَّلُ لِصَاحِبِهِ لَا يَخْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَإِنَّكَ اللَّهُ  
سَيَكُونُ عَلَيْهِ وَأَبْنَاءُ يَحْيَى كَمْ رَهْمًا وَجَعَلَ الْكَذِبُ الْكَذِبُ الشَّقِيَّةُ فَكَرَّرَ اللَّهُ فِي الْغَدَاةِ  
وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمْ رَهْمًا وَجَعَلَ الْكَذِبُ الْكَذِبُ الشَّقِيَّةُ فَكَرَّرَ اللَّهُ فِي الْغَدَاةِ  
رسول الله را پیغمبر و کفرت نمود و او را الله تعالی در روزی که او را از آنکه برون که بعد از آنکه گذشت  
شدند و حال آنکه پیغمبر و او را بود و در آنوقت که رها بودند و بگفتند و بنویسند خود را که  
صاحبی و رسولی که الله تعالی بایست بر او فرستاد حضرت الله تعالی بر پیغمبر خود سکن خود را  
بعی ارام دلی از جای خود و او را مده کرد و پیشگویی که شد در آنجا ایستاد و گوید ایستاد  
دعوت کان نیست و دعوت الله تعالی را بلند حضرت الله بر این بود و بگویند که صاحب آنکه  
نواصیب این امر را بویضا شیع طاب ثلث خواستند گفتند که این فضیلت است جلالتها است  
و کثیر از سجدات این و نظایر این توان نمود و قصه می بیند آدم نیاید خدای شیع بود

مجلس

مجلس دوم و جواب ایشان فرمود که بودند ابوبکر یا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را  
و در راه مدینه منقرض نماند و کسی را نکارن منسد و استغفار ابوبکر ملازم صاحب  
پیغمبر احم میگویند و نه نیست لکن متغیبت و فضیلتی که شما از برای ابوبکر از این مصلحت کان  
کرده اید غلط و خلاف واقعیت و غفل و غفرا بر آن دلالت نیست بلکه میگویند همین امر  
دلالت دارد بر ذلت و نقص و یدنی افعال او و غیر اینها که گفتید که حضرت الله تعالی ابوبکر را  
المیفر که بعد از پیغمبر است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را و در آنوقت که  
مقرعین و آن حضرت الله تعالی و حی و آنرا ذل مکتب و دهر احوال و اوقات حضرت  
صلی الله علیه و آله را میبیند بود بکنه حضرت الله تعالی در همه آنکه حضرت پیغمبر را بر او  
و او بود و مع هذا معصوم و موقر بود و اعتماد داشت با همه حضرت الله تعالی را در عباد  
فرموده بود از حضرت و صفی بر او وجود اینها چه و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را  
چه احتیاج با اینها مکتب بلکه ابوبکر را با او بود بواسطه خوف و خزی که او را بود و حضرت  
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را مصلحت بود باینکه او را بر حق و ملامت بکنند  
که مبارک از کثرت خوف و دهشت و جحش کار رضا را اینجا انداخته حضرت الله تعالی  
از آن خبر میداد و میفرمود که از زبان حضرت رسول که فرمود که أَخْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا وَدِرْكَرَ أَنْكَ  
اگر هم مسلم بدانیم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را با ابوبکر است بود چنانچه در اینجا  
میگویند از این هم از برای ابوبکر در این فضیلت حاصل نمیشود زیرا که مکتب که جلیل القدر است  
علی یا جاهل را در اینجا جواز یا تخیر است و میگویند با کسی باز وجه خود بخوبی است و این است  
که باید و معاد و او را که خود را آن قدر از این شانه باشد و نگاه باشد که من از آنکه در وقت  
و نجابت ذات باشد در راه سفلای شاعر علی حضرت خولای انجوت و غولای یکبار از این است

کتاب

تعبیه با و غایب و با عالمی صاف است از دیگر برسان از آنکه لایقیم که خوانند پیغمبر صلی الله علیه  
و آله ابوبکر از پنجه تا خود برده باشد از برای او فضیلت ثابت عینود این است که لایق است ابوبکر  
در غایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و حضرت امیر المؤمنین از آن خبر داده و فرموده که ای ابن  
نضال! از آن برادر من سبب فضیلت از برای ابوبکر عینود زیر الزام پیش از خود دانی بعد از  
ایشان که ایشان دو کس می روند مشافه عینود و در راه سفر می باشد که کافر یا جاهل یا  
فاسق تا شوقی یا غالی یا ناهل می برده باشد و اینکه می گویند بر ذریعه و ظاهر است  
و اینهم ظاهر است که هر کس فضیلت از برای ابوبکر ثابت نماید از این جهت که دانی بغیر  
صلی الله علیه و آله بود در غایت آنکه از جمله عطا نیست و در میان ایشان نباشد و هم چنین  
مصابحت ابوبکر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را جهت فضیلت از برای او نیست چنانچه  
در نه سفر و این کافر و جاهل و ناهل و فاسق و فاجر و مصاحب باشند و از  
فضیلت و نقصانی از برای هیچ یک ثابت نگیرد و چنانچه حضرت امیر المؤمنین و نقد مشایخ  
دارند از مصاحب مؤمن و کافر چنانچه می نماید قال که صاحب و هو علی و نه الف  
بالذی خلقک من نوره ثم ساءک بخلا کفنا هو الله رب لا اله الا هو  
الحق ارفم او حق کوید بر چه ادب است که می نماید گفتار مصاحب و فخر و دقت  
کردار و گفت و شنید مگر ذکر ایا که فرمود یا آنکه که از خود ترا از خاک و بعد از آن از اشیاء  
و بعد از آن گویند از نوره تمام لکن من می گویم الله تعالی برده که نیست و دیگر با الله  
بر بر و در کما خود در باب احد بر حاصل آنکه چون جواب پیغمبر بر آن و این بیان بر  
استعداد ابرار عوده مصاحب را با بیان و اندکی بر یکدیگر و طعنان و حکم مصاحب است  
مفود و دیگر در این مکی می نماید یا صاحبی الخیر ارفم او را کوید که این ابرار  
حضرت

حضرت یوسف علیه السلام شرف و ردد یافته که چون حضرت ابن زبیر از آن فرستادند حضرت یوسف  
در آن مکان دو کافر بود و حضرت ابوبکر دو کافر خطاب نموده فرمود ایش و مصاحب من  
و در آن دو جناب شیخ میفرماید که با وجود اینکه آن دو کافر هر دو کافر بودند با حضرت یوسف  
علیه السلام که پیغمبر بودند در آن مصاحب بودند پس این که آن دو کافر بودند در آن مکان  
حضرت یوسف در فضیلتی را برای آن دو کافر ثابت میگرد و دیگر دعای دیگر حضرت الله تعالی  
که فرمود که در وقتیکه منمیت خون و نقصان به پیغمبران و علی غایتی اشتهر فرمود و مصاحبان  
پیغمبر و گفتند که بایسته این پیغمبر نیست و مصاحب و پیغمبر تمام بودند و تحقیق که در آن  
جبرئیل وارد و یک کاه ظاهر پس این ایه هم حفظ الله تعالی پیغمبر خود را مصاحب که در آن  
و این را برای آن کافر فضیلتی ثابت میگرد و کفر و طغیان از ایشان و سبب این دلیل میگرد  
با آنکه حضرت یوسف علیه السلام و ابوبکر و ابن زبیر بود هم چنین از نبودن ابوبکر باقی  
صلی الله علیه و آله در دعای ابن زبیر او هم فضیلتی ثابت نمیشود مثل آنکه اگر کسی در برابر  
و فاجو و مؤمن و کافر و در یک مکان جمع میباشند و در سجده رسول الله صلی الله علیه و آله  
که اشراف از آن است مؤمن و منافق جمع میشوند و میشوند و در کفایت نفع بهایم و اهل ایمان  
جمع بودند پس باقی صلی الله علیه و آله و آله در یک مکان بودن سبب فضیلتی نمیشود و کسی که  
از سبب فضیلتی دادی برتقوّل دلیل ندارد در عطا و نفع و دلیل بر حقّی قابل شایسته  
نیست مگر آن چنان است و اما اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله را گفتند ان الله معنا کلمه معنا  
هم چنین که از برای جمع میباشند از برای واحد هم میباشند هم از برای یک تن میباشند و از  
باید خوفی نیز میباشند پس هرگاه چنین باشد از آن فضیلتی حاصل نشود مگر آنکه هرگاه  
انجمنه یکسان هم نشود و فواصیل را در اینجا اولی اینست مگر آنکه بگویند ابوبکر و سلمان





داخل قریه و سبب نموده او داخل و بکتاب حضرت ائمه تعالی بواسطه افعال خیر او  
و این ظاهر است و حاج بل لیل ندارد و اتم اندر گوید که مردان ابوبکر از باب خیر  
که در کل حال افتاده باشد هر چند اینجهت استخلاص از قبایح اما امان جعلی و حرکت میکند  
که ایشان ضیاء و خیر اند چنانچه از صاحب حدیث در غار داده خود تذکره فیض از برای او ثابت  
گردد و بجای فضل عدم ایمان از برای او ثابت شد بر براهین فاطمه و دیگران و غرض  
که ایشان از آن بزرگوارانی اولی الفضل منکم از جهت دوستی و بیعتی که با ایشان شد  
از اهل طوایف و بکر و ناسبارک ایشان اولی خیر و ابرار و بیرون خلی انکی فی بنود  
غیاطی است که از این بزرگواران مذکور کرد و آنکه شعبان از اشقاء صلوات و اولیای ایشان  
نکاحا صکر کرد و آن نیست که نواصب گویند و در مقام اثبات فضل ابوبکر که از ابا ثابت  
اینکه ابوبکر بر سطح کمال داده او و از جهت فقری که داشت افاضه میکرد و چون اوقات  
بغایتی زده با جماعت دیگر که اهل انان بودند و ابوبکر و بنجد و اتفاق و اولیای خود و اینان  
برای او مقرر کرده بود که هر روز با صد هند قطع کرده و قسم یاد کرده که بگوید عاقل و نکند  
بجانب حضرت الله تعالی و تقدیر و بر سر سواد چنانچه معجزه اید و که با ابا اولی الفضل منکم  
و الشیخان بنو اهل العرب و السباکین و الیهما جری فی سبیل الله و الی عفو و الی عفو  
الاکحیون ان یعفو الله لکم و الله عفو رحیم دافع او او گوید ترجمه این است که معفو  
باید که منع نکند خود را بقسم خوردن صاحبان و سعت و عطا و ان عطا و ان عطا و ان عطا  
و انو با خود و مسکینان و عیال کنند و کان در راه الله تعالی و باید که عفو کند و از جماعت  
گذرد و ابا و سبقت را نداند که بخشد و بیاید از الله تعالی و احوال انکه الله تعالی بخشد  
بر ایشان نواصب بگوید که حضرت الله تعالی در این بزرگواران با آنکه ابوبکر از اهل فضل و

و سعت در دنیا است و دنیاست باید هر دو را بفرست و بجز عظیم و بگویند که این بزرگواران  
کو و شعبه را افتاده میکند که بگویند ابوبکر و مطعون است و طابین جناب شیخ فید نور الله  
مضیع در جواب ایشان فرموده که ما آنکارا ندانیم که مردمان ابوبکر این را در شان او و در  
گروه اند لکن میگویم که اینها بفرموده خداوند که بخت با اوست که این مردمان ابوبکر را از  
کشته شد و جمیع دوایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خود و اولاد و بنو حدیث هم  
ابو جراحه در امری از امور و بنو فضل نکرده از آنکه این بزرگواران از خال و خطا و اشتباه و  
و کلی و اشغال ایشان که قرآن از برای خود و نفس خود و اولاد و بنو و نفس و اشغال  
خود عمل کرده اند و این نموده اند و با جماعت معتمد است اینک با جماعت از جمله اولیای  
که محسوم باشند نباشند و در از جمله اصفاء الله اند که منتظر باشند و در از جمله اولیای  
که تکلف لازم باشد که قول ایشان را قبول کنند و اقلند کنند ایشان در کل حال بلکه از جمله  
انسانند که بر ایشان خطا و در کل حال را با جماعت از است پس هر چه بایشان قول انسان در  
نفس ایشان با ضرر و بخت و ماضی نمی سازند آنکه انا جیم و دعایا و شهنوره و در کل  
سوار و دالت بر فقر و مسکنت و ضعف و عیال ابوبکر و کسی از اهل علم خلاف بگوید که است  
که او در زمان جاهلیت معلم اطفال و در دهان اسلام خطاب بود و پدرش هاشم صابر  
میکرد و اخی که کون شد و عبد الله بن جهمان اندوی بنجم او را جراحه طعام خود را  
و از برای او و در دین یکدم مقرر نموده تا آنکه معاشران را از او بپایند پس هر کس که او را در  
با خیال بوده باشند یقین که او از اهل وسعت و مال نخواهد بود بلکه داخل در شمار فقرا  
معاشران خواهند بود و دیگر آنکه ظاهر این دلالت میکند که معنی این موجه بجا است  
نه شخص واحد نه با خطا و کینه را بر است ظاهرا میکند که با جماعت باشند و کسی که از آنرا



انظار هر دو دیده نادر کند و آنکه اولی بر آن داشت و آنکه دوم و دعوی همان استعداد  
 در این کند و گفته که فاضل باشد البته بر باطل و ضلالت و دیگر آنکه بر فضل بر شکر که سبب  
 نزول این امتناع ابو بکر باشد از اتفاق سطح چنانچه بر صحت دعوی می نمایند موجب فضل  
 از برای ابو بکر نیست و اگر هم موجب فضل از برای او باشد موجب فضل نیست که مانع از فضل  
 او باشد و در این کتاب را در صورتی که استدلایل علیه السلام را در حق او از برای برادر  
 لازم بود افزون بر آن از روی ضیق و از ضلالت انظار هم باشد بر حق و بیایان نادر یعنی  
 مجال ایشان نکرد و دیگر آنکه چون امتناع ابو بکر از اتفاق سطح و علو آن و باطاعت بود  
 با معصیت شریک بود که طاعت باشد از برای خود و عباد حضرت علی علیه السلام بر آن مانع از طاعت  
 باشد پس آنکه معصیت باشد و با آنکه از آن در گذشته و نه از آن غایب و بر این دلیل فضل ابو بکر  
 در فضل این چنانچه اولیای او بر دلیل فضل او توجیه کرده اند که اگر سطح از بی غیر علیه السلام  
 و آن جمله در حق ابو بکر علیه السلام و از روی و اینکه بر آن نشان شده از برای این باطل و بر  
 او و اتفاق او بواسطه سطح او و بر این دلالت بر فضل او میکند و اهل و جیش از چنانچه  
 تعظیم و انگاه ایشان در گذشته و عفو جرم ایشان نمودن این امر مشافه می کرد  
 و ما مود که ابو بکر است در اینها با چنانچه در فضل او از جهت او این امر برودن و اولیای  
 که بر دلیل این خارج ابو بکر است از فضل و از حال او و دیگر آنکه سطح از بی غیر علیه السلام  
 در حال ابو بکر بود و بواسطه این که ما در گذشته و عفو جرم ایشان نمودن این امر مشافه می کرد  
 اتفاق ابو بکر در بواسطه سطح او و در بر سبب و ایمان و چون امر عایشه بعد از آن ارفع  
 کرد و بر او حق آن از جهت بغض که با او داشت پس حضرت علی علیه السلام از این عاف فرمود و  
 امر خود که از آن عفو کند و بعد از او که این اتفاق را واجب بواسطه سطح

و قریب بغیر علی علیه السلام و الله بر شخص شکر که امر را از شداد و بخطای او بر کرد و سطح اتفاق  
 و دیگر که شداد در بین که اتفاق از جهت ایمان و طاعت الله تعالی و عفو سطح می کرد و چون  
 چنین است این امر فضل از برای ابو بکر حاصل می شود و می تواند که شایسته و مانع  
 مدح و قبیح را حسن و باطل را عیب نماید و در فضیلت او که جمل و ضلالت و دیگر آنکه می گویم حضرت علی  
 تعریف می شود ابو بکر را عفو نیست ثانیا اتفاق از اتفاق و چون عاف بر این کو نفع اتفاق خلاف  
 حضرت علی علیه السلام معفو را باو باشد و مقدار بشرط آنکه عفو کند از آن اتفاق از اتفاق سطح  
 این امر و باو باشد در فضل و دیگر آنکه دعوی اولیای این که آن حضرت علی علیه السلام استدلالت  
 با اینکه ابو بکر از اهل منزل و وسعت است اینهم خلاف واقع است زیرا حضرت علی علیه السلام در بیان  
 کفایت او و اولی فضل و شکر او که بر بی غیر علیه السلام و وسعت کرد و این امر مانع  
 عافیت بر هر کس که در اینها بر آن مثل خطا و خطای باطل ایمان چنانچه فرموده  
 لا یبقی الذین آمنوا کثیرا و الله ورسوله و دیگر فرموده لا یبقی الذین آمنوا اتفاق الله تعالی  
 تعالی یعنی آن که در میان آورده اند بر هر کس که از الله تعالی عفو می کرد که اگر چه عفو  
 اینها عافیت همه کافران لکن اختصاص دادند باهل ایمان و برین مثل اینست که  
 کسی از برای نامی که بر او عفو کند و بگوید که اهل عقل و دردت و سداد و بر غایت که در کتاب  
 فساد شوند و با بگوید سر از این نیست باهل این و عفا که عفو کنند اتفاقا از جهت آن که چنانچه  
 اناهل رفت و سداد و دوات و عفا فساد و اتفاقا دعوی ایشان که می گویند ابو بکر صاحب  
 وسعت بود و شایسته داشت و از این جهت است که گفتیم لکن در اینجا می گویم که فضل  
 وسعت که با او ضامن گفته میشود و دیگر کسی که می گویند فضل و وسعت قیاسی است که در وسعت  
 کم از او باشد اگر چه آنکه قیاس بر دیگری که از فضل و وسعتش بیشتر باشد و دیگر کسی که





حفاظت و ممانعت و دیگر بکسی نماند یعنی کس در راه که برکت را شد بر ما حقش در حق  
 و ما شرافت او بکسی نماند و خاتم نبوت است و سید المرسلین و مودد که این حدیث را عایشه  
 که در خرابی بود روایت کرده و خطای عایشه در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و معصیت او در پیش حضرت خضر عین الخطا به علو مرتبه جناب حضرت الله تعالی از آن خبر  
 داده و فرموده ان شوا بالله فقد صفت قلوبکم و ان نطاهر لعلیه فان الله مولى المؤمنین  
 و صالح المؤمنین و الا لانه بعد ذلك ظهر اقامه او را گوید که در جناب ابراهیم علیه السلام  
 اکو بکبر شاعر عایشه و حضرت عیسی علیه السلام حضرت انبراهیم علیه السلام و سید المرسلین  
 شاعران شده است و صواب و اگر عایشه و حضرت شام نبوت نبوی در آن ایام نبوت  
 که الله تعالی او را و سید و جبرائیل و صالح المؤمنین یعنی ابراهیم علیه السلام و فرشتگان و دیگر  
 او پیش از آنکه حاصل کلام آنکه چون جناب شیخ ابن ابره را در باب خطا و معصیت عایشه و حضرت  
 زمان جوف بغیر صلی الله علیه و آله با ستمها را بر او نموده و فرمود که ایشان بعد از آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله را در آنچه را با عثمان بن عفان کرده اند هم ظاهر است که هاتر است و کوشش بجای آورده  
 در بازه کشن و خلع او چون او کشته شده و در عینا بملک المؤمنین علیه الصلو و السلام  
 بهت کرد که عایشه را حضرت نبوت جلاله و از منته عثمان بدخ او عذر نموده بطاعت  
 او برخواست و بر او ملوث صلی الله علیه و آله خروج کرد و مخالف حضرت الله تعالی نموده از  
 خانه خود بیرون آمد و بر بعضی رفت و مردم را بخود دعوت کرد از جهت سخن حق چون اهل حق  
 علیه السلام و استیصال در تبت و تبعه حضرت و گفتند که اگر هنوز مردان بدین اسلام  
 میرسد پس کسی که حال و احوال ایشان بدین کوثر باشد بقول او چه و ثواب و عذاب و عباد و هرگاه  
 چنین کسی حلالتی از بغیر صلی الله علیه و آله را روایت کند چون حکم بجهت انان مؤثر و از و

چون انان مؤثر بوده و امور دینی که او رعایت و درین الله تعالی انکه در خصوص و بجای که جلب  
 نفی از برای او معتقد باشد و خطا و افران جهت او باشد و فکر آنکه ابو بکر و سید المرسلین  
 علیه و آله اتفاق میسر و چنانچه او بنای او دعوت میباید باید بجهت اتفاق نموده باشد که آن  
 جهت ظهور و معرفت با ستم چنانچه جناب امیر المؤمنین علیه الصلو و السلام تصدیق فرمایند  
 در حالت کوع کرد و باطلوم خاص و عام است و مثل نفقار نمودن حضرت و در شب و روز و نهار  
 و اشکارا و افران از آن خبر دهنده است و مثل تصدیق حضرت و نبی و نبی و مثل اطعام حق  
 او صکین و تنیم و اسیر اجانب در سوره هل ان مفضلان مکرات و چون غیر اتفاق  
 ابو بکر مثل اینها مشهور و معروف نیست بدانیم که بقیه است ساختن بر او انداختن و ستمها  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را و دیگر آنکه در مملکت او با ستم و ستم و ستم و ستم  
 که تقصیر ایشان در باب ابوبکر و عمر عثمان مشهور و از جهت تقصیر ملوک و ستم کذب است  
 معلوم است پس باید که بجهت شخص ایشان باشد و دیگر آنکه حضرت الله تعالی خبر داده باشد که  
 خود مولا علی بغیر صلی الله علیه و آله کشته و حاجت او را درین دنیا حضرت نبوت عظیمه رفع  
 نموده نه کسی دیگر چنانچه بغیر مایل که بجهت قاضی و حکمک صا که حکم و حکمک عا که  
 قاضی را قم او را که بدین امانت پروردگار اطفال و بیرون نماند و کرد و در دست  
 جلد هم و بافت ترا بر روی که کرده و بر او نموده و از ایشان است بجهت که مشهور است و آن  
 است که حمله و اهر حضرت صلی الله علیه و آله را چون حضرت زین العابدین بازگشت و در کجایش  
 عبدالمطلب بسیار در عرض راه و اهر اکرم کرد و حضرت الله تعالی او را نموده و بافت ترا بر روی  
 صاحب عبال بنی نخلی که در این جناب بنی اعلی الله مقامه فرمود پس هرگاه جابرا باشد که در  
 علیه و آله را وجود از جناح نبوت علیه السلام باشد که این جابرا خواهد بود که حضرت و خدا

یافتن نیز محتاج بغير الله تعالى باشد زیرا که در لغت و هدایت و در سوره مراد واقع شده اند و چون  
ثابت است که حضرت صلی الله علیه و آله در هدایت یافتن محتاج بغير الله تعالى نیست چون معانی  
دینا بن محتاج بغير الله تعالى باشد تا فایده او را گویند که چنانچه شیخ محمد الله صاهله فرموده و  
هدایت داده اینها یعنی هدایت در مقابل ضلالت حاصل شود که اگر چه اینها از انچه ما گفتیم نیست چنانچه  
بر کسی که اندک نامش کثرتا هاست جناب شیخ فرموده و دیگر آنکه در آن سرچشمه حضرت الله تعالى  
نموده فرموده باید که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آباء و افاضل باشند بر جمیع خلق  
و انچه باید که بواسطه خلقت شود از آباء و اوطال و بر سر علی صلوات الله علیه و از زجر  
حضرت صلی الله علیه و آله و از خدیجه بنت خویلد رضی الله عنهما و ابوبکر با در آن حضرت  
بنو دینا بن حضرت الله تعالى یعنی حضرت یحیی و عبدالمطلب و عقی و ابوطالب و اهل بیت  
و اینان یکی بعد از دیگری حضرت را شریف کرده و در آن غوره ندر و حق که حضرت صلوات  
علیه طاف بود و بعد از طفولیت ابوطالب و بر سر حضرت او را حضرت عمو و شرف اعدا افتخار  
صلی الله علیه و آله و آله کفایت کردند و از حضرت الله تعالى گویند عیال آباء او که ملوک عرب  
و صاحب مال بودند و مال دنیا حضرت خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها و ابا و بن بر جمیع آل  
علم معلوم است که خدیجه را مال دیم بر سر بود و جمیع ملک از ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد  
و سید و عبد الرحمن بن عوف و ابوعبید بن الجراح و غیر ایشان از دینها اجلی بود و جمیع ملک از  
ایشان بغير ایشان نبود که بدینکه میگویند که ایشان فضل بودند و حضرت الله تعالی رسول صلی الله  
علیه و آله ایشانرا عقی گویند و آنرا بودند و حضرت را ایشان هدایت یافتند و هر ایشانرا قبل  
بودند و بان حضرت عزیز و صاحب کشتند و اگر چه بعضی از اینها پیش از اسلام نبیقتل  
ما از اعم رسانیده باشد یا عقیله شریف داشته باشند یا بشکند ما جمیع ملک از نظر انرا و موضوعین  
معدن

و هدایت یافتن نیست در مقابل ابوبکر و در زمان جاهلیت و اسلام و بدینکه قبل از و در میان  
قبایل قریش و ظهور مکتب او در میان هر ایشان و دیگر آنکه اگر اهدا سعی میبود که حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله اتفاق کند و تقی حضرت برساند بایشی که بدینکه ایشانرا  
عبدالله بن جدعان برهانند و در زمان اسلام خیالی و در جاهلیت معنی اطفال نکند  
بر اینها آنکه اگر کنیم ظاهر شود که اینها از ضلال آباء و افاضی کشیده اند و حضرت رسول الله  
علیه و آله اتفاق می نمود و برهانست بر کذب ایشان که میگویند حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله او را مدح نموده بسیار اتفاق و دیگر آنکه اگر ابوبکر را اتفاق میبود چنانچه این چهارده  
میباشد بایشی که قرآن مجید از مدح اصحابا باشد چنانچه مدح اتفاق که میفرموده اند  
در آن هست بایشی که حدیث متواتره از آن غیر باشد و ظاهر شد که اگر هم اتفاق نشد  
بوده اتفاقش او را حضرت تعالی فرموده بلکه بر او بوده یا اتفاق بوده و لا معقول نیست که قرآن  
از مدح اصحابا باشد یا بشکند چنانچه از مدح اتفاق اتفاق خالی نیست و دیگر آنکه کافران و منافقان  
انچه خطا برده و بعد رسول الله صلی الله علیه و آله اتفاق میکرده اند و جوهر ان معلوم بود  
مثل سلاح و اسب و معونت بر چهار و اتفاق فقر و سالان و مویات مهاجرین و غیر  
ذات و بغير صلوات الله علیه و آله هرگز از ایشان طمع نکرد و از برای اهل و غیرت خود  
از ایشان انعام فرمود و جرمی که این حضرت الله تعالی بر آن حضرت و اهل بیت صلافا  
و از هر ایشان ساقط کرد ایند بوسالت او و بفسر کردن بلی ایشان حج و بیتا را  
از برای آنکه ایشانرا با اعال صلح دعوت کنند و بطف خود ایشانرا از همه کاهان نگاه داشت  
و از خود خود ایشانرا از ظلمات اخراج فرمود و حضرت صلی الله علیه و آله از اهدان  
جمیع خلق بود از دنیا و دینت دنیا و بوسنتانچه در دست ایشان است از غیر ایشان





















[illegible]

واجب که بعد از صلوات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا او امام باشد بخیر  
 او را بر این مصلحتها و وجهی که جمیع شهادت است او را بر این امامت حضرت صلوات الله علیه  
 باجماع است چنانچه در این وجه اول است که اینست هر اتفاق افتاد که حضرت بعد از حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله امام است لکن اختلاف در زمان خلافت حضرت بنیادین و بعد از آن  
 بعد از آنکه در این وجه و بعضی بلا فصل گفته اند و در جمیع اوقات باجماع است در امامت هیچ یک  
 از دیگران در این چشم بر وجهی و افع نیست اگر چه بعضی از امت و دیگران از بعضی اوقات امام  
 دانسته اند پس اینست حضرت صلوات الله علیه متفق علیه و امامت دیگران مختلف علیه باشد  
 و امامت متفق علیه است و امامت مختلف علیه و متفق علیه بر نبوت اولی است اختلاف  
 و وجه دوم از وجهی که دلالت باجماع بر امامت حضرت است که اتفاق افتاد که حضرت  
 صلاحیت امامت دارد و صلاحیت دیگران امامت را مختلف علیه است متفق علیه در صلاحیت  
 امامت اولی است اختلاف علیه و وجهی که دلالت باجماع بر امامت حضرت صلوات الله  
 علیه است که باجماع معتدل است باینکه بی هاشم صلاحیت امامت دارند و در غیر بی هاشم  
 اختلاف کرده اند و حضرت چون اونی هاشم بود از جانب پدر و مادر و بر این و امامت است  
 از آنجا که از بی هاشم نبوت و وجه چهارم از وجهی که دلالت باجماع بر امامت حضرت علیه  
 الصلوٰه و السلام است که باجماع امت متفق گشته باینکه حضرت بعد از حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله متفق بر صفت عدالت بود لکن در عصمت اختلاف کرده اند و اتفاق افتاد  
 است در بی هاشم و غیره دیگران و اختلاف کرده اند در وجود عدالت و متفق علیه در عدالت  
 و مختلف علیه در عصمت و او را می دانند با امامت از متفق علیه و در بی هاشم و مختلف علیه در بی هاشم  
 و نقویان هم او را می گویند که از ایشان دان وجه الله که غافل شده از اختلاف در بی هاشم

محب

بلکه اسلام زیرا علم و از علم و صلوات است که طایفه شیعه امامی این بعد از ایمان بیکدیگر اسلام  
 دیگران که خلعت امامت را بر قامت ناسازگار نداده خود است کرده اند و این را بشود که اینست  
 ایمان و اسلام دیگران هم مختلف علیه باشد و کسی که ایمان و اسلامش مختلف علیه باشد از ایمان و اسلام  
 متابعت امامی که اعلان و اقرار با اوست و اشتراط عدالت و ان شفق علیه مثل است سنت  
 و این بر هر کسی که اندک و در دینی باشد با آنکه ظاهر است و خفا و علان **در خلافت و امامت**  
 در این مباحث حضرت شیخ احمد علم الهدی رحمه الله تعالی بیان مفید نموده که از آنجا که این  
 شیطان که او را ابو بکر بن صرا می گفتند در شهادت و عدم شهادت ابو بکر بن ابی تراب که امام  
 اول است اختلاف در علمای ابو منصور بن سیدان و آن است که در فضول بعد از اهل بیت رضی  
 و علی الله تعالی عنه مستور است که در روی و بیانات ابو منصور بن سیدان جمیع کبری از ایشان  
 معتزله حاضر بودند و در میان ایشان حضرت شهادت مذکور میشود که در یک بوده و در یک نبوده  
 پس ابو بکر بن صرا که از عقیده اینست که ابو بکر از نجاران عرب است بلکه گفته است بر نجاران  
 عرب در صفت شهادت جناب شیخ محمد باقر و قول لا طایب الا و غیره نبوت است که بر بی هاشم  
 و گفت با و که این علم بر شهادت ابو بکر از نجاران هم رسیده و یکدام وجهی دانسته که ابو بکر  
 انجمن نجاران عرب ابو بکر بن صرا گفته اند اینکه او را ان قتال اهل زده کرد با چند نفر  
 و وجهی در صحابه با او مخالفت بودند و او را ان حرکت منع نمودند و هر ایشان شهادت  
 بودند از حضرت او و او در قتال اظهار اصرار نموده گفت و الله که اگر با او همراهی بنماید که من  
 با ایشان قتال خواهم کرد پس از اتفاق ایشان و سخت نکرد و نفس ضعیف شد و ترسید  
 و همان اصراری که داشت در قتال اهل زده اند و از این که او در شهادت سر آمد  
 و ایشان بی بی در هایت اصرار می نمود و در قتال ایشان او را جناب شیخ فرمود

در معصوم



که اگر کسی این دلیل را اتخاذ نموده بگوید که شیاع بلا فزون معلوم نمیکرد و در وقت وفاتش  
 آن در کسی نیست که با حضرت علام الصوب بان اخبار و قضااید و آنکه آنکه صلی الله علیه و آله  
 ائمه و شیاعان و در بیان ایشان در آن عوده نگریزد و در وقتی که در میان او و خصم در وید  
 شمشیر و نیزه و غیره اود و قتل و یا هم دست و کوبیدن شوند و اینهم بیک ریشه اند عیش و  
 بلکه باید که از آنکه کثرت و مزاج این واضح شود تا آنکه علم شیاعان تشخیص می رسد و هرگاه  
 از اخبار حضرت علام الصوب جلت عظمه و از نقل ابو بکر علم شیاعان و هم و سید شیا  
 چون کسی خود را عاقل و اندک و سیه بداند از عان شیاعان و بنماید و او را بیان میکند و خود را  
 که اوزده باشد خصوص و صورتی که در این چنین و سید ابو بکر و سید باشد که عا  
 بتا مثل باشد و در این چنین و سید ابو بکر و سید ابو بکر و سید ابو بکر و سید ابو بکر  
 شد و چون بگوید که آنکه بدست او بنشیند و در هر یک که با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و الا خاص بود هر یک از اخبار بر او دان حکایتها اثرها ظاهر گردید و از و هیچ اثر و ظاهر نشد  
 و مع هذا در احد و خباب او از کسی بود که پشت بدانش کرد و بگریخت حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و از او در میان دشمن گشت و در خبر که ظاهر بود که پشت و رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و اسکت خاطر ساخت و هرگاه چنین باشد بر او شیاع دانسته و شیاع  
 که آن نیست مگر از عصبیت و سبب بودند و هو چون کلام شیخ طایفه را با نفاذ سپردی  
 از اعیان شیعه که در آن مجلس حاضر بود با ابو بکر بن صحرار بگوید که بنیاد الله خوبه لای شیاع  
 ابو بکر گفتی و از حضرت مال حضرت عجل خطابه بود و گفت در پیش ظاهر و هفت که ضعف و بیگ  
 او بر هر چه ظاهر است و پیش نماز مسکه که امر که مکر و طبع او باشد از کسی سر زد  
 او در مقام لافت و در آنکه و میگویند من یا ان مر حقا و میگم خوام که اگر چه با او باشند قبلا

دریهم مضربا فم او را قوی کند که در هر چه مضرب و قبله آنکه در میان عت که بکشت از هر قضا  
 ایشانند و اند و افاد هیچ یک از قبایل عرب بکشت این و قبله نبیند حاصل آنکه این سر طبع  
 چون ایشان را از جهش دعوی ابو بکر بن صحرار کرد که بعد از آن گفت با او که چون بنایان است  
 که کسی از ایشان باشد شیاعان یعنی شیخ لای که اوزده باشد ابو بکر بن صحرار گفت من خود  
 قول ابو بکر را دلیل شایع بلکه انعام من بر شیعی و خبر هر دو است زیرا ابو بکر با نفاذ مردم  
 خفیفه لعنوا بنود بلکه از عفا بود و ای سکه داشت بر آنکه در نفس خود اقام بر قبال اهل  
 رده عین بد و انقدر شد و در خود کان نداشت و در حضور میهای و انصار این کلام مشکل  
 نمیشد زیرا الحال داشت که میهای و انصار او را نخواست و گذاشت از نفس متعاضد شود  
 و خلافت قولش ظاهر شود و او خفیفه شد و بنویس با وجود این الحال و در حضور شیخ  
 با رخصت کلمه نمودن بنیاد مگر از کمال شیاعان و بر بی اجرات حنا شیخ اعلی مقام  
 فرمود از آنکه این را قبول ندارم که ابو بکر از جمله عفا و صاحب او صاب باشد بواسطه  
 اینکه این را بلی عفا و عشت ثابت نمیشود و کتاب و سند هم برین دلالت ندارد و بر تقدیر  
 تسلیم کرد او از عفا باشد احتمال دارد که این قول او از کمال چنین و ترس گفته باشد که شاید  
 میهای و انصار را نخواست بر سر نشود و ایشان از اجرت در او در نا از عفت او با نفاذ است  
 که عفا و رؤسای هم زمان درند بر نشود و میکند و حال آنکه ابو بکر شمشیر بود و این که  
 خود بنفشه قضا نماید بلکه شمشیر با بر پا کرد که بواسطه عنوان و انصار ایشان قضا کنند  
 بر شمشیر با کون با یک خال بن و لیدر با لشکر اسلام بر سر ایشان فرستد تا با ایشان  
 قتال نمایند و لای نداد شیاعان و چنانکه میگویند کرده و احوال و بگویند که شاید بر شیخ  
 در وقت اسبیلای غضب گفته باشد و هرگاه غضب بر کسی که نیست و نیزه باشد منوی شود

با اوردده

چون عیان بخشای از دست او برسطر است لای عضو میرود آنکه ایچودیشی میفرمود چون چنگد  
میکند و میگردد که چچول حال او بد نشانست و مع هذا او بکجور نیوایان اخراش خود را  
و فنی که که خلافت بر او داشت شایع انداخته رفت



فوقه بهیاد از احکام امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابی طالب و شیخان و غیره خاص  
و ابوموسیٰ و امیرالمؤمنین و غیره بر شیعه و غیره و در حدیث آمده که گفتند این شیخ  
شیخ بابش معترلی گفت که این شیخ را می بینم و می شناسم و می دانم که امیرالمؤمنین علیه السلام  
و شیخان و امیرالمؤمنین و غیره بر شیعه و غیره و در حدیث آمده که گفتند این شیخ  
مواضع صواب باشد شیخ معترلی گفت که گفتی می توانی او را ببینی و می شناسی و می دانی  
اعمال او مقام او فرمود که الحال اهل غزو و بیخبر است این اشاعه بنمود و بکار می بردی  
پس دیگران او را نمی شناسند و نمی دانند و نمی شناسند و نمی دانند و نمی شناسند و نمی دانند  
نمی دانم که جمیع برادران شیعه باشند یا نیست که در بعضی و فایده می بیند و از رویان عقل  
بگوید و در اوقات دیگر بخوانند عقل و معنی و ساند شیخ معترلی گفت که این شیخ است و این را  
چون می بیند این شیخ بابش معترلی گفت که گفتی می توانی او را ببینی و می شناسی و می دانی  
امور که اجتناب بر آنها شده باشد یا نه و امیرالمؤمنین علیه السلام اجتناب از گفتن  
بآنکه مراد حاجت باشد نیست بآنکه بخواند الفنا ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام را بگوید که  
در بعضی الفنا ایشان حضرت را در بسیار از امور ظاهر شد و هیچکدام از این روز نیست  
که در احکام مواضع اجتناب از آنکه در ملاقات خود در مسئله میراث و مکانی بر رویان عقل  
خالف کرده فوکل اعظم را هم شایع گفته من ذکر موجب وضو است و در بعضی خلاف است  
از این اوصاف که موجب وضو نیست و در بعضی از حکایت کرده که او در کتاب او را بگوید  
گفته که جایز است جمع و تعدیل در عقیده این و هر غیر ما مونی و مقبل پس اینجور نموده  
غافل کردن در عقب مقلد فاسق و ضال هم او گفته که جایز است غافل کردن در عقب فاسق  
نیز ایشان اهل را بدید و چند که فاسق باشند پس کسی که قول او امام و شیخ را درین













والاصباح ما قرأنا فاصبحوا في ذلك اليوم من بينا بغير ريب واثبات فاستوصف  
 كونه على وجهه ما قال ان قالنا ان كان احدكم اخيرا لم يترك هذا خبرا  
 اقول فالحديث فيها معنى بيت اول البيت كرمها بعد ان كان كرمي يوشح اكره بدو  
 حركه كنده از مدبه و صبح كرمي بدو مدبه ومعنى بيت دوم اينست كرمها بعد ان يوشح  
 بن برضا او بدو بغير چشم كرمي بدو بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 ومعنى بيت ستم اينست كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 نكوه ومن در جلد رغان سدام كرمي بدو بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 چهارم اينست كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 بر كرمها بجا بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 باطل كرمي بدو بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 مقام با اعدا و قول عباس بن عبد المطلب وان اينست كرمي بدو بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 مراد مسطور است كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 رسول الله صلى الله عليه واله و امامت حضرت اسد الله القالب على بن ابي طالب عليه الصلاه  
 والسلام ان قول عباس اسد الله صلى الله عليه واله و يكوئيد كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 صلى الله عليه واله و على بن ابي طالب كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 از مده و بيت فوئيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 او را اين تخلف كند و بر ما تصور عليه و الصباح به بيت عباس و از بنقول عباس كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا

شيخ طاب

شيخ طاب ثاب بعد ان نقل قول ابيان كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 بود ان يقول بعض بيان از جوابين عاجز شده اند و جواب سنان گفته اند كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 باطل انما ظم ايشان در محله مناظره واقع شده در سده امامت و او را عفا و على بن ابي طالب  
 عباس بود و چون ان يقول بعد من دلايل اينست هيمن قول برين بطرف نقص و كذا  
 ومن بن نقص او و اجاب بديان كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 او على بن ابي طالب عليه الصلاه والسلام به بيت دليل عدم نصر و ايشان اين بود كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 باخفا با كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 تكلف حضرت علي بن ابي طالب و انما بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 حضرت باخفا با كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 بيش حضرت الله تعالى بود باخفا كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 از بيت و كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 نبود بلكه از بر او عفا و على بن ابي طالب كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 بيش حضرت علي بن ابي طالب و انما بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 امامت احياي خود و چون بنقول رسول الله صلى الله عليه واله و امامت خلافت او را بنقول  
 و باطل كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 و باطل كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا  
 بنقول عباس و بنقول اتفاق من من متعلق به بيت كرمها بعد ان يوشح بوشيدت بفتن و از شهر بار و صبحا بجا

شيخ طاب





که عابد و معترف عباس و افضلهای ابد از برای آنکه عباس را مقصد این بود که از حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله ایچرا که واقع خواهد شد پرسید که آیا من این امر را با مسلم خواهم داشت  
بانه ناخدا ظاهر مطلق بود و یا با غیر ایشان خواهد بود تا او را بداند و مقصد او نیز بود  
که از استحقاق اخلاص امتیاز نشیر کند زیرا معلوم عباس و غیر او بود وجود حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله در مقابل سوال نباشد و حضرتش که فرمود شما مظلوم و معقوق  
خواهید بود دلیل است بر اینکه مقصد از عباس بود که منزه و قیسه و لا کلام و باید که جواب  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در مقابل سوال نباشد و حضرتش اشراف و ارفع و اعلی است  
از آنکه جواب داد مقابل بگوید و این بان میماند که فرمود کذب بواسطه اسباب و نقل برادران  
یا غیر اینها با حکام حضرتانند رسول الله که در اینها که از ائمه اهل بیت خواهد رسید یا از غیر  
سوال از آنکه از اهل بیت که بواسطه استخفاف و میراث نیست چون ظاهر شد که از حکم  
حضرت الله تعالی استحقاق میراث بدین خود است **صلی الله علیه و آله** در رد که جواب شیخ  
اجل اعلم شیخ مفید بود که تعالی حضرت را سبیل را که از آنجا آمدن بود بطریق ائمه اهل بیت  
حضرت صاحب الزمان صلی الله علیه و آله و علی الباقی سوال نموده و آن نیست که انساب بل بحجاب  
شیخ رحمه الله خطاب نموده گفت ای شیخ من اینست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
ظاهر کرد و مرده را بنویسید خود دعوت کرد در حالی که هر فرشتی در کتب سابقه خبر داشت  
بودند که او پیغمبر خواهد بود و این ایشان را باطل خواهد کرد و آنچه از حضرتش صادر کرد که  
همه را دانسته بودند و حضرتش از هیچ کس نمیپسید و از هیچ کس غایب نگردد و هر مردی  
حضرتش را میبنا کنند بلکه در ادب حضرتش هم معلوم و نسبت هم میخورند و خوانند  
او را هر کس میداند است حضرت الله تعالی این حضرتش را امر فرمود بغیبت و استقامت او را

و غیر

و عجب شود ایند چنانچه شهادت امام منتظر میگوید و او را در میان ابایی و صاحب شش  
میدانند و میگویند که در ادب و شخصیت او از مردم زمان حق بود و حال آنکه فرقی نیست  
میان او و ابایی و چون بچیز است از حضرت چه باید که که او چنین نباشد و اما از این  
نباشد پس ظاهر شد که آنچه شما میگویند در باب او بدینست که منافقین و منافقان  
شیخ قدس سره العزیز او را در جواب فرمود که مصلحتی برای حضرت الله تعالی اقیاس و مثال  
و نظام نمیشود بلکه از جانب حضرت علامه القیوم جل جلاله که عالم است به ابر عالم و غیوب  
امور و هیچ چیز بر حضرتش مخفی نیست میتوان دانست و این حال آنکه این چنین است که حضرت  
الله تعالی در راه رسول خود بداند که کسی را بر او دینی نیست بواسطه توفیق که از وی باز قبلا  
او دانستند با حیث شکی که ایشانرا از جهت او صادق و صادق دانستند بواسطه چیز دیگر  
که بر ما معلوم نیست لهذا حضرتش بغیبت ما را نکرده و ایند بخلاف امام منتظر علیه السلام  
و السلام که احوال و جایز است که بخلاف آن نباشد و شاهد این بقول اینست که هیچکس از  
عبد الله اصنام و اهل کتاب و یار شاهان عرب و غیر منزه حضرتش صلی الله علیه و آله و آله و ابایی  
و اهلان او نباشد که با آنکه ایشان دانسته بودند که حضرت او در حق و حق متولد خواهد  
شد و از وجه چیز صادر خواهد شد و مع هذا هیچکس از ایشان مصداق حضرتش  
و ابایی آنها را حضرتش در بامدن و خلاف مولود ائمه و عباسیه که نام مصداق ابایی او و نقل  
و ستم ابایی حضرت امام منتظر صلوات الله علیه اجمعین بودند چنانچه از تعالی میمنت علیهم  
السلام است حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و جواد و علی و علیهم الصلو و  
السلام میقهود پیوسته و آنچه از من و عباسی نسبت حضرت صادق و از هر دین او شنید  
نسبت بکافظم و از ما مومن نسبت حضرت رضا و از مومنان نسبت به ادریس و عیسی و صلوات الله











۱۱۳  
 بکرمه و نه می تانست غرض حضرت الله تعالی و حاصل آنکه عبدالله بن ابی بنیاد را بکرمه  
 از جهت چرباید که سخن از جمیع خلق باشد هشام رضی الله عنه فرمود بواسطه آنکه او خا  
 صا باشد پس اگر سخن باشد و خود را که او را نداشت پس مال مسلمانی را از آنست که در غیر  
 جوف تر نماید و در نه صورت خالی خواهد بود و خایر سخن حضرت الله تعالی سواد بود چون  
 سخن هشام بن حکم با بنیاد سید صادق بن عروضا گفت که هشام این شخص که میگوید که این  
 صفاتی است که در کتاب هشام بطریق کتبه که صاحب بن فضال بن فضال میگوید که  
 هرون چون از هشام این سخن کلام و استند را شنید بر وجود امام و شنید که گفت که  
 صاحب بن فضال است گفت و الله که او را از بنیاد خواهد بود و جمیع بنیاد که چنان بود  
 گفت با دانسته که مراد او از این شخص چه کسیست حقیقت که ظاهر است که مراد او موسی بن  
 جعفر است هرون گفت هرگاه ایند زنده باشد چگونه طمع میداد که ملک از این بنیاد  
 و الله که شیع زبان اینم در مردم اثر بیشتر دارد از هر دشمنی که در طایفه است و چنانکه  
 اینم چه کسیست سخن گفت هشام بن حکم است هشام چون دانست که هرون اولا و دانستند  
 بهانه از اینجا بیرون رفت و اهل خود را در جای پنهان کرده خود که عزت و کوه رفت  
 و در خانه بشیر بن بیان که از اهل اصفهان است و در صلوات الله علیه بود و فرمود آمد و او را  
 از بنی قریظه که که انبند و بعد از او و در وی می دانست پس وصیت کرد به بشیر و گفت مرا باید  
 مره و اینم که مره است و چون من بمیرم و از بنی قریظه فادغ شوی مرا در شب میره ار  
 و بر هر چهار داه بگذارد و بقیه بنویس با بنی قریظه که از هشام است که امیر او را بگوید و آن  
 دفعه را بود و حیانه من بگذارد و چون جنابش بیعت الله تعالی و اصل بنیاد بشیر بن  
 حضرتش عمل بود و حیانه کرد که و نبود بود و تعالی و حکام کو فرعون بنی و اقرار مطاع  
 کرد بد

کرد بد که حکم بخانه حضرت حاضر کرد بد که چون دانستند که از هشام است هر  
 اعلام نمودند و او از شنیدن این خبر سرور شد و شکرها کرد و جاعی را که بواسطه  
 هشام حبس کرده بود رها کرد و اقامه او را که یک مناسبت جناب هشام کرد و بنی قریظه  
 کرد و تحقیق آن که از حضرت بنیاد و گفت برهان فاضل و حجت و اطمینان بر حقیقت مذهب  
 شیعه است و ان شاء الله تعالی در جهنم و بطلان مذکوره باطله و کجای این دانند که باطل بود  
 بر وجه خود نوشته بود و بر هر شیعه از دست که هر مناسبت و نوشته و بطلان از خود  
 کرد و بعد از هر غایت جای تحقیق این سخن کند و در بعضی بنی قریظه و بنی قریظه نام امام در  
 مذکوره بود و تحصیل نماید **فصل سیم** در ذکر مناسبت جناب هشام بن حکم رضی الله  
 تعالی عنه با عروضا بن عبدالله که از فضلا و مجتهدین اهل تشیع بود در بنی قریظه و مناسبت  
 جنابش و بیکس یحیی بن ابراهیم حضرت صادق علیه السلام و اهل تشیع و السلام جنابش در  
 اصول کلام و در فصول استدلالات العجب است در بعضی فروع مستطوره و در بعضی  
 فروع مانجه مکتوب است و آن اینست که از بنی قریظه بنی قریظه و بنی قریظه که او گفت روزی  
 در نزد حضرت صادق و صلوات الله علیه جمع گشت از اهل اصفهان حضرت حاضر بودند و هشام  
 بن حکم نیز در آن اوقات چون که کسی بود در آن مجلس حاضر بود که هشام بن حکم خطا می  
 فرمود ای هشام خبر ده ما را از آنچه میان تو و عروضا بن عبدالله در میان گذشت و سؤالی که از تو  
 کردی هشام گفت ای فرزندان رسول الله مرا بجهاد و زبان من بارانی انداخت که در وقت  
 حضرت منکر کرده حضرت صادق علیه السلام و السلام فرمود باخبر ما فرمودیم باید  
 اقدام نمود و مخالفت کرد پس هشام عرض نمود که در بعضی بنی قریظه که عروضا بن عبدالله  
 در مسجد کمان نشسته و جمیع کثیر را بد و خود کرده آورده که موغظ میکند و در بعضی

و

















هم ایشان قبول کردیم و برین شاهد شدیم که برین کلمات حضرت الله تعالی انجا آمده است  
 که سابقین در جهاد بر دیگران ایشان سوال کردیم که حضرت الله تعالی در میان سابقین و جهاد  
 برکزیه هست هذا ایشان با اتفاق گفتند بلی کنیم ایشان چه جاعلند گفتند که بقیه آنکه جهاد است  
 و طعن و ضرب و قتل ایشان در جهاد بیشتر است پس ایشان گفتیم برهان فیهما برین وجه است  
 ایشان گفتند قول الله تعالی که فرموده من یعمل بقیه جهاد خیرا و من یعمل بقیه جهاد  
 و ده جای دیگر فرموده و ما لفریقین الا فی جهاد و غنایه هو خیر او اعظم اجر ایاهم را  
 گوید و جهاد اول اینست که بقیه جهاد بر هر کس که بکند شفاعت داده شود و بقیه جهاد هر کس که کند  
 شفاعت داده شود و بقیه جهاد اول اینست که بقیه جهاد بر هر کس که کند شفاعت داده شود و بقیه جهاد  
 بر او خود عمل می آید و در حق حضرت الله تعالی که فرموده من یعمل بقیه جهاد خیرا و من یعمل بقیه جهاد  
 که برین شاهد است از ایشان قبول کردیم و شاهد کنیم برینکه برکزیه حضرت الله تعالی در میان اصناف  
 خلق است متقون و جاهلین و سابقین و جهاد و کسانند که ضرب و طعن و قتل ایشان  
 در جهاد بیشتر باشد و دیگر از ایشان بر سیدیم که ازین دو وجه که امت در ایشان اختلاف کرده  
 بعضی علی بن ابی طالب علیه السلام را و دیگر کدام یک از جهاد و سیدیم الله بودند و طعن و ضرب  
 و قتل کدام در جهاد و سیدیم الله بیشتر بود که گفتند با اتفاق که علی بن ابی طالب علیه السلام برین  
 شاهد شدیم برینقول ایشان که علی افضل از ابوبکر است بدلائل کتاب الله و سنت رسول  
 صلی الله علیه و آله و اجماع کلمات ائمه و اولاد و کتب جناب شیخ فخر رازی در مقام پاسخگوئی  
 با سایر کرده که شیخ فخر رازی از این شاهد داده که علی افضل از ابوبکر است زیرا پنج  
 مانکونه اینست بلکه ما بنسب که جناب امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه چون دنیا  
 جمیع اصناف خلق را متقون و جاهلین و سابقین و جهاد و آنان که طعن و ضرب و قتل ایشان

در جهاد

در جهاد و آنان که طعن و ضرب و قتل ایشان در جهاد بیشتر بود و هر یک ازین اصناف برکزیه شد  
 الله تعالی این بیشتر است پس حضرت برکزیه برکزیه برکزیه برکزیه حضرت الله تعالی  
 نهجهاد و خواه این غیر این یکی باشد و خواه غیر این یکی باشد و خواه این یکی باشد و خواه  
 غیر صحابی نهجهاد برکزیه حضرت الله تعالی در میان جمیع اصناف خلق عالم هرگاه متفق  
 باشند و برکزیه متفقین جهاد و در سیدیم الله باشند در میان جاهلین و سابقین  
 برکزیه سابقین در جهاد باشند و برکزیه در میان سابقین در جهاد کتب باقیه جهاد  
 و ضرب او و قتل او در جهاد بیشتر باشد باذن او اعتراف می آید و دلالت کتاب الله تعالی  
 و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت صلوات الله علیه در جهاد سابقین و طعن  
 و ضرب و قتل او بر اینست که جمیع خلق باشند پس حضرت علیه الصلوة و السلام برین  
 برکزیه برکزیه حضرت الله تعالی خواهد بود و غیر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 که غایب و بلکه هر یک از این خواهد بود پس بنا برین مقدمات واضح است که ابوبکر و سیدیم  
 طرف مثبت می آید و بر کفایت که او افضل از ابوبکر است بعضی باشد و طرف با حضرت علی  
 متفق خواهد بود با متقون و جاهلین و سابقین و جهاد و سابقین در جهاد حق  
 بود نه ابوبکر و حال آنکه ابوبکر بنا بر علی که با اهل بیت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 که خصوص حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام در غضب خلافت و حضرت فاطمه  
 علیها السلام در غضب خلافت و منع از میراث پدری و کوارش و غیره که مؤمن بلکه مسلمان  
 نخواهد بود چه جای آنکه در مصاف می کرده داخل باشد و دیگر آنکه او سابق و سیدیم  
 و کجاست گفتن که او سابق است حال او دارد زیرا او در مدت دخولش در شهر مدینه و سیدیم  
 در مدت عمرش با حضرت سید و کربان شد و شمشیر بر روی خضی کشید و سیدیم









نی کند اما منکران این را که در زمان حضرت دعوی امامت کردند و از ایشان بر وی شهادت  
نکند الله این را فاده جانی شیخ و استبداد جانی را نشاها گوید انما سر خود که بر بنفوی اینها  
جانی و دلیل و اینی یعنی ما ندانیم که ابوبکر صرا و از خلف ابی جبار شیخ اعلی الله در جبهه و موده  
بطلان خلافت حضرت امثال او را انقضه سوره پاره بی استیلا می توان نمود و بر حق بر حق  
بر بطلان خلافت امثال عرض نموده که فصل این فصل است که در جواب شیخ بیان فرماید  
حضرت فرمود که اینها که امامت محمد صلی الله علیه و آله را منقطع کنند بر یک سوره سوره بر این  
نادانند که بر حضرت سالک بنام صلی الله علیه و آله ابوبکر را طایفه و موده که بر وی سوره  
در آن از جانب حق در موسم حج میسر کن بخوان ابوبکر سوره را برداشت و در آن که در یک  
جبریل علی السلام از جانب حضرت الله تعالی و نقل است از حضرت رسول الله صلی الله علیه  
و آله گفت ای محمد حضرت الله تعالی بنو سلام رسانیده میفرماید لا یؤتی عنک الا ما اوتی  
فیک و اقم اولی کو بدین باید که رسالت سوره بر آن از جانب تو میسر کن مگر تو با مگر  
که از تو باشد بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله امیر المؤمنین علیه السلام طایفه  
السلام را طایفه و موده که از عقب ابوبکر بر وی سوره و از ابوبکر در موسم حج میسر کن  
مگر بخوان و از سالک را بنقلیم رسان بر حضرت فرموده عمل موده طریق سالک بخوان  
او که پس از این فصل معلوم و متیقن میگرد که ابوبکر صرا و امامت و خلافت و سبب اینها  
الهی بخوان و سبب و جبار امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام خلیفه بر حق است از جانب حضرت  
الله تعالی و مردم و این خود که باید ندانیم که حضرت الله تعالی فرموده و مؤمنان را بشمار  
که حضرت شریک عظمی مقدم داشته و هم از این حدیث بیرون و این که ابوبکر از انجاء و بنو  
حضرت رسول الله علیه و آله نیست و از این اسلام بیرون است بهیاست و حضرت الله تعالی

که فرموده

که فرموده فی تبیین قاری یعنی که یک نام من شد و از وقت و این نیست که تابع بغیر  
صلی الله علیه و آله نیست المذبح و دوست حضرت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله  
خواهد بود بدلیل قول حضرت الله تعالی که فرموده قل انکم تجون الله فاعینوه  
بحب که الله و یعقوبکم ذنوبکم انکم او را میگویند یعنی بگویند حق و خلیفه خدا دوست  
دارید الله تعالی را پس بیعت کنید ناانکه دوست دارد الله تعالی شما را و بیعت کنید شما را  
شما را اجاب شیخ طایفه فرمود که هرگاه بدلیل مذکور ابوبکر دوست حضرت الله تعالی و  
رسول الله صلی الله علیه و آله نباشد بعضی خود بود و بعضی الله تعالی و رسول الله  
مؤمن بلکه سالک نیست و این تا ندانیم تا احوال ظاهر است و کسی که تصدیق است و از این حدیث  
نقد معلوم میشود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از آن حضرت است و دیگر امامت  
و ابیات هم دلالت دارد خلیفه و بعضی از موالف و مخالف اتفاق دارند که در این  
واقع اینها که آن کان علی بنی من و موده و ماله سالک و ماله از این رسول الله است و از  
سالک حضرت و هم بر مخالف موالف روایت نموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله فرمود طاعت علی کما عونی و تعصیه کحیث عینی یعنی طاعت علی مثل طاعت من و معصیت  
او مثل معصیت منست و هم چنین روایت نموده اند مخالف موالف کرده و واقع حدیث بر  
علیه السلام دید که انفسوا و میدان اینها و در برابر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
کمال باغ و جهان فشان و سجده و تقدیم مبرساند بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
این باغ و سحر که علی و سجده سکن هاب هر دو جهان فشانست که در حضرت بنو  
بجای آورد حضرت بنو جواب فرمود با جبریل امیر و آنا و بعضی جبریل او را من و من  
انوم جبریل گفت و آنا و بنی که من هم انعام بنو که شخصی صاحب دسبیلان بعضی

باین بعضی مردم مدعی آنستند که حضرت زکریا و الیای هفت سال از آن غرض فرمایند که  
 صلاحیت رسانیدن بکلیت این بعضی مردم مدعی آنستند که حضرت زکریا و الیای هفت سال از آن غرض  
 مردم و امامت عام خلق توان داشت و خلق او را همین درین رسانیدند و آنستند و او را از برای  
 امام خود انتخاب کردند و چگونه مظلوم نباشد که کسی که اید و امامت او را حضرت حق خواست  
 از برای هفت سال آن مقرب فرموده باشد و دیگران از او بدایند و او را بکلیت رسانند پس جناب  
 شیخ طاب ثراه چون اینها را پسید دکن الذکر بجنابش خطاب نموده گفت که اینچه فرموده و دکن  
 وضوح است و خلفا و دیگران درین هنگام یکی از عقیدان که زانرا اهل الفاسم و برباد برد  
 دکن الذکر ایشانده بود بعد از تحصیل بخصت بیگم و داماد گفت ای شیخ من زکریا که هست  
 یا زکریا که بود که انت برضالان اجتماع نمایند و حال آنکه حضرت رسول الله فرموده اند که  
 اینک علی الصلوات بعضی جمع نمیشوند زانرا من زکریا که جناب شیخ رحمه الله که جواب فرمود که این  
 حدیث بسم و هر باطل و از روی تعبیر ایشانده است و بعد از آنکه این حدیث معارض  
 احادیث متفق علیهم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود سیر فی امتی علی الله  
 یسیر فی غیره و اقم او را و گوید بخود رسیده باشد که است من متفرق بخصه و دسه و فرمود  
 که حدیث که جناب شیخ مذکور باشد از آنکه من هر چه ازینست که یکی از ایشان رسیده است و  
 آنکه جناب شیخ چون این حدیث را مذکور و سلف فرمود که درین حدیث حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله و الهی است داده باشد زانرا که خود بعد از آنوقت ایشان اجتماع از برای خود  
 نیست بیکر و آنستند و امامت و غیرت بیکر بیکر گویند بر حصول اجتماع است و گویند که  
 امام از این فساد و سه فرقه و غیرت که گفتیم متفق علیهم و دیگر و مخالفان را باشد معارض  
 شوند واجب که کل جماعت متفق علیهم نمایند و حدیث مخالفه را ازین کنند و بعد در

[illegible]





نہیں خود مکر و سازد و شایع انجیل است خدا تعالیٰ یقیناً کریم است پس از تو خدا عالمی است و  
چهره بالکشت شود و بر میگردد بخا بر عقبها و خود جابر شیخ بعد از ابراهیم از فرزند کرام انقلاب  
ایشان را بر اعقاب عبارت از انجوع ایشانست بگویم که بر حق از نبوت حضرت رسول الله صلی الله  
علیه و آله و اولاد و نواد و دیگران که از اندام جمیع کثیر از این امت است که واقع شده باشند بعد از نبوت  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و علی مرتضیٰ بعد از ائمه اربعین علی و حسن و حسین و علی بن ابی طالب  
موسی صلی الله علیه و آله حقیقت پروردگار خود داشت و هر فرد از میان قوم خود خلق کرد و اید و انجیل  
چون انجیل است بر کوسالار داخل او خود داشته برستند که منبع هر دن منبع گشتند بلکه  
هر ایمان عاقل مستند بر عقل او جهت منبعی که او ایشان را از کوسالار بر حق میجوید چنانچه از سر  
از خدا عالمی قال بابت ایمان انهم استعصموا و کادوا یقتلوننی بر این که کشته اند و اقام و ادا  
و دیگر که چنانچه از نبوت کسیر عالمی گفت هر دن جو سر کوسالار را در حق بدستی که قوم سزا  
نعمت ساختند و نزد ملک بود که بکشتن جابر شیخ حضرت تعالیٰ بعد از ابراهیم و نواد  
که از جابر باشند بر امت حضرت موسی علیه السلام که پیغمبری بود او اول الخیم امتداد و در  
مان جوامع اویسب چند روز غیب که او کرد مخالفت کند و صی و خلق او را و سایر اهل  
خلق و وصی او بر چرخ دهد و چگونگی جابر باشد بر این است که بعد از وفات پیغمبر و ائمه  
مستند و وصی او باشند یا نه و کوسالار است شوند و رکن الدنیا گفت یا شیخ که میگوید باشد  
حق و دین باید روشن تر از این که گفتی که جابر شیخ طالب خواه فرموده ام که مخالفت او را نیز  
شدند بوجوب وجود امام و مع هذا میگویند که پیغمبری از الله علیه و آله از او دنیا داشته و کس  
بفرستاد و جانشین خود و شالاعت و امت از نبوت خود کسی را بر خود خلیفه ساختند پس بقدر  
و این ایمان میکنی که پیغمبر کی خلیفه خود ساخت باید که خلیفه ساختن امت

[illegible]



نوعی باشد و اینها را با نامهای دیگر حضرت الله تعالی از نبیست بلکه میگویند که اینها  
 قول باطل و اندیشه اعتبار ساطع است و بغیر صلوات الله علیه و الاوصاف خود با هر لقبی علیه  
 الصلوات والسلام که بگوید از حضرت قائم با ما باشد و مخصوص میشوند که ایشان هم در کتب خود این  
 نحوه از اینها حکایت علی بن محمد و غیره در کتب خود دارند و از هر عیبی که اینها را بگویند که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله خلیفه نبین نکرد و ابوبکر مخالف نبیگری کرده و خلیفه کرده و عیسی  
 و غیره و ابوبکر که در خلافت با نبی و در میان شش کس قرار داد چون کلام چهار شیخ با هم  
 در آن اختلاف است از جانب اینها که حضرت را از اینها که در کتب با شیخ بر اینها فخر  
 چیزی نیست بلکه آنکه ابوبکر را خلیفه میدانند و بر دیگران ترجیح میدهند چهار شیخ در  
 جواب فرمود که اینها بغیر صلوات الله علیه و الاوصاف خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح نموده است  
 غرض از اینها رجوع نمودن است بقول صحیح نبیست در اینها اتفاق خود هم در آن اختلاف کرده اند  
 بعضی میگویند بغیر صلوات الله علیه و الاوصاف نبیگری میکنند و بعضی میگویند امام است غرض از اینها رجوع  
 بغیر صلوات الله علیه و الاوصاف بر اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 و طالب ندانند و بگویند که ابوبکر را از اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 و بعضی روایت نموده اند که بغیر خلیفه فرموده اند که ابوبکر را امام فرموده اند پس اگر این  
 خبر صحیح میبود باید که اینها را از اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 و مقامات غیر خود میدادند و اینها چون میگویند که اینها را از اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 کان میرود که بواسطه اینها از برای خود و پس از این خود اینها را از اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 و اگر بدین معنی باشد و معنی اینها قول حضرت فاطمه علیها السلام را در باره ابوبکر و  
 نمودند و اینها از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حبیب علیها السلام و امیر المؤمنین علیه السلام

قول

قول میگویند و گفتند که ایشان از برای جرفه خویشها در میدانند که با آنکه متقاضی  
 میدهند و در وقت حضرت فاطمه علیها السلام بود و بغیر صلوات الله علیه و الاوصاف خود  
 حبیب بود پس هرگاه که با ابوبکر باشد ایشان از اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 المؤمنین و حبیب علیهم السلام از برای جرفه خویشها در میدانند که با آنکه متقاضی  
 حفصه جگر در صحیح باشد و حال آنکه خاندان خود روایت نموده اند که شهادت دختر خود  
 پدر قبول نیست و اینها گفتند که اینها در آن مقبول نیست حتی در ده و دهم و گذران  
 مادر که مردی با ایشان نباشد و اینها گفتند که اینها در آن مقبول نیست حتی در ده و دهم و گذران  
 گفته های مخالفین هر باطل است و مخالف است با واقع و حق و دیگر گفته های شیخ طایفه  
 امامان از جهت چیزی که آنکه که خلیفای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و آله  
 باشد که در آورده باشند چهار شیخ در حق خود او ملک امامت فرموده است از برای  
 حضرت الله تعالی و هر فرموده که حضرت الله تعالی فرموده است و خود است از برای حضرت رسول  
 و خصوصیت چهار شیخ در میان خودی هفتاد که غرض از اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 صفه مال حضرت فرموده و در دود و لجن و در ماه رمضان از فرموده و غیره از اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 در وقت عصر یک مرتبه واجب است از اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 فرموده پس چهار شیخ و اینها را از اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 السلام مثلا در عدد رکعات نماز چهار شیخ توان گفت که از جهت چیزی از هفتاد و یک است  
 و عدد آنکه مخلوق حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و آله توان گفت که از اینها که در کتب خود در وقت پیمایی بر دیگران ترجیح میدهند  
 چه را بدین و کتب نیست و دیگر آنکه چهار شیخ حضرت الله تعالی عدد رکعت و کیفیت نماز حضرت  
 مذکور را در کتب خود مذکور داشته و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و آله را







و حال آنکه حضرت رسول الله علیه و آله فرمود که بشنود و راست من آنچه در اینها می شود  
 و نقل او و اختلاف و چون در اینها دارد که در آن باشد و سبب حضرت الله تعالی بدار بود  
 غیر این است و چون با آنکه ما سبب نیست که آن را کسی می شود که مشهور و از هیچ  
 باشد و هیچ می شود و از امام نیست بگویند بود که این است و حضرت ج. یان باشد  
 که آنرا گفته اند و نقل اول نیست که امام رواندم غایب و از نظر اینها است و حال آنکه اینها  
 بسیار امام جهت امامت احکام و اعزاز و برین و اضافت و قلوب است و هرگاه با اینها  
 بوجود آورده نیست بر اینها با اینها که جناب شیخ نور الله میفرماید و جواب فرمود  
 که اینها با وجود امام از جهت نظام عالم است که اولاً الرما هم لما قاموا السواک و کذا  
 و لما انزلت السماء قطره و لا اخرجت الارض بصرک انما اقم اورا و کون بعدی الک امام  
 فی حقه و اینها بر اینها که انداخته اند و برین و فی اینها که است و برین و برین و برین  
 و کما فی خود و اینها شیخ و در الله از جهت تا اینها میفرماید و فرمود که حضرت الله تعالی عجب  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و اطاعت و عهده و فرمود که و ما کان الله لیخبرکم و انتم فیهم و حق  
 نیست این که الله تعالی علی اینها که اینها را و حال آنکه در میان اینها تا اینها که هرگاه حضرت  
 الله تعالی عذر بر نکند مادام که امام در میان ایشان است زیرا امام قائم مقام پیغمبر است و جمیع  
 امور مکرر و نبوت و نزول و وحی و تنفی علی اهل نقل است و آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 فرموده الخیر امان لاهل السماء و اذنهم الخیر امان لاهل الارض و ما یکرهون و اهل الارض امان  
 لاهل الارض فایده آنکه اهل اینها که اهل الارض ما یکرهون و دیگر فرموده و یقیناً اینها  
 بر اینها که ساعه لسان است یا اینها و روایت دیگر اینست که ما جناب باها که ما یکرهون و اهل الارض  
 راقم او را که یک منجه حدیث اول اینست که میفرماید سناها امان اهل اطاعتند بر هرگاه

سناها

سناها از ایشان بر طرف می شود بر سناها اهل اطاعتند بر هرگاه که میفرماید ایشان باشند و اهل بیت  
 امان اهل زمینند بر هرگاه که از ایشان می شود اهل بیت من و اهل بیت من و اهل بیت من و اهل بیت من  
 که او را الله باشد و بر این حدیث دوم اینست که اگر از زمین یا از عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 می شود و اهل بیت و روایت دوم اینست که اگر از زمین یا از عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 با اهل بیت و روایت دوم اینست که اگر از زمین یا از عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 الا و حضرتش را توان تر اینها که در اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت  
 اینست که اینها بر اینها که در اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت  
 مجلس او بود و قدم خود و خود و خود و خود و خود و خود و خود و خود و خود و خود  
 دیگر ملک کن الا که بر سر هر سلطنت قرار و خود جناب شیخ و اینها که در اینها که در اینها  
 مجلس عرض نموده که جناب شیخ از آن اینست که چون سر مبارک حضرت امام حسن علیه السلام  
 و التام را بر نبره کردند سوره الکافه الا و التام را بر نبره کردند سوره الکافه الا و التام را بر نبره کردند  
 اما از خواهم پرسید و در قریه یا نه صفیون جناب شیخ نوشته میفرماید و انحضرت سناها  
 جناب شیخ و جواب نوشت که اینها از آنکه میفرماید که از آن سر مبارک حضرت امام علیه  
 الصلوة والسلام مشبه که چند بار از سوره الکافه میخواند و اینها که از آن سر مبارک حضرت امام علیه  
 و مکرر بر این نیست بلکه اینها که میفرماید که از آن سر مبارک حضرت امام علیه  
 که در آن سخن کند جناب شیخ فرموده بعد از اینها که در آن سر مبارک حضرت امام علیه  
 و کذا و اینها که در آن سر مبارک حضرت امام علیه و کذا و اینها که در آن سر مبارک حضرت امام علیه  
 علیه السلام که میفرماید حضرت الله تعالی و امام سلطان و یکی از دو بیت و اهل بیت و عبادت  
 عمل میفرماید و بر این حدیث و بر این حدیث و بر این حدیث و بر این حدیث و بر این حدیث



در این و زبان بیاد کلام الهی بکناید بلکه انکار این و محقق انکار فضل حضرت رسالت است  
 و بی سبب ارم از کسی که او نماند صلوات بر او و انکار اینها بقی از کسی که ملائکه در عالم او کسب اند  
 و اسما آنها فضل چون باریده اند و جنتان با و از بلند فخر و ذایی بر او کرده اند و هر کس که از این  
 قسم انکار را با وجود حق و اطمینان کند پس انکار جمیع شرایع و معجزات رسول و جمیع امور دین  
 میتوان کرد بر این امور بنابر اینها و طریق با و سبب و معجزات آنها بدین حدیث پیوسته  
 و لیکن کفر در این اطمینان را هم او را گویند بوی آن که جناب شیخ با سنیها را آورده است که در این  
 در دو زیادت و ختم می یابیم و هفتاد و اینها از و تکلیف می یابند با دستهای ایشان و شهادت  
 میدهد در پیشگاه با اهل ایمان چه نزد کسی که کرده اند ایشان **صلی الله علیه و آله** و  
 خفق ایمان ابوطالب حق الله علیه را هم او را گویند که خواص کو را با طو را همان است که  
 ابوطالب حق الله علیه را وجود کمال سعی و کوشش او در اعانت و تقویت حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله در کتاب

در این و زبان بیاد کلام الهی بکناید بلکه انکار این و محقق انکار فضل حضرت رسالت است  
 و بی سبب ارم از کسی که او نماند صلوات بر او و انکار اینها بقی از کسی که ملائکه در عالم او کسب اند  
 و اسما آنها فضل چون باریده اند و جنتان با و از بلند فخر و ذایی بر او کرده اند و هر کس که از این  
 قسم انکار را با وجود حق و اطمینان کند پس انکار جمیع شرایع و معجزات رسول و جمیع امور دین  
 میتوان کرد بر این امور بنابر اینها و طریق با و سبب و معجزات آنها بدین حدیث پیوسته  
 و لیکن کفر در این اطمینان را هم او را گویند بوی آن که جناب شیخ با سنیها را آورده است که در این  
 در دو زیادت و ختم می یابیم و هفتاد و اینها از و تکلیف می یابند با دستهای ایشان و شهادت  
 میدهد در پیشگاه با اهل ایمان چه نزد کسی که کرده اند ایشان **صلی الله علیه و آله** و  
 خفق ایمان ابوطالب حق الله علیه را هم او را گویند که خواص کو را با طو را همان است که  
 ابوطالب حق الله علیه را وجود کمال سعی و کوشش او در اعانت و تقویت حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله در کتاب

مسئله که او پیش ازین سوال نموده چنانچه میفرمود که حرف بزم پس گفت بن کعبه نام که از پیش  
چرا داده کرده و داده خود را باین ظاهر کرده ان نام جواب گویم پس بن باو گفتم که من چیز نیکی  
از تو پرسیدم و بجز عینی حکم نمودم و صفت من ازین سوال بر هر کسی که میگوید ان باشد ظاهر  
پس همان سوال را بر او تکرار نمودم در جواب من گفت ان اختلاف است در رب و دلیل اطلاق است  
و هیچ عامل هم این تکرار پس من گفتم چه میشود که حضرت فاطمه علیها السلام انکار دعوی این  
کرده باشند و بر او از قرآن شاهد آورد فرمود که باشد چنانچه میگوید این هم روایت نموده اند  
هر چند اتفاق میان حضرت و ائمه شده باشد و این واجب نیست که باید ان اتفاق را  
واقع باشند تا اینکه ان امر چنانکه چنانچه بنویس باز ان دعوی و هم گفتی که هیچ عامل این  
نکر بر علی بن عیبه چون جواب مسکوت میگوید یا بنویس شمع ان ازین اشیاء و دیگر  
چند که بن من باینکه گفتم بنویس ان اعماد ندارم بلکه از بر مقدمه است چند که پیشتر گفته بود  
متابع که انبیا لکن اکنون با تو میگویم که آنچه بر صدف ابو بکر کرده دعوی که کلاه دارد و ک  
علیت علی السلام که فرمود چنانکه ان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت نکرد  
مگر انکه من او قسم دادم بنویس که او حدیثی از پیغمبر من روایت نموده و در ان حدیث فرمود  
پس ابو بکر در نزد علی اگر ائمن و صادق و عاقل بود و این را درین دعوی قسم میداد و  
صدیق را نمیکرد و او را در قسم نداده پس بر سر من امضا نمیداد و ازین که گفتم معلوم  
میکرد که آنچه را با ابو بکر نسبت میداد که انچه را بنویس خود ساخت فاسد  
یعنی باطل خدا بنویس بنور الله مبین و در جواب فرمود که انچه را تو بر او داده و او را بنویس  
که انچه را ان بگوید عیبه چنانکه بنویس که بنویس ان با ان است که ان صفت و ان با ان که ان  
بجای خود خواهد نمود که انرا انست که ان حضرت را بنویس که انچه را بر او بنویس نمودم بر ان صفت















شريك و در چنانچه باشد خصوصاً در باب الخطایه و دفعی كه بعضی است كه امامت را بشود وضع او  
 و كه در جوی از ذراته كان و مرده كان و كركه كه در بیان قابل خلافت هستند و او را ند و عباس  
 نام بنوعی علی بن ابی طالب علیه السلام را كه مذکور شد ساخت عیسی ازین امر و كركه و كركه كه كركه  
 او علی بن عبد الرحمن بن عوف كند او را بكنند و كه بنی یاسان طریقت كه علی بن الحسن و دوات  
 باشد و عبد الرحمن و ابن اسیر و دیگرید و بن خدا و رسول تفصیل دارد و از انجمن و از بنی  
 و از جمیع بنی هاشم و بنی آل حضرت الله تعالى و تقدس منزه فرموده بود منع كند بر این شیعی  
 بخوبی كه بنی هاشم و عباس و عظیم بنی بنی را افشا باشد از ان و انچه از علی و عباس كه  
 و شیعه و خلافت و شقاوت است بكن و قویان و نواختار و ادبی و انچه عظیم امیر المؤمنین  
 علیه السلام و عباس و اقتدا با ایشان و كه بنی ایشان را بر خود لازم میدان و حشمت بكن و انچه  
 غیر چون جناب شیخ اعلی الله تعالی مقامه باشد شیخ عباس گفته اللهم انك تعلم  
 عبادك فجامع فيه مختلفون بعضی با خدا ناید و حق كه بر خود لازم میدان و بنی هاشم كه  
 چیزی كه ایشان در آن چیز خلافت میورند و بعد از خلافت این امر و دیگر چیز و گفت  
 و هم در فضول است و قدس است و انچه سطور است كه در حق ان و انچه جناب شیخ طایب را  
 بگویند و شریف را زانی فرمود و در مسجد كوفه جمع كند و كند و ایشان بیا صد هر سید  
 خلد و جناب ایشان از جهت استقامت و حشمت نمودند و در میان انچه بعضی زیدی مدعی بودند  
 پس بكن از ایشان از جهت قناعت و انچه بنی شیخ جناب شیخ خطاب بنو كند و گفت و بنی دلیل  
 انچه از امامت زیدیه بكن جناب شیخ و حشمت و در چنانچه فرمود و توطن باطنی بنی بنی كند  
 و دیگر و كركه من انچه از امامت زیدیه بنی علی بن الحسن علیه السلام و غلام بكن و در  
 امامت زیدیه بنی بكن و كركه من انچه از امامت زیدیه بنی علی بن الحسن علیه السلام و غلام بكن و در

زیدی مذهب كند و امامت زیدیه و حشمت كه بكن و حشمت بنی از حشمت زیدی  
 نو كند و بنی شیخ فرمود من و امامت زیدیه بنی حشمت و بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 زیدی و بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 و از جهت عصب و عشق و اظهار حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 قول حضرت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 ایشان سالم ماند **فصل پنجم** در ذكر احوال و جناب سید اجل انبیا و حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 سید بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 بكن انچه از انچه بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 امام حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 و ما اكبر و حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 هم دلیل است كه مذهب ایشان مذهب حضرت امام حشمت علیه السلام است و انچه اهل  
 سنت انچه از انچه بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 انچه از انچه بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 چنانچه از انچه بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 ملا سعد الدین نقاش را از انچه از انچه بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 مناسب مقام گفته و اعتراف نموده كه مذهب شیعه را از انچه بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت  
 سوال دهم انچه اهل سنت و جماعت هم مدعی اند كه مذهب ایشان مذهب امام حشمت  
 زیدیه بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت بنی حشمت

نویس





بچهار اربعه در پیرون نیست بخلاف آنکه در کتب کلامیه در غایت صحیح و زیاده است  
 اینقول را از کلام امام علیه السلام اصلان هم عنوان کرده بیک کلام امام علیه السلام صحیح  
 برخلاف آنکه باندیکو یقین می یابیم که اینقول خلاف است و اکثر عظامها که ابوحنیفه و شافعی  
 و اشاعه ایشان با علوی شیعه کرده اند ازین یقین است که منشاء این بر قیاس و استنباط و قیاس است  
 است و کلام امام علیه السلام و احادیث ایشان برخلاف آنکه اندازد در صورتی که از سخن ایشان  
 اینچنین از مناسبت سخن در اصل معلوم میشود و بر یقین خطا باشد و استنباط از حدیث  
 آنکه احادیث شیعه در دلیل مدعی اینند که مذهب ایشان حق و مذهب دیگران باطل است  
 سید فرموده اند بدلیل آنکه مذهب ایشان مذهب اهل بیت علیهم السلام است و کلام علیه  
 و نقل کرده که در کتب معتبره مذکور است بر عین ایشان و اینست بر هرگاه ایشان اعموم بنا  
 و مذهب شیعه از اشاعه مذهب ایشان باشد و شیعه چون بگویند و دیگر بدلیل آنکه در کتب  
 معتبره فریقین مذکور است که پیغمبر علی الله فرمود فرمود این ثلاث یک کلام ما ان تمسکتم بربکم  
 تضلوا و بعد از کلمات و عزیزی اهل بیت علیهم السلام بر سر می گیرند و اگر از شما در میان شما چیزی  
 که اگر چنان در زمین بان هر ایزد هر کس که نشوید یکی کلمات الله تعالی و دیگر عزیزی و اهل  
 بیت مشد بر حضرت رسول الله ص است خود را بنیاد فرای و عزیزی خود را در عزیزی  
 اند و صحت فرموده و هیچ دلیل از عقول و نقل می یابند ابوحنیفه کوفی و شافعی و مالک  
 و احمد حنبل و لاک اندازد بر مذهب شیعه که در مذهب مباحث عزیزی نموده اند و بگویند  
 و فرقه تابع ایشان باشند و مذهب دیگران باطل و فرقه مالک ایشان باشند و امام اوزاعی  
 گویند که هر جناب پسند اهل الله مقام در مقام انحصار نموده که در حقیقت مذهب شیعه همان  
 بدلیل آنکه انموده و الا در کتب حقیقت مذهب شیعه از اشاعه شیعه رفع الله تعالی و بچشم ان باشد و احادیث

که در اند

که در اند بر وجوب تبعیت از اشاعه صلوات الله علیهم و در کتب مخالف و موافق مذکور  
 که مذهب و مذهب و مذهب از ان بسیار و کتب فواید اصولیه الشریعیه مذکور است و از ان  
 که تعداد توان نمود و دیگران که می گویند بر ظاهر و صریح است که از اشاعه صلوات الله علیهم  
 که نول و نقل ایشان معقول هیچ فرقه اسلامیه است و هیچ فرقه در قولی از نقل خطیه ایشان نیست  
 ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل و مذهب بنوده اند و هیچ کس از اهل اسلام ایشان را حقیقت  
 یا شافعی یا مالک یا حنبل گفته نکرده ایشان صلوات الله علیهم مذهب بنوده اند و هیچ کس از اهل اسلام ایشان را حقیقت  
 بودند و مذهب که ایشان را بان مذهب بنوده اند و مناسب ایشان باشد نیست مگر در بعضی  
 رسول الله ص علیه و آله پس سید که مذهب شیعه از ان اشاعه صلوات الله علیهم و در کتب مخالف و موافق مذکور  
 رسول الله ص علیه و آله و مذهب شیعه که ماحوذ از ان اشاعه صلوات الله علیهم است مذهب  
 حضرت رسول الله ص علیه و آله و مذهب شیعه که ماحوذ از ان اشاعه صلوات الله علیهم است مذهب  
 ایشانند الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا لنکذبن ان هذا ان الله سئل ان یخبر انیک  
 هدی از ان اشاعه صلوات الله علیهم السلام مذهب جدوده با هر ایشان در مذهب بنوده اند  
 اگر چه مذهب مذهب است از ان که در جهت مذهب بنوده اند و حضرت امام جعفر علی السلام نیستند  
 جناب سید طالب بن و در جواب فرمودند که مذهب ایشان علم السلام یک مذهب است از ان که  
 چون بعضی از ایشان صلوات الله علیهم که در مذهب بنوده اند و اسطر فال اهل حق صلوات  
 و بعضی از جهت حقیر و خوف اعدا بنافذند و بنواشتند که تفصیل مذهب بنوده اند و انکار  
 بریم تعظیم کنند و معظم و قایم و حوادث مکتوبات ایشان و می نمایند بلکه بعضی کتب از ان نقل  
 از جناب ایشان را بان توانستند و در این جهت این مذهب بنوام ایشان از ان بنایان حضرت  
 امام جعفر علیهم السلام چون در زمان منصور عباسی بودند در زمان ایشان از ان خوف

خوت کرده و نماز بخوابیده بود بلکه ندای عباس بن و باطل شیعه بود و آنکه این شیعه  
 حضرت امام جعفر علیه السلام را علم و دانش و حکمت و انوار و احادیث مردم بخوابیدند  
 تفاسیل احکام را باین شیعه مضبوط نمودند و مدون میساختند و اجرم مذهب تمام ممالک  
 اختراش می نمودند و بعضی در این شیعه مذکور است که در کوفه و بغداد و زیاده بر هفتاد و یک سال  
 حدیث حضرت یوزده اند **صلی الله علیه و آله** در ذکر مجلسی از مناظره فیما بین الحقیقین و قدی  
 المتکلمین الشیخ محمد بن علی بن ابراهیم بن جعفر بن محمد طایفه و در مشهد مقدس علی سائده  
 السلام با یکی از فضلاء اهل آن شهر که از اهل هرات فیصله از راه بود که با جناب شیخ در تحقیق  
 حقیقت هراتی مناظره می نمود و در مجلس جناب شیخ با اهل هراتی مناظره واقع شد  
 جناب شیخ بعد از آنکه اسامی آن خاص خود و صوت و مناظره کنند با سائل مناظره را باز  
 بیان فرموده اند و بعد از آنکه در مناظره گفتند و از زبان او می شنیدیم که  
 و قدس سره بیان آن واقعه چنین است که در سال هشتصد و هشتاد و هشت جناب شیخ جز  
 زیارت حضرت امام جعفر بن محمد بن موسی الوضائیل الله و سلام علیهما می نمودند  
 در زیارت و در خواندن یکی از اعداد عظام و ضوی که حضرت شایسته حضرت موسی می کشید  
 نزول می یافت و جناب شیخ چون در مجلس علم و عقل از آن گشتن می نمودند و ترقی جناب شیخ را  
 مغتنم دانسته ابواب لطافت از آن هر چه بود و حیاتی که داده می دادند و چون صحبت فضیلت  
 و تحقیق و ترقی جناب شیخ عالم گیر شده بود و فضلاء مدینه هرات و زاد و غیر علم جانشین را  
 نمونه بوده آنرا چون این شیعه بعد از سال خبر قدوم جناب شیخ بشنید مقدس سره بیان می رسد یکی  
 از فضلاء و اعیان که در آن زمان از آن اشراف می نمودند و از آن فضلاء که می شنیدند و از آنکه با جناب  
 شیخ در تحقیق مذکور مناظره می نمود و یکی از دو نفر که جناب شیخ با ایشان صحبت می نمودند

۵۱

استماع

خال

خال خال هر که بجهت تحصیل علم اهل بیت رفت و رفته از راه آمد و بعد از آنکه این شیعه  
 که خبر اهل بیت رسید که یکی از فضلاء عرب که در این علم از آن اشراف می نمودند و از آنکه با جناب  
 شیخ در تحقیق مذکور مناظره می نمود و یکی از دو نفر که جناب شیخ با ایشان صحبت می نمودند  
 که در هرات عبادت داشت و در آن شهر علم می نمود و در آن شهر علم می نمود و در آن شهر علم می نمود  
 نفر و غیر ذلک سرآمد و سنی مذهب است و پس از آنکه اهل هرات عبادت داشت و در آن شهر علم می نمود  
 دست غلام دارد و از آن جوان شنید که شیخ عرب می شنید که اهل هرات عبادت داشت و در آن شهر علم می نمود  
 السلام و عبادت با شیخ عرب می شنید که اهل هرات عبادت داشت و در آن شهر علم می نمود  
 میرزا جناب سید حسن می نمودند که چون انفاض با او می نمودند که صاحب است که او نیز عبادت  
 ما فرمود و بعد از آنکه با او می نمودند و انفاض با او می نمودند که صاحب است که او نیز عبادت  
 و آنکه از جناب شیخ در هرات فرمود که یوسفی ثانی با او عبادت می نمود و این مبدل که چون  
 غالب شود و چون ملا می نمود و بعد از آنکه در آن شهر علم می نمود و در آن شهر علم می نمود  
 قام عبادت خود و در آنکه ابوالعباس و مودت بر روی انکشاف و در آن شهر علم می نمود و در آن شهر علم می نمود  
 که اکثر علم و اسادات و اشراف می نمودند و در آن مجلس می نمودند و در آن مجلس علم می نمود و در آن مجلس علم می نمود  
 شیخ طایفه را با فضلاء می واقع شد و در آن مجلس جناب شیخ با آن فضلاء مناظره و در آن مجلس علم می نمود و در آن مجلس علم می نمود  
 مجلسی از آن در آن روز که در آن مجلس اسادات و اشراف واقع گردید و صوتی از مناظره  
 اینست که چون از آن هراتی در آن مجلس مجلس جناب شیخ نشست بعد از آنکه از آن هراتی  
 جناب شیخ پرسید که نام تو چیست جناب شیخ فرمود نام من محمد است و از آن هراتی گفت از کدام بودی  
 عربی جناب شیخ پرسید که از کدام بودی و از آن هراتی گفت از آن هراتی که در آن شهر علم می نمود و در آن شهر علم می نمود









و امرت له و اخرت بشرا ایمان و توحید الودا حضرت الله تعالى میداند لکن در بعضی تفاسیر گفته اند  
که انرا که از او گفته اند و کلام ایشان است بطریق و معنای عبادت و عبادت معنی اینست که  
الله متعالی در بعضی اشیاء در بعضی اشیاء و عبادت من و تو مکن از عبادت من و تو مکن  
صلوات و توحید باقی است که مقرر با اینها باشد که الله متعالی در بعضی اشیاء و عبادت من و تو مکن  
باینکه که گویند ایمان آوردیم و ایمان از او بود و حق تعالی در بعضی اشیاء و عبادت من و تو مکن  
شیخ طایب له چون از بعضی از ائمه و صلوات الله علیه بر وی وارد شود گفت که شما  
هم چون بنی غیر هستید که از بعضی خلق کرده اند و اینها را شما بنی خود می دانید و از  
قیامت بی خبری از بعضی خلق کرده اند و عبادت من و تو مکن از بعضی خلق کرده اند و عبادت من و تو مکن  
چون خلاف از او خود میدانستند چون خود شیخ علی از بعضی اشیاء و عبادت من و تو مکن  
روای خطاب خود و در بیان اینها که گفتند که در بعضی از اینها و در بعضی از اینها و در بعضی از اینها  
هم از بعضی از اینها و در بعضی از اینها و در بعضی از اینها و در بعضی از اینها و در بعضی از اینها  
ان امر از بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها  
مشهور است که سعد بن عقیله در روزی که با بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها  
گفت یکدیگر سعد بن عقیله را گفت که از بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها  
حدیث خصوص اصحابی که کمال و تقوی و عدالت ایشان حاصل است که در بعضی از اینها و از بعضی از اینها  
چون غیر بنی خود و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها  
منبر رفتند و ابوبکر را سر نشاندند تا بعد از آنکه ابوبکر را از منبر بر داشتند چون خواب داشت  
که بایان ابوبکر بر سر عیادت رفت ای کعب که از بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها  
و دست او را گرفت از بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها و از بعضی از اینها

[illegible]







و اگر کسی داخل هر زمان احوال و احوال باشد پیش از آنکه داخل آن امام بگوید مردن او را  
چاهلیست چون سخن را بخار سپید ملا هر چه می خوانم ستره منقطع کردید اما چیزی  
که گفتن این بود که جناب شیخ گفت من و بود بین زمان و امام نداشتم یک نام جناب  
شیخ فرمود که حاشا من و تو یک نام باشیم بلکه مرا امامی هست درین زمان که حضرت  
شناخته ام بدلیل و اعتقاد با ما می دانم او را در همان پیش و تو یک نام نیستیم ملاک  
من و تو وجود یک نام باشیم و حال آنکه امامی که خواستار امامت او دارم هرگز او را  
ندیده و مکان او را ندانم و در بین خود او و منقطع نمیکردی و فدا می نمودی و خدای تعالی  
جناب شیخ رحمه الله در جواب او فرمود که حدیث منضم اینست که هر که بخواهد او را نداند  
یا اختصای او را نگیرد یا او را نداند پسند بلکه منضم و جواب سرفراست و من مجد الله تعالی  
معرفت حضرت را حاصل کرده ام و از فاطمه بر من فایم کرد بلکه او موجود است و امامت  
باوضوح گشته و واجب است تقبالت و پس است امید بدانم که حضرت ظاهر گردد و من صریح  
است بدانم که در کتب و اخبار حدیث شما نقل است هر آنکه کرم حاصل کرده ام زبانی  
بسیار صلی الله علیه و آله فرموده و من لم یعرف امام زمانه فاضل هر چه گفت شنیده آم  
که درین کتب دعوی امامت میکنند و من می بینم که مردم با بخا و بجا امامت او و دعوی او  
با خبر نیستم و با و بگویم جناب شیخ اعلی الله مقامه فرمود بی تو درین نام امام نداری و انما  
جاء به و دیگر آنکه او نیز مدعی است و از اهل سنت نیست و بی گناه و ادبانی بی باری که در آن  
مدعی خود کنی زیرا اهل سنت قایل نیستند باینکه در هر زمان امامی باشد و خود امام را  
در هر زمان احوال و احوال و آنچه دانستند هر چه می خوانم ستره منقطع کردید اما چیزی  
حضرت عجل ان خود در طعام فارغ شدند و منفرقت شد که هر چند خود را و حلیت

[illegible]





گہرائی

[illegible]





[illegible]





اراده نموده با او ای که در علم از برای خود اصطلاح و اختراع نموده اند آنرا نیز از او گرفته ما را  
عرب بان ادبانه را یعنی بشیم و چون بیک شیخ بان حاکم بنامند ما را با عامل بشیم و اگر او را خواست  
قبول نداییم که طایفه عرب بان ادبانه خود بیانشند بلکه آن از عرب بعرب و سبک و زیاده است  
بلطف عرب امده و ایشان بان ادبانه خود زیاده را صاحب فرموده با آنکه عرب با صاحب فرموده اند  
و شیخ با علم از عرب اخذ نموده و چون شیخ بنی که میفرمود بان ادبانه عرب را بشود ادب و صفت  
عربی را آنکه ایشان را داده باشد و گویند ایشان را ندیده و ایشان صحت نداشته و ادب و روان  
گفته خود ایشان را گفته و بخاطر این ازین قول او سر نشد که نزد جناب شیخ را بر  
باو توجه گفته گفت تلف از بعضی عرب است بلکه بیشتر از غیر عرب چون بنی اندلس و کوفه  
موصوفند بلفظ ادب چنانچه قول شیخ نمیچینند زیرا از ادب این معنی افتاد در اختلاف و طایع  
و انچه از ادب بان عرب صاحب و امام شد که خود اعتراف نموده هر دو بار یکی بر آن سر گرفته  
گفت آنرا وصف بدلی به صاحب من ایشان را بغلاف جناب شیخ فرمودند انچه اوست و نیز ملاکت  
اول چنانکه در این لفظ از ادب چنانکه جناب شیخ فرموده از ادب ادبیت بلکه گفته ملا  
گفت دلیل بر این که این است جناب شیخ فرموده زیرا این نام است و نام به غیر که  
بدلیل قول حضرت رسول الله که فرمود که علی است که جناب است که مراد است که است و که  
که مراد است که جناب است که حضرت الله تعالی است که گفته که باشد و کسی که حضرت الله تعالی را  
سب کند حضرت الله تعالی را بود و ملاکت و فرموده و انکه چون جناب است کدام که از این  
تواند سب ملای هر دو دیگر بار همان شیخ را داده نموده گفت که عیبر از نام ادب چنان  
شیخ فرمود و کلام عرب را بنده ای تا آنکه بدین نام بودن این لفظ را در کتب غیر مذکور است  
که این لفظ در نام است ملای هر دو گفتش و کسی که در علم با این بنامند از ادب که حکم  
بهر

که جناب شیخ میگوید و او را که میگوید با یک سب و ادب است که چون این لفظ را بشود سب و ملا  
دان ناظر غایت یک سب که سال باید که ذکر کنیم تا محال نیست از برای آن سب که در کتب ادب  
مذکور است از برای آن نام بنامند بعد از ادب باید که بگویند نام است جناب شیخ اعلی الله  
مقامه فرمود و آن نام است که من این لفظ را ندیده ام و بدان نام خود نام بلکه الحالی است  
لفظ را در نام ام اگر کان فرموده از من این است بدان من کان باطل است که فرموده که سب سال سب  
بست سب است که این لفظ را ندیده ام که از این مراد است به غیر حق الله علیه و الا سب و ملا  
نظر کرده ام و باره ام و ناظر این نموده ام و چون این از برای آن هم بنامند و سب سال سب  
برین ثابت که بدو که از نام است و چون بهر آن برین ثابت که بدو که از نام است و سب  
این لفظ حکم که در کتب مذکور است که م و ل و ک الله که باو هم در این لفظ ظاهر است و نوم چنانکه  
که از برای آن محال نیست که سب سال و مقدمه شد و هر چه از برای آن ذکر کردیم از این  
نام بدلیل ظاهر که هیچ کس از این شیخ نیست لکن بنام خود بنام خود چون بنام بنام  
سب ملای هر دو بار دیگر ساکت که در سب و سب سال و سب سال و سب سال  
گفته و بخوانند و از آن مکان بیرون رفتند که با او افتاد و ملاکت و سب  
در ذکر محال است من ناظر جناب شیخ بن الجهور اعلی الله و جناب ملای هر دو چنانچه  
شیخ در سال بیان فرموده و ان این که در وجه جناب شیخ طایفه با سب و ملا  
نسبت صحیح میداشند و از این نام ملای هر دو در ملاکت دید که محال نیست  
جناب شیخ خطاب نموده گفت امر و خود بجلو نیست و کسی غیر نیست چنانکه  
گفت که کم در بعضی مطالب جناب شیخ اعلی الله مقامه فرمودند و چون خواستند  
نام ملاکت بنام که از برای من باقی خلیفه و امیر سازی که ایشان بهر صفت و بهر رویه









باب اول گفت و ازین هجده مرتبه را از سائید بهشت بویکی را برایشان لازم ساخت و اولاده خویش  
خان حضرت فاطمه علیها السلام کرد و بعد از آنکه امیر المؤمنین <sup>ع</sup> و بعضی از بزرگانم احتیاج ادا  
بهشت بویکی بودند حضرت فاطمه علیها السلام را بدرجاء فرستاد بختی که چندی که در راه داشت  
ساخته کرد و غنای غلامش بفرموده او حضرت را بهار بانه چنان ذکر ایشان و سجده کردن  
و روضی که فائز ظاهر بود و غیر اینها افعال شیعه و سکر انصاف کرد که یک در یک فرستاد  
و مذکور داشته ملازمی بود گفت ایستاد که ذکر کرده و در دیان و طریقی او اقم کرد که بر غیر شما  
حجت نیست جناب شیخ اعلی الله مقامه فرمود که حجت اوست مذکور و عیال او و فرقی و موافق بر احد  
مکی و غیرها از عیال او نقل نموده اند و حدیث منع شده در کتب الشیعه و اشیاء مشهوره و معتبره  
اما حدیث امرای حضرت فاطمه علیها السلام و در بعضی از ذمه و سقوط چنین و زدن تا از اینجهت  
مثلا داده سوختن و امانی و بیایستاده جناب شیخ طایفه بعد از تبیین افعال شیعه و جلفه و  
شرع بزرگواران قیام طایفه سیم نموده فرمود که تا طایفه سیم با آنکه افعال شیعه و متفق علیه فرستاد  
و احتیاج بفرستادن بعضی از افراد از برای قیام و سکونت و میانه می آنکه عیال او و فرقی و موافق بر احد  
سوخت و ابود و غفار بر اگر چه رسول الله صلی الله علیه و آله بود از مدینه اخراج نموده و بزرگوار  
و حکم بر عیال او که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از مدینه رانده بود او رفته و فرقه خود را که امشد  
و فرقه اش را و ابا و اگر داشت و باو هم آگذا نموده و طعن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را از مدینه  
اخراج حکم بر عیال او نمود و ابا و اگر داشت که امشد با وجودی که فرستاد ایشان بر او ظاهر بود  
و بعد از آنکه مسلمانان اتفاق نمودند بکشتن او و عیال او و در میان خانه و اطفال و عیال  
او و کشتن و کشته انکار ایشان نمودند و در بیان بدعت افعال شیعه و از برای نبیست و مع هذا  
المؤمنین و مدینه خانه بود و کشتن او و اطفال و عیال او و بزرگوار و کشتن او و اطفال و عیال او

بانی

باب اول که حضرت ابراهیم و ذریه او واقع اند و کشتن او و اطفال و عیال او و بزرگوار و کشتن او  
از وجهی نباشد البتة که او صلی الله علیه و آله و سلم را کشتن او و اطفال و عیال او و بزرگوار و کشتن او  
و بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد و بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد  
غیر جمیع و غیر جمیع است اما اولی بر سطر آنکه در اوقات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تابع  
بیار داشت و بعد از آنکه حضرت فرستاد و بعد از آنکه حضرت فرستاد و بعد از آنکه حضرت فرستاد  
شاید که بزرگوار و اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او  
بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد و بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد  
کشتن او و اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او  
اما انانیت آنکه بعد از کشتن او و اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او  
که حضرت فرستاد و بعد از آنکه حضرت فرستاد و بعد از آنکه حضرت فرستاد  
و اگر چه ستمکاران و اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او  
نبش تا آنکه طریقه و حال ایشان بر تو واضح کرد که ایشان چون بوده اند و چون حال ایشان واضح  
که بعد از آنکه ستمکاران و اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او  
و در میان اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او و بزرگوار و اطفال و عیال او  
چنین است که میگویند بسبب اعتقاد ایشان که جناب شیخ طایفه فرموده بودی میگویند  
در باب کائنات که حضرت از ایشان کرده و سبب کائنات حضرت فرموده بودی که از ایشان  
و چون او را عیب نموده و شکایت حضرت او از ایشان از جهت عیال او و اطفال او و بزرگوار او  
و امانت ایشان باطل مگرداند و بر ما سبب نبش با بر المؤمنین صلوات الله علیه که ظلم نماید  
شهادت کند از کسی که حضرت فرستاد که نبش ملاقه و کشته در کجاست که ستمکاران

از ایشان شکایت نموده چنانچه شیخ فرمود که شکایت از ایشان در کتب فرقه بر مسموم و در اشعار  
نمادگار است و بعد از آنکه سید و هوشین خطبه شفقیه که در هیچ ایامی مذکور است از برای ایشان  
نویسید که حضرت پیغمبر از ایشان شکایت نموده ملاکات من از ایشان است که چنانچه شیخ فرمود  
بجمله کلامی که این نویسنده ملاکات خطبه شیخ فرمود که سید رضی رضی الله عنه با سید خود از این  
عبارت و اب خود که در کتب و در سید جامع کوفه را صبر المؤمنین را میوم کرد که خلافت و تقدیم آن  
که حضرت نفع فرمود که بیان آمدن حضرت فرمود و الله الله فقد تمکینا این کلام را هم آورد  
که در بعضی از کتب که در پیش پیران خطبه را بر نیافته و چنانچه شیخ طایفه فرمود  
که تمام خطبه را بر او خواندیم و بر ملاهی و کتب کئی از اصحاب ائمه ائمه و از آن فرمود که است  
خطبه از آن حضرت کلامی که از آن جمله این است که بعد از شیخ نوشتن بر هیچ ایامی شیخ این  
خطبه فرمود و گفت که میگوید این خطبه از صبر المؤمنین عبارت و کلام سید رضی است و این  
خطبه است و بر کلام سید خود یعنی سید رضی خواند و در این سید و دیگر کتب که در کتب  
ما از اصحاب معتبره این خطبه را از صبر المؤمنین و اب خود آورد و در کتب خود مسموم را خطبه  
بیش از آنکه سید رضی فرمود و این را بر این صبر المؤمنین خطبه نموده و معترض شده که این  
خطبه کلام حضرت است و حال آنکه از آن حدیث که در کتب خود است که از آن حضرت است که چون ایشان  
خلافتی که در کتب خود از ایشان شکایت نموده بواسطه اینکه حضرت شیخ طایفه و حال آنکه  
رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان اجور فرمود پس بلیغ حضرت از آنکه ایشان را دعوت  
ایشان از افضل و احسن عده نموده خلافت را که مرکب شد که در فضل مساوی و فرمود و در این  
طرف مذکور می توانست شد و صحیح است که این حضرت از ایشان شکایت کنند از این جهت که از آن بزرگوار  
جود و ظلم حضرت فرموده باشند و شکایت حضرت از ایشان از جهت جود و ظلم ایشان باشد و چون

این ایام شکایت حضرت با این خود پیغمبر نموده علی و شیعه با و آخر این نموده که حضرت از آن  
حضرت ایشان را نسبت داده باشند و از فعل ایشان از آن حضرت غایت نامه و از این جهت که چنانچه  
انصاف رسول الله صلی الله علیه و آله را و میراث مانده بوده ایشان را بلخیر بر خود سرزنش  
فرموده و دیگر معترض گفته این ایام که عدل ایشان از اولی این جهت معطل بود  
از جهت معطلی که از جهت معطل بود لازم بود که شکایت و ظلم حضرت شیخ باشد و اگر  
عدل ایشان از اولی این جهت معطل بود لازم و آید که ایشان از آن حضرت استظهار و  
عدل نموده باشند بر این خود پیغمبر صحیح نباشد و یکی از این که در کتب لازم و آید با طاعت  
با ایشان که خود حضرت را عصبه فرمود و بر او جود و ظلم کرده باشند با طاعت و حضرت لازم و آید  
که شکایت و ظلم نموده از آنکه که با وجود و ظلم نموده و هم از آن که در کتب این ایام  
با وجود و عفو و تدفیر که داشته باشد و در مثل امانت جاهل بوده یا جاهل بوده زیرا امانت  
و بیعت در یک مرتبه نباشد در مرتبه حاکم چنانچه بیعت مشروط است و بیعت حضرت  
الله تعالی و هر کس که حضرت الله تعالی از جهت قابلیت و عصمت او از جهت نبوت تعین  
فرموده باشند و این بیعت بر خود بسته خود را در این مقام بداند و کلام و مستحق عقاب و عقاب  
دایمی نباشد هم چنین که از جهت قابلیت ذات و عصمت حضرت الله تعالی او را از جهت دایمی  
تعین فرموده باشند و این را خود بسته دعوی امانت کند و اگر از اینها مؤمنان بلکه  
مسلمانان بدید باشند و مستحق عقاب الهم دایمی سرمدیک بر خلاف آنکه این ایام محمد صلی  
خلافت خلافت باشد و جایز دانستن امامت و ابنا از این جهت که که بگوید نبوت سید  
کذاب و شجاع و هر کس که دعوی نبوت نموده از این خود بسته باشند جایز است و ظلم و  
واقع شده که چنانچه این قول نامعقول و مخالف واقع و اصول و بر اینست هم چنین قول او



در باب امانت اجلاست و در وجه نمودن او شکایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
و ما در کتابهای اصولیه و فقهیه و در مقام ابطال قول تفصیل شاعت است و بقول ابوجعفر  
السطر واضح میسر است این که اگر خواهی بگویم جمیع مایه تا مستفید شوی و بدانکه این قول  
تصحیف ابوجعفر علی بن ابی طالب حاصل کلام است که چون جناب شیخ بر این سخن جو علی بن ابی طالب قول این  
ابو الحسن پیدا در توضیح خطبه شریف بر روی این در فرمود هر کس که ما قبول نداریم که این  
ابو الحسن بدان صاحب مایه باشد بلکه او شیعه و از اصحاب ائمه است جناب شیخ طایفه فرمود  
که این قول قول لایق دارد باینکه در اطلاع بر احوال رجال بوده باشد زیرا این قول در حدیث  
و از ائمه مشهور و معروف است و از شیخ معتزله و از شیخ ارباب است و کسی را در حدیثی  
بود که او شک نیست و او را نصایف هست که در اینها اندک خود را اظهار کرده و توضیح بگوید  
ملا و هر وقت که این شیخ البلاغ را درین باب جناب شیخ شیخ البلاغ تحصیل نموده که در حدیث  
با خطبه بگوید و مطالبی را که گفته که این اندک خود را از اعتقاد شیخ نقل می کند  
مستقیم بگوید اینها که مذکور است جناب شیخ و در حدیثی که با جمیع ائمه است و در مقام مکان  
ملا و هر وقت که جناب شیخ که در این اعتقاد است بفرمودن از شیخ و اینها که در حدیث  
علامه مختصی و سعد الدین قناری و سمرقندی و اصفهانی و غیر ایشان از علمای و مدرّسین  
که مصنفان ایشان عالم گیر شده و که جایز است که ایشان همگی در ضلالت باشند و اینها که در حدیث  
و برهان فاضل اند باشند بر حقیقت مذکور خود چگونه در مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور  
سه خلیفه و حقیقت خلافت ایشان که معتقد می کنند و من از نصایف ایشان از علمای و مدرّسین  
پس از اینها و اعتقاد ایشان بر عقیده که من از اعتقاد بصدق و علالت ایشان دارم و چون من  
استفاده علم از ایشان کرده باشم نمی توانم بگویم که از طریق و مذکور ایشان از علمای و مدرّسین  
و مذکور

و مذکور است که در اختیار غایب که او را غایب است و اعتقاد بصدق و علالت او ندارم و علم او را  
عبدالمجید جناب شیخ طایفه که در جواب فرموده باینکه گفتی تو عقیده ایشان را از طریق ایشان  
پس و در حدیث که حضرت الله تعالی جلّ جلاله و تعالی استلال سلطنت و فرموده که در حدیث  
و مذکور خود را بر همان بدانند جناب شیخ فرموده که ما نویسنده این حدیث را از طریق ایشان از علمای و مدرّسین  
که من صدقین و دیگر فرموده که این حدیث را از طریق ایشان از علمای و مدرّسین را من صدقین و دیگر فرموده که این حدیث را  
اول اینست که فرموده که بگویند که بیا و بید کتاب که پیش ازین کتاب آمده باشد یا بیا و بید  
علاهی از این کتاب پیش از این حدیث که بیا و بید کتاب که پیش ازین کتاب آمده باشد یا بیا و بید  
نظر کنید و بدانید که چه عجایب و غرایب است در ائمه و از این جناب شیخ رحمه الله جوت  
این و دایره از این حدیث و جواب نظر و استدلال بر روی خود فرموده که من از این حدیث که  
الله تعالی را بر این فرموده عدول نموده و بتقلید و عامی که ما علم از این حدیث که  
فرموده که جناب شیخ از حدیث حکایت فرموده که گفتند از آنجا که ما علم از این حدیث که  
مقتدران و دیگر فرموده از این حدیث که گفتند از آنجا که ما علم از این حدیث که  
از این باب را من صدقین و دیگر فرموده که این حدیث را از طریق ایشان از علمای و مدرّسین  
پس از اینها و اعتقاد ایشان بر عقیده که من از اعتقاد بصدق و علالت ایشان دارم و چون من  
استفاده علم از ایشان کرده باشم نمی توانم بگویم که از طریق و مذکور ایشان از علمای و مدرّسین  
و مذکور

و مذکور











هر روز گفت بل چنین است که هر سبب نام بر خود بلکه جزو سبب خود خدای شیخ را فرمود که الله  
 که اعتراف نمودی به جزو سبب بودن عمر این رفایح را و جزو سبب نیز سبب نیز تا این سبب  
 بدان میسر نیست هر روزی که از این قول خود و سبب که بداند اورد و گوید که خدای شیخ علی  
 مقام ان سبب بودن او یک روز رفایح ساکن شد و سببیت و ابعین ملک از جهت اینکه  
 آن چه خلاف عمر و سببیت او شد تعیین او و غایت خلاف آن که بداند چون در اوله و خلا  
 بر او برگزید که او برگزیده و کوشش او با این رفایح را از آن که در هر رفایح هر سبب نام شد  
 بر خدای شیخ از جهت عمر از دست نداشت و در هر روز این رفایح که ایند که برگزیده  
 او است حاصل کلام آنکه هر روز بعد از آن که خدای شیخ رحمت الله تعالی خون تمام شد و برگزید  
 همان وقت گفت الفی اسیرم که احوال خلفای بنی عباس از برای من مبرر است و خدای شیخ  
 فرمود که احوال خلفای عباسی من احوال خلفای ثلثه است زیرا خلفای ثانیان اصل خلفای  
 بنی عباسیه و غیرهم فرست و بحث از این رفایح را بداند و جمل فواید بحث را نالست با  
 وجود این چون خاطر من می خواهد که در احوال خلفای بنی عباس از امام از برای بنیان بگویم که  
 اول بگویند که نوه بابایان تمام کرد و شیخ را فرست و اسم مبارک او علی بن موسی الرضا  
 چه اعتقاد در هر روزی که در راه بابای و اعتقاد است که او فرست رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و اوجیت به اهل اهل اسلام مودت او و اهل اهل الله است و حضرت الله تعالی از این بزرگوار است  
 و در علم و عقل از هر خلق ممتاز است و در نهاده فضل و کثرت است با این سبب خدای شیخ فرمود که در  
 باب پدر و موسی بن جعفر از این اعتقاد است هر روزی که در راه بابای از امام که بر سر او نام  
 خدای شیخ طایب شده و فرموده نابین اعتقاد و که در ایشان دل و جگر میگویند و بابای جعفر که پدر  
 جعفر است و در جسد او زنده و کشت جگر آن که اعتقاد فضل و صفات از خلفا و کرده او را

عقد خود هر روزی که گفت که این خلیفه که میگویند که بر سر پدر است خدای شیخ رحمت الله فرمود  
 بداند که این الله تعالی که در حدیث خود در حدیث خود میگوید که شاهان مدینه و مدینه و مدینه و مدینه  
 داد و کشت و اینکه میگویند با خدای شیخ را این که بداند و ما میگویند که بر سر پدر است که در این  
 موسی با سبب معلوم که بداند که گفت و این قول خود را در حدیث خود میگوید که بر سر پدر است  
 که بداند که این اوردان شد نیست هر روزی که گفت شاه و این کتب علم این خدای شیخ فرمود  
 شاه از آن که علم طایفه را با این رفایح را از آن که در هر روزی که در راه بابای از امام که بر سر او نام  
 از علمای طایفه از آن که از این خدای شیخ فرمود که در راه بابای از امام که بر سر او نام  
 اخبار الوفا و در سبب کتاب که گفت الله تعالی و غیر از اینها در راه بابای از امام که بر سر او نام  
 خدای شیخ کتاب بیعون اخبار الرضا بود و این احادیث را خدای شیخ رحمت الله فرمود  
 الرضا و امام موسی را فرمود و کارهای دیگر که کرده بود از قبل بنی هاشم و اینها از انسانی  
 ساختن و نقل بلاد و بعضی دلچسب نمودن و غیر اینها از اوصاف است که در هر روزی که  
 فرمود هر روزی که بداند که بران جمله مطلع کردید بر هر روزی که از این بزرگوار است  
 فرمود و سبب هر کتاب دیگر که داشت که تصنیف علمای شافعی بود و مصنفان کتابها  
 کتابها با عافیه نامید بود از این حاضر ساختن و خدای شیخ طایفه از آن که در راه  
 احوال خلفای عباسیه را از این خود و در حالت منی من الله و غیره الله با و خود هر روز  
 چون از آن کتاب هم بر احوال بنی عباس مطلع کردید حضرت الله تعالی شاهان که ایند  
 و گفت الهی من شاهان که من بری کشتم از خلفای بنی عباسیه و بنی امیه و بنی عباسیه  
 شدن دارم سبب دوی از ایشان و چون هر روزی از خلفای بنی عباسیه و بنی امیه و بنی عباسیه  
 شیخ اعلی الله مقامه از کتابها با عافیه که تصنیف کرد از علمای شافعی بود و این حدیث را و







خود و دیگران را که علامه از حضرت علی علیه السلام روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
که تا طایفه سر در دست و در پیش رو منند و شوق را بر من چشم منند و امامان او را در آستان  
دست منند و رجای آنکه که کشته شده میان الله ظاهر و غیبت او بر من که جنگ در دوزخ با ایشان  
بخانه و باطن و کج ایشان و نکند که باطن بگویند و دیگر تعالی در تفسیر خود با ایشانند  
منعده دوایب نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که منم بحقیق که باطن  
شما که انما شتم و نقل آنکه در خلیفه از آن است در تفسیر باطن و هر کس که در تفسیر هر یک  
کتاب حضرت الله تعالی آنرا از ایشان نیست کشته شده میان اسما و غیبت و دیگر حضرت  
و اهل بیت منک و این همه که از اهل بیت منک و اهل بیت منک و اهل بیت منک و اهل بیت منک  
در جمع بین الصبیحین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود من در دنیا  
شما را میگردانم و نقل آنکه از حضرت الله تعالی که در آن اهل بیت منک و اهل بیت منک  
و در مسند احمد بن حنبل از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود منم امان اهل بیت  
و هر که بخیر بر طرف شوند امان بر طرف میشوند و دیگر موقوف بر اهل بیت منک و اهل بیت منک  
و در صحیح بخاری و در موضوع بطریق اخبار بر بن عین منک و آنکه که رسول الله صلی الله علیه  
و آله فرمود که منم در دوزخ است اما در دوزخ و از ده خلیفه بر ایشان و از ده خلیفه بر ایشان  
و در روایت دیگر آمده که فرمود هر چه اسلام عزیز است از ده خلیفه بر ایشان و از ده خلیفه  
باشند و در صحیح مسلم از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود منم در دوزخ است  
باست تا وقتی که قیامت قائم شود و بر مسلمانان و از ده خلیفه که هر یک از ایشان فرست  
باشند و دیگر در صحیح ابوداود و در جمع بین الصبیحین در تفسیر سلسله طوالت که در تفسیر  
ساره از اخبار کلمات خود حضرت الله تعالی و فرمود که با اهل بیت منک و اهل بیت منک

بخاری

پیچای که با ایشانند و با ایشانند و با ایشانند و با ایشانند و با ایشانند و با ایشانند و با ایشانند و با ایشانند  
مسلم بن الحجاج و نام بر کسی که برین کار فرمود و از ایشان بی خطی ظاهر میگردد و دیگر از معروف  
روایت که از اهل بیت منک و از اهل بیت منک و از اهل بیت منک و از اهل بیت منک و از اهل بیت منک و از اهل بیت منک  
جمله خلیفه فرمود که بعد از حضرت علی علیه السلام و بعد از حضرت علی علیه السلام و بعد از حضرت علی علیه السلام  
و این سوال که از منم که چون تو بر سیدی میگویم و چون که حضرت رسول الله صلی الله  
علیه و آله فرمود که بعد از حضرت علی علیه السلام و از ده خلیفه خواهند بود مسا و بعد از حضرت علی علیه  
اسرائیل و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان  
و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان و از ایشان  
افزون نموده است با اهل بیت منک و اهل بیت منک و اهل بیت منک و اهل بیت منک و اهل بیت منک و اهل بیت منک  
بطریق ایشان و ایشانند و از ده خلیفه از دین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
و در مسند احمد بن حنبل از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود منم امان اهل بیت  
با امامت و از ده امام که پیشوایند و در فضل و علم و زهد و در تفسیر کتاب منک و از ده خلیفه  
افزون نموده با ایشان و سالک که بدین طریق ایشان بگویند اینها که گفتیم ظاهر میگردد  
که مذهب امامیه واجب است و جبریتیم آنکه هر یک از عقاید و بگویند اینها که گفتیم ظاهر میگردد  
در اصول و فروع است که مذهب امامیه بران مشتمل است و این بر کسی که اطلاع بر اهل  
و فروع مذهب است و با آنکه و نقل و تفسیر مانع از این است که ظاهر است و حکم است  
که مذهب امامیه بگویند بر مذهب است که امامت اختیار نموده اند و ایشان بگویند منک  
با قضا و ایشانند مصادیق قول حضرت الله تعالی که فرموده الذین یستقیمون القول  
و یقیمون الحکم یعنی انجاء است که و شیوه هر یک از این و تعجب می نماید بگویند

مسند و صحیح ابی اسحاق









[illegible]

مسجد

شد و بعد از آن انزال او چنانچه معلوم ما شد و در آغاز رساله اخباری که طایفه اهل حق  
این اخبار میان من و قاضی هر دو بود و الحمد لله ت العالیین و صلی الله علیه و آله  
محل والہ الظاہر بہ سلم بنیامین اکثر اکثر و گفته کرد هیچ خبری نیست و بکم ما خبر  
منہ ہفصل و سعی و فراز بجای شد بنویس علی الله علیہ والہ فروع انوشتر این رسالہ  
حاصل شد **در بیان و بیان** و ذکر استخوان علما و مایہ التہ علیہم و علیہم  
برگشتہ و با بحث قتل و غارت و استیصال ایشان را رقم آورد و گوید کہ در اوایل  
جلوس شاه کیستہ سنان جنت مہمان شاه عباس حاضر میگردیدند تا آنکہ فرمودند خا  
باعتبار وضعی کہ از آن ثابت نماند علی غرض طایفہ حقیر شیخہ شاعرانیم را در حق تعالی  
شد بود طایفہ صالحہ اوزبکہ بنابر کم فرض و بخیا فی کل الارام ذات حسن مال  
ایشانست و دست غیفہ انہر بلدا مشہد مقدس علی سائیم السلام را حاضر نمود  
قتل و غارت اہل مدینہ شریفہ را و خطا طرا مبادات خود فرمودند و بدین فتنہا را بخت  
صبارانہ کتابی بفرمان و ضلای داشت کہ برف و طغیان کریمی بعلی الله خان بوند نوشتہ  
مضمون این کہ بجز در این اخبار خان و لشکر و ان الدیان محاصر منہ کہ مقدس است  
مہم انجا ذکر اکثر ایشان در بیت حضرت رسول الله صلی الله علیہ و آلہ و سلم فرمودہ جانان شد  
و دست لیب و غارت و قتل و بجان و مال و مزایع اہل این شعر و اوقات سرکار برف و ان حضرت  
امام علیہ السلام کشادہ اند و چون ان نوشتہ را آن سرکردہ اہل حق و ضیاع سبیل علی الله  
ملازم رکاب بفرستاد این اخبار و تہ ما ببردند و فرمود بچو ان ایود مملو کہ دادہ بودند  
فرمود کہ خیال خود را در سلاک بخوبی در آورند و از آن کہ دلالت بر جوانی علی ذات الباقی  
لایان انجو کہ بخت با او در کس است و وجہ فاسدہ بودہ و با بحث ان اخبار شیخہ نوشتہ

فرمود که چون نوشته بجای شد مقدس است و که بفرمودن خداوند است و بعد از آن  
 که یکی از فضلا در این باره میفرمود که از جمله خدمت ایشان ملائک یا سیان و عددی که از آنها  
 انجا بود جوابی نشانی بود که مشتمل بر دفع آن ذکر کاسه بود نوشته شد و چون آن نوشته  
 بنظر شرافت شریف علی الله خان رسید همان عالم را مود که ایند نوشته را جواب داد و ایشان  
 هر چند فکر کردند که هیچ فقره از آن نوشته نتوانستند که لا علاج بان سرکه و آفرینان  
 گفتند که گفت و شنید باین طایفه رسید و بعد از آنکه میگویند که ایات قرآن را باین  
 نوشته بفرمودن و چون آن نوشته را در نظر حاضران آن نوشته را در نظر ایشان میسوزد و گفت  
 که حرف ایشان را با جواب نیست و در جواب آن که در این صفت ظاهر رسید که درین فصل  
 آنچه در غیرت ناظران ذکر فاسده کاسه ان شاء الله تعالی مکتوب سازد و در فصل بعد از آن  
 تعالی جواب و لا تعالی مکتوب در هر دو نقل را با دلائل و جهت زیادتی انتفاع طلبان را  
 و اگر چه است که لای فضل شرافت و آراء الفهر جوابی که لا تعالی طلبان را به طریقی  
 مناسب است که در این کتاب مذکور است در این مجلس و اینجاست که چون اخباری میمانند  
 حکم ماضی و در مجلس و حال است نوشته آنرا از اطمینان و دلایل فاسده کاسه و فاسده کاسه  
 صلاحات شرافت را دانست که گفتند که نوشته است بر هیچ مؤمن عالم که در غیر این عالم کاسه  
 که گویند که لا اله الا الله اند ما دام که از ایشان افعال و اقوال که موجب کفر است صادر شود و عمل  
 بطریق مضیه سلف فاسده شرافت حق الله عنهم و عفو شده باشند جایز نیست اما در حق که با حکم  
 با اینک که با اهل سنت و جماعت و طریق علم و اعتبار با اکتب مجبور کرده و مؤمنان را با مان از آن  
 نکردند از این طایفه شیعه شیعه فرموده سب و لعن حضرت یحیی و ذوالنون و بعضی  
 از افاض طاهرات رضوان الله علیهم اجمعین که کفر است بخیر مکتوب بر پادشاه اسلام بلکه

نمای

بر سایر نام بنابر اسماء علامه نقل و قیام افاض العلماء لدین الحق و لعل کلام است و تحریف  
 انبیه و اخلاص اموال ایشان جان را که پادشاه نعمان و خلیفه و دان خدا الله تعالی طلال  
 جلالت علی رقیب الشیخین الامین الدین و رجحان که با شرافت علما و ارجح طریقی حضرت زینا  
 و اصحاب یکدام و از کلام عظام است با وجود استقامت و قدسیت شرافت غایت بجز این است  
 جواب و سؤال ملک معالی بوم لا یخیر فی نفس عن نفسی الا که بقبول شما استقامت و لا یخیر  
 منها عذر و لا هم یقرعون که با بر کبر و استقلال الذکر انزل الیم و غیرها اینست که  
 بعد از آنکه در هر عاقل که بقضای عقل و غرض و بالک و الحاد و با این مامل با نظر اند  
 میکرد که جماعتی که شرف بنظر حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله طریقی رجعت  
 و غرض معرود شرافت و با علما و کلام حق با تقدار در کتاب حضرت معانی فرموده  
 باشد که خال از شواهد نقصان و مستحقان چرا که در خصوص ان شاء الله تعالی بقضای الیم  
 که بعد از حق الله عن المؤمنین ان یلیا یرونک تحت التیغ بنظر رضوان حضرت مینان  
 منزه کشته اند و کتلت الذین هدی الله فیهم لکم انتم و مشک نیست که حضرت یحیی  
 و ذوالنون بن رضوان الله علیهم اجمعین از جمله اند و عصا و و حضرت انحضرت  
 معرک و مکرند و صلوات اعظم را حضرت علم و کلام فایده صلوات الله علیه کافال او یقول  
 ایضا به لا یخیر فی نقض و فی انقیاد عن الهی ان هو الا فی حق و اجمع اقوال و افعال  
 انحضرت بموجب و است و ان حضرت کمال انظم و توفیق ایشان میل شده و در نوشته حضرت  
 بک احادیث کثیر و اندک که در کتاب ایشان در کمال ارجح و خدا را و با تحقیق و مکرر  
 و نسبت کنند که نصیب و دانش و جان بوده باشد و معنای ایشان معنی و شایع است و در  
 عوده باشند و با بر و عوده فی ان کتب حق الله فالتقوی بحکم الله و یعرفونکم امیر است





و توانسته دیانت و در مذهب ریاست و احادیث مکتوبه را بطریق معتدله اندازند و مذهب  
ظاهر را بطلان بر می آورند و بعضی که ازین و بعضی که ازین سلفه غایبند و گویند  
بیتا ایالات بقوم بفرمودند و اگر بعضی از فضلای آنرا بنموده از بعضی از سلفه بنفوق  
معتقدات فاسده جبری برایشان رسانیده اند و در اینجا ذکر کرده شده که باطنی میگوید  
باینکه پیش خود عبد الله را بیرون نیستند اما در دله با بعضی از ملازمان کاهن ها و  
مناظره نمایند بآنکه که مذهب خود را بر ظاهر مذهب خود و التزم علی من اتبع الهدی و اینهم را  
گویند اینچنین در بعضی از طایفه مصله مسطور ذکر بدین نهایت مدعیان و مخالفان  
بهوده و لا یفید ابضا به است که در باب حقیقت مذهب فاسده خود و بطلان طریقه حقیر  
میگوید و چون در فصل بعد ازین بطلان اقوال الاطالی و غیر آن بنموده ایشان انحراف و  
خلفه خدا بر وجه الله با سبیل و وجه معلوم میگرداند لهذا بر ضعیف تر از ابطال آن نشد  
و مراد از غیر این اقوال واهی درین کتاب ظهور و بطلان و شناعه طریقه و بی نظیر  
اینجا عرض است بر آنکه باطلان مذهب حق در حقیقت و بطلان هر مذهب از اقوال اهل  
الذهب و بطلان ظاهر میگرداند و لا فایده میگویند و هم را گویانند اما بنموده که در تنکای ظاهر  
اقوال واهی اهل باطنی و طایفه ای که از انما بد **سایه** در ذکر خود بگویند  
حق در حق الدین و ستم در وجه الله است که ان علای ما و الدین را بگویند و بعضی که  
برایشان ثابت و محقق گردانیدند و ان اینست که میگویند باینکه افکار و سخنان افلام  
در دبار افاضل ما و الله هذا هم الله و ان اسبیل ازین و حقیقت و انما اعز الفیض  
و العباد بوقوف بر سوره و در ان باب غیر صواب و موجب است و ثواب مذکور میشود و در  
حکایت ارا و حضرت عالیان عقیقت نیست که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتاب اهل

منه

ستد و شیعه مسطور است اما در این باب کتاب الله و عزه ظاهر و ما و ساستند  
حضرت امام الحق و الان سلفان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و انما  
بلای عجم قریب و افعیت از انکه را نمیرسد و بنموده اند بر اینکه ازین حرام خدمت حضرت و سلف  
بنویسند و برکتی که از روح مطهر حضرت یافته و در کون در تحقیق و سببیت ازین  
عشر نه صلاحت است اینها از اخبار آنکه که در مذاق ایشان نیستند و در ان وقت کثرت و  
جصل و عنایت نسبت بظاهر بعد از نقیض و تحقیق و در اولی و تحقیق و این که در  
انچه و نقض و جدیت و قرین موافق و ملاک متان است اخبار بنموده از دوری ایشان  
که چندین مرتبه ساند اگر قبول انشاء و انادت انرا حضرت علیه السلام در شوق و هوای  
و لا شعری من اینجه سر بر ملاعت با نوبت کرم و قوه انچه میگویند که خواه ملاقات  
این شخص که که صاحب حدیث است که اهل و انصاف شایسته باشد میتواند بود و اینها از  
ما و در ان شهر که حضرت در این حدیث و بنموده و حق است که بنویسند تا این شهر خاندان را  
نشان باین در وصف و حبه ارادت آن و از امر ایشان کوهستان و قیام و وجه دیگر  
بسمت غیر و فضل بر این است که انما بعد از این که از ایشان انچه بایست علای ما و ان  
الشر و افعیت شده باینکه اهل حق ایشان که چون تمام باقی روی حق را میگویند  
چه در تالی و در بعضی حضرت افشاء اشاعیر علی سلیح ایشان مشرف شده اند و علای اهل  
سنت چنان خاطر نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و غیر مذهب و اصل مذکور  
نیکو از تحقیق حال و نقیض اصول و احوال و نقیض و اخبار اهل مذهب این امری است که  
حکم کلام الملوك ملوک اکلام مطاع و منقاد خواهد بود و بجهلا در طریق شیعه و سنی کتب  
کثیره در حدیث مضبوط شده اما احادیثی که مشفق علیه هر دو فرزند است معتد است اینها

















مکتبہ

[illegible]



و در کتب بزرگ است و در کتب دیگر که در علم الله علیه و اله با بیان انوار از آن سر کرده باشد و در کتب  
 بقیه که حضرتش بر ما افتاد و شاید مکرر بهر خلق و هرگاه ایشان بهر وجهی خلق باشند  
 باید که ایشان خلیفه باشند و خلافت ایشان موانع حق باشد و غیره نتواند که خلیفه باشد یا  
 وجود ایشان ممانعت روا باشد که از رسول امریست بیایند پس در حال حال نیست یا  
 آنست که هرگز در باب حواشی با هر باطل یا بعضی حق و بعضی باطل متواتر بود که حق باشد  
 زیرا از حق بودن هر مطلق هرگز در موانع و بعد از آنکه بعضی از عبادات تقصیر بعضی دیگر است  
 هرگاه تقصیر حق و تقصیر باطل و در باطل نیز تقصیر بود و از هر دو باطل بودن هر دو باطل بود  
 و این و آن را بر وجهی از اقسام و این و آن را بهر وجهی باطل است پس ما ندانیم که بعضی حق و بعضی  
 باطل باشد را فیم او را که بود چون شوقیم که باطل بودن هر دو باطل است و در حق شوق  
 اقل و در باطل که در فیه این است لهذا آنرا مکرر و شاکست گفتیم که آنرا که بعضی از آن  
 روایات حق و بعضی باطل باشد بخلاف هرگاه چنین باشد که در روایاتی که مکرر و دلیل عقول  
 بود که آنرا که این روایات تقصیر باشد یا بعد از آنکه در مکرر و دلیل عقول و خود مکرر  
 باید که آنرا مستدل و دلیل دیگر بر صحت آن روایات نماید و آنرا که بعضی از آن روایات  
 نمود و با این روایات مستند شد و چون اینگونه معلوم شد میگوئیم که حضرت رسول الله  
 حکیم را از جمیع حکما و اولی از جمیع خلق است بعد از وی و اسبق ایشان و در وراثت از جمیع مردم است  
 امری که نمودن با آنرا و کلی را فیم او را که بود تا اینجا کلام ما موانع موجود و نهایت مناسبت  
 آنکه آنچه را که بعد از این گفته و بر این مضمون ساختن بر این نسبت بلکه کلامی که بر این مضمون شوق  
 و مناسبت است اینست که هرگاه حضرت رسول الله آرد و در این جمیع خلق است که از آنجا که این  
 در حدیث که از حضرتش منقول است و معناد هر یک تقصیر صادر دیگر باشد باید که از این متوجه

نور

اینرا اعلی است که موانع کلام الله یا موانع افعال یا موانع باطنی است و چون اینگونه معلوم  
 شد میگوئیم که حدیث افندی یا از این الی آخر که در اینجا آمده شد بر حقیقت خلافت او میگوئیم  
 مخالف است کلام الله تعالی و بعضی که حضرت رسول الله تعالی را با جمیع صادقین مؤمنه و مخالف  
 فرموده و کونوا مع الصادقین و مراد از صادقین درین آیه معصومینند و بر دیگر روایات که  
 است معصوم نیستند و دیگر مخالف است با حدیث متفق علیه که حضرت رسول الله افندی و مثل  
 اهل بی کتب سفینه نوح الی آخر الحکایت و هم چنین مخالف با روایات و احادیث دیگر است که اینجا  
 آورده شد و گوید که کلام بطریق مخالف است بر عقاید این چنین باطل شد و هرگاه مخالف این  
 حدیث باطل باشد معلوم میشود که بر حدیث وضع نموده و ناصح است حاصل کلام آنکه  
 ما موانع دست ازین برداشته و مطلقان این حدیث را بطریق دیگر ثابت کرده و از اینست که بعد از  
 کلام گفته و چون چنین است میگوئیم که این در وجهی از این است که در جمیع اخبار متفق  
 لازم و این که این را در حدیث و صورت و جسم صادر باشد و اینها است که زیاد و کتب  
 نتواند بود از جمیع جهات بر ما اند که در جمیع متفق باشد و باطل و صحیحان ایشان باشد  
 و هرگاه مخالف باشد چون نتواند بود افندی یا ایشان و این مخالف باطل است بواسطه آنکه  
 هرگاه افندی یکی ازین دو کتب یا از این دو یکی مخالف که متخالف بود و هر دو دلیل ثابت بر  
 اختلاف او بگویند و عینا آنکه او بگوید که این را از این که در این روایان خود برآورده اند  
 و دیگر او بگوید که این را از این که در این روایان ساخت و عینا آنکه از این که در این روایان  
 گفته بود و دیگر عینا آنکه از این که در این روایان ساخت و عینا آنکه از این که در این روایان  
 مراد از این است ایشان حق است و بعد از آنکه در این روایان ساخت و عینا آنکه از این که در این روایان  
 چون سخن ما موانع با اینها است و دیگر از این که در این روایان ساخت و عینا آنکه از این که در این روایان

اینهاست که در کتب  
 بزرگ است و در کتب  
 دیگر که در علم  
 الله علیه و اله  
 با بیان انوار  
 از آن سر کرده  
 باشد و در کتب  
 بقیه که حضرتش  
 بر ما افتاد و  
 شاید مکرر بهر  
 خلق و هرگاه  
 ایشان بهر وجهی  
 خلق باشند  
 باید که ایشان  
 خلیفه باشند  
 و خلافت ایشان  
 موانع حق باشد  
 و غیره نتواند  
 که خلیفه باشد  
 یا وجود ایشان  
 ممانعت روا  
 باشد که از رسول  
 امریست بیایند  
 پس در حال حال  
 نیست یا آنست  
 که هرگز در باب  
 حواشی با هر باطل  
 یا بعضی حق و  
 بعضی باطل متواتر  
 بود که حق باشد  
 زیرا از حق بودن  
 هر مطلق هرگز  
 در موانع و بعد  
 از آنکه بعضی از  
 عبادات تقصیر  
 بعضی دیگر است  
 هرگاه تقصیر حق  
 و تقصیر باطل و  
 در باطل نیز  
 تقصیر بود و از  
 هر دو باطل بودن  
 هر دو باطل بود  
 و این و آن را بر  
 وجهی از اقسام  
 و این و آن را بهر  
 وجهی باطل است  
 پس ما ندانیم  
 که بعضی حق و  
 بعضی باطل  
 باشد را فیم او  
 را که بود چون  
 شوقیم که باطل  
 بودن هر دو باطل  
 است و در حق  
 شوق اقل و در  
 باطل که در فیه  
 این است لهذا  
 آنرا مکرر و شاکست  
 گفتیم که آنرا  
 که بعضی از آن  
 روایات حق و  
 بعضی باطل  
 باشد بخلاف  
 هرگاه چنین  
 باشد که در  
 روایاتی که  
 مکرر و دلیل  
 عقول بود که  
 آنرا که این  
 روایات تقصیر  
 باشد یا بعد از  
 آنکه در مکرر  
 و دلیل عقول  
 و خود مکرر  
 باید که آنرا  
 مستدل و دلیل  
 دیگر بر صحت  
 آن روایات  
 نماید و آنرا  
 که بعضی از  
 آن روایات  
 نمود و با این  
 روایات مستند  
 شد و چون این  
 گونه معلوم  
 شد میگوئیم  
 که حضرت رسول  
 الله حکیم را از  
 جمیع حکما و  
 اولی از جمیع  
 خلق است بعد  
 از وی و اسبق  
 ایشان و در  
 وراثت از جمیع  
 مردم است امری  
 که نمودن با  
 آنرا و کلی را  
 فیم او را که  
 بود تا اینجا  
 کلام ما موانع  
 موجود و نهایت  
 مناسبت آنکه  
 آنچه را که بعد  
 از این گفته و  
 بر این مضمون  
 ساختن بر این  
 نسبت بلکه  
 کلامی که بر  
 این مضمون  
 شوق و مناسبت  
 است اینست که  
 هرگاه حضرت  
 رسول الله آرد  
 و در این جمیع  
 خلق است که  
 از آنجا که این  
 در حدیث که  
 از حضرتش  
 منقول است و  
 معناد هر یک  
 تقصیر صادر  
 دیگر باشد  
 باید که از این  
 متوجه





بیست کند و این عجب است که حاصل کلام آنکه چون از مردم سزاوارت که بدید بگوید  
از آن علمای مامون گفتند دلیل بر افضلیت ابوبکر و حقیت امامت او هست بعد از رسول  
آنکه باطلی بگوید و بگوید اصغر نماید مامون گفت بگوید دلیل خود را بگو گفت بگو  
نسبت که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود من فضیلتی علی ابوبکر و عمر  
جلالتی حدیثی بگوید که بر ابوبکر و عمر فضیلتی در حدیثی او را خداوند گفته و میفرماید  
بر آن ابوبکر و فضل و بقیه بخلاف آنکه میفرماید بانی که امیر المؤمنین او را با این عترت نشان داده است  
گفت چون جان تو را نزد ابوبکر امیر المؤمنین که حدیثی بگوید که در حدیثی خود باشد و بعد  
آنکه خداوند تعالی بگوید باشد و دیگر آنکه شایسته خود را بگوید باشد که ابوبکر گفت و بگو  
و بگو بگویم و علی بگویم پس این با ابوبکر یا بگویم که با علی بن ابیطالب باشد  
خود انصاف بگوید که قول علی بن ابیطالب که شایسته از دو جانب خود را انصاف باشد  
ابوبکر بر نفس خود بر مسلم شد که این را و باطلی ندارد و اقامه او را و گوید که چون  
علی و شعیب و اشعری را علی الله و بگویم مثل شیخ اعلم افضل شیخ معین الله و بگویم  
هر حدیثی را بنواصب ندانم و آنرا حق ندانم و آنرا فرموده است و بعد از آن فرموده است  
که بر نفس و بگویم که این را خواهد بود که چون فضیلت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله  
علیه بر ابوبکر و عمر و شعیب و اشعری و بگویم که اینان را که از آن افضل از آن است  
معین الله است که هر دو افضل از آن فضل یکی بیشتر است و چون چنین است و فضیلت ایشان  
بر ابوبکر و عمر و شعیب و اشعری و بگویم که اینان را که از آن افضل از آن است  
جهت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بر ابوبکر و عمر و شعیب و اشعری  
که در ایشان نسبت ایشان است داده و در کتابی که در فضیلت امیر المؤمنین و اشعری و بگویم

طالب

طالب بگوید چون قول لطیفه یافت گذشت حاصل آنکه چون از مردم سزاوارت که بدید بگوید  
مطابق قول مامون بگوید که بگویم که از آن افضل از آن است و بگویم که از آن افضل از آن است  
ابوبکر و عمر و شعیب و اشعری و بگویم که از آن افضل از آن است و بگویم که از آن افضل از آن است  
کتاب حدیثی مسطور است که رسول الله فرموده ابوبکر و عمر و شعیب و اشعری و بگویم که از آن افضل از آن است  
گفت شواهدی بود که این حدیث صحیح باشد زیرا که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
بود بطریق خاص فرموده است که این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
چون مبادی و بهر جهت داخل میگردند و این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
بجمله این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
میباشد و نام از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
و چون در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
این را بر این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
چون میگویند و بهر جهت مبادی و بهر جهت داخل میگردند و این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
روایت میکنند که رسول الله فرموده ابوبکر و عمر و شعیب و اشعری و بگویم که از آن افضل از آن است  
و از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
بجمله این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
بیشتر است بر مگر با آن علمای که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

عزیزه فرمود که حضرت الله تعالی بفرموده که انما ابنا هان فرمود و بعضی از ما مون گفتند  
 این حدیث هم ظاهر اطلاق است و هان وضع نیز در آن ظاهر است زیرا که فرمود و چون با این  
 باشد که حضرت الله تعالی رسول خود را در میان اهل عام خلق فرمود و بعضی از اصحاب هان  
 غالب و بعد از آن فرمود که ما مون از دنیا استیم با این خطای خود که گفت این را به شما میگویم  
 نیست از آن دولت که میگوید که رسول و فرموده من داخل نیست که در یک صدای تعلیم  
 بشویم رسید و چون نظر کردم بلا غلام ابوبکر را دیدم که پیش از من بیست و داخل شد و  
 و اگر بشعر بگویم که علی بن ابی طالب افضل است از ابوبکر یا که اصل ابوبکر برساند و در اینجا  
 میگوید غلام ابوبکر از حضرت رسول الله افضل است از حضرت ابوبکر و این افضل  
 میباشد از سبقت و بگوید که میگردد که شیطان از من میگوید و مع این که میگوید که شیطان  
 الفی میکند بر زبان بغیر خطا و منیایان بر حضرت تو میگوید که دانم او را که میگوید که عباد  
 ما مون که بر زبان تو صاحب گوید که حق خود را حال آنکه ابی طالب افضل است از حضرت  
 اما ما مان بگویم خود را بر حضرت رسول الله بلکه بر حضرت الله تعالی تفضل و ترجیح میدهند  
 با آنکه بحسب قول این عقیده امتناع میکنند یکی آنکه میگویند در عرض حضرت رسول  
 قلم و کاغذ طلبید که وصیت نامه بنویسد که هرگز از امت بعد از آن که نشوید و پیوسته  
 هدایت باشد و غیر اینها که در آن او گفت ایند باینکه یا که قلم و کاغذ حاضر نیست که بفرماید  
 وصیت نامه بنویسد زیرا اصل او الله است و این نیست پس ازین قول پیوسته ایشان نمیکند و میگویند که  
 بر صلی الله علیه و آله از حضرت ابوبکر و سایرین ها که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم که در آن  
 حق است لازم و این که بر صلی الله علیه و آله از حضرت رسول الله تعالی هم بفرموده که از اینجهت که حضرت  
 الله تعالی بر پیغمبر و صحابه که از اینجهت امت خود و صلی الله علیه و آله نامه بنویسد که بعد از آنکه نشوید

مصحف

در صلی الله علیه و آله درین بود و عرض چون دانست و عرض چون دانست که صلی الله علیه و آله درین نیست از امت  
 که در هم چنین میگویند که بعضی از اصحاب از آنکه در پیش اسامه بن زید باشد و این  
 امر را میگویند بنوعی و بنوعی که بعضی از اصحاب از آنکه در پیش اسامه بن زید باشد و این  
 که در و دانستند که صلی الله علیه و آله با اسامه بودند و درین از آنکه در پیش اسامه بن زید باشد و این  
 اسامه و عبد بن ربیع است و فرمود که چون این را از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض حضرت الله تعالی  
 بود لازم و این که بر صلی الله علیه و آله از آنکه در پیش اسامه بن زید باشد و این  
 و هم چنین عرض نمودن عرض صحیح و منصفانه از آنکه حضرت الله تعالی رسول است بر امت خلیل  
 که آمده بود و صلی الله علیه و آله درین بود و عرض چون دانست که صلی الله علیه و آله در آن نیست از  
 حرام کرد ایند و هم چنین از آنکه عیان حکم بر عاصی را با پیش مراد عید و تقوی و غیر اینها  
 بر آن بر حکم نمودن و از مال بیت المال سلمان جلدن هزار درهم و دینار بیکم و دینار و غیر اینها  
 دادن و غیره که تا بیول انکار نمیکند و امتناع کریشان از این حضرت عیسی علیه السلام میکنند  
 نیست زیرا که اینها از آنکه ابی طالب افضل است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و اینها  
 که از برای ایشان میگویند درین افعال نبوت اعلی یا با میکنند که ایشان در موضع مذکور  
 صلی الله علیه و آله از آنکه از حضرت رسول الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله حاصل آنکه با صلی الله علیه و آله  
 باید ندانند و در یکی از آن فضل اسامه بن زید که گفت با اسامه بن زید است و این  
 خلاصه عرض کرد که از آنکه اسامه بن زید عرض کرد که ما مون که در آن حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی طالب را بگویند که در عرض گفت ایشان را باید دانست و سایر اصحاب  
 گفتند فدای آنکه گفت و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب بنوعی بفرموده و بفرموده  
 از حضرت الله تعالی بر تقدیر نازل گشت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر علی را از این جهت بفرماید



بن الخطاب که بخانه یافد بر کاه و در بی مرتبه با شک خلاقند و حق خوانند بود و از  
 حقیقت خلافت عمر که این دعوت ظاهر میکرد و حقیقت خلافت ابوبکر و عثمان هم ثابت میشود  
 و بخل خلافت ابوبکر مینوع و خلافت عثمان تابع خلافت عمر است و حقیقت خلافت عمر و عثمان  
 مینوع و تابع است مامون گفت این ثابت ظاهر بطلان است زیرا حضرت الله تعالی فرموده  
 و ما کان الله معکم و انت فیهم یعنی نیست آنکه الله تعالی علی یک کتف و او در میان کتف  
 میان ایشان باشد و این حدیث را از امامان و اولاد علی علیه السلام و غیره نقل کرده اند  
 چنانچه بانی و ابن عباس و غیره از این روایت نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 باشد البته باطل است چون این حدیث را در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 بر حقیقت خلافت ایشان بکند که میگویند عرض کنیم مامون گفت که آن حدیث را در کتب معتبره  
 رسول الله و جمعه مردم است که فرمودند و وضع نمودند و کلام است که در کتب معتبره  
 واضح شد و بعد از این حدیث ابوبکر را وضع نمودند و ابوبکر را در کتب معتبره  
 عرض نمودند و این حدیث را در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 ظاهر است زیرا علی از این حدیث که در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 البطلان است و از این حدیث که در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 نیز باطل است و در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 کوفاه میگوید و بکلامی که در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 آنکه بعد از این قول مامون بانی آن خطای خود گفت خبر دهید که فضل الله از این حدیث  
 یکی از این خطا گفت با اهل الصلحه مامون گفت هر چه خبر است از اهل الصلحه و سعاد و سکینه و کوفه  
 که از میان حضرت رسول الله ما این زمان که ما را این که در اهل الصلحه مثل نماز و روزه و حج و

این حدیث را در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره

و صفة

تصلقه مثل علی بن ابیطالب علیه السلام بود که هر ایشان گفتند هیچ کس در این اعمال و احوال  
 و نرسد تا آخر زمان مامون گفت بی نظیر نیست که در این حدیث که در کتب معتبره نقل کرده اند  
 و از ایشان من و بن خود از خود نموده و این حدیث را در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 در فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام چه گفتند بر هر حدیث ایشان سر به پیش افکند و بگوید  
 نگفتند مامون گفت از جهت چه در جواب من سکوت کردید و در جواب من سر به پیش افکند  
 بر هر حدیث ایشان گفتند ما را آنچه در ظاهر بود گفتیم و در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 حقیقت ظاهر است که بدست من خبر دیگر مامون بانی آن گفت این حدیث را در کتب معتبره  
 اعمال و در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 افضل سبقت در اسلام بود زیرا حضرت الله تعالی فرموده انما یقون الشاکیون اولئکه  
 المقریون مامون گفت با آنکه حدیث در اسلام بر علی بن ابیطالب است و این حدیث را در کتب معتبره  
 گفتند که آن حدیث را در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره  
 اگر چه بعد از او با اسلام و امامان و آن وقت او در سن کهنه بود و بدین حدیث را در کتب معتبره  
 بود و بر اسلام او حکم منتهی شد و میان اسلام او و اسلام ابوبکر و این حدیث را در کتب معتبره  
 خبر ده مگر اسلام علی بن ابیطالب با الهام حضرت الله تعالی بود باید دعوت پیغمبر اکرم  
 گویند الهام حضرت الله تعالی بود و لازم و باید که علی بن ابیطالب افضل از پیغمبر صلی الله علیه  
 باشد زیرا حضرت الله تعالی اسلام را بر پیغمبر الهام نکرد بلکه بوسیله طاهر بنی بود که از  
 جانب حضرت الله تعالی آمد و اسلام را با حضرت الله تعالی فرمود و آنرا بگوید که پیغمبر از پیش خود  
 فرموده حضرت الله تعالی علی بن ابیطالب علیه السلام دعوت با اسلام و در این حدیث را در کتب معتبره  
 حضرت الله تعالی است پیغمبر را بجا نبرد و در کتب معتبره نقل کرده اند و این حدیث را در کتب معتبره

و صفة

این کتاب است که در  
 بیان احوال و سیرت  
 ائمه اطهار علیهم السلام  
 و اخبار و مناقب آن بزرگواران  
 و فضایل و مناقب آن بزرگواران  
 و اخبار و مناقب آن بزرگواران  
 و اخبار و مناقب آن بزرگواران

بنظر من الهی ان هو الا و حی و قیوم و اگر می کشد که بگوید که علیه السلام او را نه بوده حضرت  
 الله تعالی با سلام دعوت نمود و او اجابت کرد که بر حضرت الله تعالی چه خود را مامور  
 ساخت که او را با سلام دعوت کند و اطاعت نکرد و دعوت نکرد و بر سر میخیزد و او را دعوت با سلام  
 نموده باشد چنانکه آنکه با سلام او اعلم او بود و بر او می کشد حضرت الله تعالی بود و می کشد که  
 می گویند با او ناله بود که حکم می کشد که بر جبهه خود را برانند و برانند و طاعت نداشتند  
 او بگویند از آن حکم خا برانند که او را نه خواهد بود و اگر بگویند خا برانند بر سر میخیزد  
 حضرت الله تعالی می فرماید که پیغمبر خود را که می کشد علیه السلام حال آنکه از جبهه صف  
 من بران طاعت نداشتند و جبهه می کشد که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 و غیره فرموده با سلام دعوت نموده باشد که او می کشد که برانند که برانند که برانند که برانند  
 طالب امتان خط کشد و او را نه برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 داشت که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 گفت که جبهه در سبیل الله مامور گفت که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 میرساند در غرض از پیغمبر خصوص در غرض بود که از کشته شده بودند و نصف از آن  
 جله را حضرت تر کشد بود و نصف دیگر با سایر اصحاب و ملائکه کشد که برانند که برانند که برانند  
 در قصه بدید با جبهه رسید یکی از آن فضلا گفت که جبهه علی بن ابیطالب او را نه برانند که برانند  
 از هر خود که این برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 مامور برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 در نه برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 در نه برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند

بود و در ای و تدبیر کرد و ای که حضرت در ای و تدبیر خواجه پیغمبر خود باشد و بر معلوم  
 و متیقن است که حضرت در ای و تدبیر خواجه پیغمبر خود باشد و بر معلوم  
 و دیگر آنکه او بود و دیگر در عیش و خفا و انچه از فضیلت باشد لازم و آنکه که هر طاعت  
 انچه از فضل باشد و حال آنکه حضرت الله تعالی در کتابش فرموده و فضل الله تعالی  
 با تو اجمع و انفسهم علی انفسهم و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر  
 اجر استقامت اقام او را که گوید که حاصل ترجمه این مآثورین اینست که حضرت الله تعالی  
 در جبهه و جبهه که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 وجود مامون الرشید برایشان چنانکه نام کره جلایان سر برایشان کشد که برانند که برانند  
 جویند باشند ساکت که بداند و دیگر اقام او را که گوید که برانند که برانند که برانند که برانند  
 ابو بکر و عمر و عثمان و علی و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر  
 فرموده و پیش ازین درین کتاب است و آن اینست که چون و اقتضای او را که درود و حق  
 گفتا از مسلمانان حال برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 خود می کشد و در پیش شایسته که با او بدو عود با برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 سایر مسلمانان شده و برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 کشد و خود او مسلمانان خفیه کشد که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند  
 کلام آنکه چون الفضل ساکت که بداند مامون یکی از ایشان که ناشر صحیفه بود مخاطب  
 داشته گفت ای صحیفه بن حاد سوره هل الا علی الا الله و الله الا الله و الله الا الله و الله الا الله  
 شروع بخوانند که و باینه و بطحون الهام علی خیر می کشد که برانند که برانند که برانند که برانند  
 گفت این نامه را که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند که برانند





موضع هم نایب که سکنه برین نازل کرد بهر باشد دافعه او را گوید که کلام مامون درین  
جواب تمام است و ازین جهت که گفته متاخره مامون که بدین شیوه ضعیف افشاده بود پس  
سقیم بود و شکی دریک منعزل الحصول بود بنوشان انچه روان نشیخ بود معارضه نمود  
لکن عکس است که درین موضع جواب مامون بنشینان بوده باشد و از فم ناخ افشاده  
باشد و جوابش چنین باشد که هرگاه رسول الله ص را در سبیل خدا روی که حضرت  
الله تعالی داشت شکی از سکنه بود و درخیز و سایر مواضع هم او را حضرت الله تعالی  
داشت و تسان نبود پس ازین جهت چنان مواضع بران حضرت هم نازل میشد پس ازین  
دران مواضع سکنه برین نازل میشد درین موضع هم باید که سکنه برین نازل کرده  
باشد پس ازین جهت که سکنه بران بکر نازل شد بران جهت که درین مواضع  
از سکنه بود بهر بود و ازین جهت باشد و دیگر اتم او را گوید که در فضول پیشان این مواضع  
شیخ اجل اجماع شیخ مفید علی الله مقامه تحقیق بقول گذشت و جمل این است که جناب شیخ  
بعد از آن که قول بهلود و تواتر است که سکنه بران بکر نازل کرد بهر بود و وجه مشدده باطل  
کرد و بعد از آن نموده که در عار چون غیر او بکر در ملازم حضرتش نبود و از اوصاف  
ایمان عاری بود سکنه مخصوص گشت حضرتش و در سایر مواضع چون در کتاب  
فلاک انسابان برکن بود لولا که لما خلقت الافلاک چه از مؤمنان بودند پس این  
انزال سکنه شامل ایمان نیز بود و اگر تفصیل از قصه را خواهم بدینجا رجوع غای که  
جنابش محققا شرفه حاصل کلام آنکه مامون با حق بن حار که مؤمنان کرد  
و انصر حنین با حضرتش شریک بودند مبادی آنجا است که استحقاق گفت در عین کلام مامون که  
او استحقاق درو زحمت هر مسلمانی که بخت کرد و بی غیر نماید و لا هفت نفر از آنها شمس

لعلی

و علی بن اوطالب علیه السلام در میان ایشان شمشیر کشید و از دست و جبهه و پیشانی  
کفار را بدار البوابه میفشاد و عباس بن امیر مکتب حضرت را داشت و از شیخ و دیگر دو تن  
داشتند که مبادا از کفار و اشرا ابسی یا عیسی برسد تا آنکه حضرت الله تعالی بر ایشان  
علی بن اوطالب علیه السلام حضرتش کرد و داند و در تصور و مظهر عین حضرت  
رسول است بان آمدن بران و ان مؤمنین و بی موضع علی بن اوطالب است بان شمشیر و دیگر  
ازین هاشم الحال گوید که از صحابه کدام یک از حضرت ابانکه با غیر و سکنه بران بود  
و حضرت او بمجود با آنکه کجاست و بی غیر خود راه و میان کفار را شمشیر کشید و دیگر  
جماعت بگویند من ابانکه و عا و ابانکه علیه السلام و عا و ابانکه علیه السلام  
بانکه در عا و ابانکه خویش و جان خود را فدای حضرتش کرد و بی الله بامر حضرت الله  
تعالی هجرت فرمود و درینست که امیر المؤمنین علیه السلام در وقت که حضرت رسول الله  
او را گفت که بجای من بخواب و گفت با رسول الله اگر من بجای تو بخوابم ذات ابهرات  
حضرتش تو سلامت خواهد بود و غیر از آنکه و بی و طاعت و در عا و ابانکه  
خوابی و مشرکین او را قیاس و غیر از آنکه و بی و طاعت و در عا و ابانکه  
کشید با درون صفت و حضرتش پیش از آن صدا را می شنید و تدبیر این امر بدانست  
و مع هذا و رجای خود صابر بود و حرکت نمیکرد تا آنکه حضرت الله تعالی ملائکه را فرستاد تا  
او را از شر مشرکین نگاه دارند و چون مشرکین حضرتش را دیدند گفتند چه کسی است حضرتش  
گفتند می دانیم بر ایشان با و انحضرت که ندید که تو ما را از عذاب غافل کردی و او از عذاب ما بدو فرست  
و ابوبکر و عا و ابانکه با بی غیر خود و ابی خود را انصار میروند که تا نایب مشرکین بر ایشان  
اینست مقام و مقبره علی بن اوطالب علیه السلام و ابوبکر نیز نازل نمایند که کدام یک خلافت

سماع



بغیر از اینست و اقامه در آن گوید که چون شیخ کوثر از مامون در آن بود بسیار سقیم  
و مغلوب بود و آنچه در اینها از آن شیخ نوشته شد اینست که تمام از انجا بروی تو  
اورد و اگر کسی شیخ را ندیده باشد و باین کتاب نظر اندازد باین شیخ و متوجه  
هستد به شیخ اینست که خالی از غایب نیست **عبدالحی بن محمد** و در کتب مناظر شیخ  
اجلی افضل شیخ حسین بن عبد الصمد که در شیخ حقوق ملت شیخ بهاء الدین خراسانی  
اعلی الله درجه باشد و در کتابی که از فاضل اعظم خلافت در بلاد حلب رود داده و جناب شیخ نصر الله  
صورت مناظر را در رساله بیان فرموده و باین عربی و مادری که باین شیخ بر زبان فارسی  
بیان میکنیم و آنچه که در این مناظر در خطبه مقدمه شیخ از اشعار و دیوانه مندرج گردید  
بهضافه و بر هر شعر که درین دیوانه مندرج گردید و در کتب فارسی باشد لازم است که این  
مناظر را در هر صحت و تمام بنظر خود رسانند و در حقیقت مدعی خود بقتل مدعیان  
تعمیلا باینکه حاصل آنکه جناب شیخ در رساله فرموده که مراد باینکه خطیبی از فضل آنکه در کار  
و در یک شهود و در یک و عبادت آنکه تمام در رساله و در سنی لهم رساله صدق است  
من و او بر تیر صفت که از توفیق نمیکردم با آنکه بدان فاضل از اعیان خطیبان و در شیخ  
با و گفتیم که این کافیه نیست که مثل من و تو کسی که سالها از خود راضی و خجل علوم بنویسد که  
باشد و تحقیق مقلد است از صاحب فرموده باشد و در مدعی که باین مدعی حضرت الله تعالی را ملالت  
میکند مقلد باشد و حال آنکه مقلد و مدعی بسیار است و حق قرآن و حق نبوت که مقلد باشد  
از مقلد که حاصل تو اندیشد و باینکه در مدعی که در مقلد سلف است و باینکه از مقلد سب  
خارج بود و باینکه هر مقلد باین ناچار باشد و حال آنکه جبر نیست فاضل خطیب که در یک و فراموش  
بیان دارد و در هر مناظر که جناب شیخ طایر شده و فرموده که چون او را مناظر و حکایت و من پیش

دست

دست فرموده با و گفتیم با این از انجا بجهت از حضرت موسی بن نجاشی شاهد که در آن است  
شاهد ابو جعفر که فاضل است از من که با اجماع اهل اسلام بر وجود من معتقد  
گشت فاضل خطیب که در من که در آنجا در من مقلد او باشد و خود را شیخ مدعی گوید  
فاضل خطیب که در بوسطه آنکه او جعفر است و من مقلد او بر مقلد نیست که تظلم جعفر کند  
و مدعی که در آنجا باین شیخ فرموده که چون او جعفر گفت من با و گفتیم که میگوید با جعفر  
بن محمد الصادق را با او جعفر بود باین فاضل خطیب که در من مقلد او باشد و نشان حضرت  
او را در این فرجه بود که کسی در اینجا باین شیخ توصیف نماید و بعضی عالمان گفته اند  
که حضرت جعفر در حدیث که در آنجا باین فاضل خطیب که در من مقلد او باشد و باینکه جعفر  
ایشان بود و اقامه او را و گوید که ظاهر شیخ که از انجا در من فاضل خطیب که در او در مقام تقیه  
بوده و باینکه سب که میباید او استبعاد کرد و از آنجا شیخ فرموده که در کتب و شیخ مسطور است در کتب  
و بعد از او باین حدیث حضرت زبانه بر عباد از آنکه جعفر از آنکه حاصل کردیم آنکه جعفر  
حضرت امام را باین شیخ توصیف نمود جناب شیخ اعلی الله مقامه فرموده که حال آنکه مقلد  
و مقلد علم و اینها را در و هم گفته که ما را مقلد جعفر باشد و باینکه مقلد او و میگویم خود  
از آنکه حکم بطلان ما میگویم و خود را بر هدایت میدانم آنکه ما اعتقاد عصمت هم با و ایم  
و میگویم که او در حکم خطا نمیکند و حکم او حکم حضرت الله تعالی است و بر مقلد که باینکه ایم  
و اوصل ابو جعفر نیست که بقیاس و در این است و آن را عبادت و مع هذا از انجا باینکه  
و بر مقلد که از عصمت و تنس آنکه باین جعفر را میگویند که میگویم که او را جعفر و میگویند  
و جوب مناظر او که باینکه جعفر است که در او جعفر که از انجا باینکه باینکه از انجا باینکه اتفاق  
کل اهل اسلام است بر اعلی آن و باینکه خاصه بی خود و وفور تقوی و عدالت و حکم شایسته

مدعی





بش قول حضرت علیه السلام قول مطهر نیست بقدر قرآن و از جمله برای دل جویب و باطنی نیست  
اینست که در صحاح احادیث شما البیوت یوسدوا و طرق متداخله در معنی مختلف و لفظ  
که حضرت رسول ص فرموده اند که ای کسان که ایمان شماست که هر کس از شما را بقتل اجدی القتلین <sup>اول</sup> کت  
و عزت اهل بی و ائمه الزما یفرز ای برادر علی و اهل بی و بعضی از طریقین و انقض شد آن  
نات یکتا چنانکه کتاب الله و عزت بی ائم و از آن گوید که جنم حدیث بروایت اول اینست  
که فرموده بدین معنی که من و آلکذا اند و ام و دیمان شما جز بیکدیگر که در میان هر کس که آن  
نشود و آن قتلین است که کتاب الله و عزت اهل بیت منست و بدین معنی که هر کس از این و ائمه جدا  
شود که ناواید شود که یوسد و درین محض و بواسطه و ام اینست بدین معنی که من و آلکذا اند و ام  
در میان شما و خطبه که در کتاب الله و بیکدیگر عزت منست جناب بیض طاب ثراه چون  
این حدیث را بدید و دانست بر آن فاضل اهل اهل خود فرموده بر این احادیث حضرت رسول ص  
بیض فرموده و اینکه منست که کتاب الله و عزت منست و بواسطه و علم خلافت و منست  
که کتاب الله و عزت نیست مگر شیعه چنانچه بر کسی مخفی نیست و این را بی شریعت عزت رسول ص  
صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند گفت که بغیر اینها فرموده اند و حضرت رسول ص فرموده که ای کسان  
فیکم کتاب الله و ابوحیفره و افعی و غیر این و در وجود جنین است و عاقل که جدا است که نزد  
کند منست بیکدیگر عاقل بیهوش با و صیقین باشد و منست غایب یکدیگر که جنات انکس با و کمال  
باشد که این سخنان را بدید مگر حضرت سفاقت و کراه و اینکه گفته اند تفاصیل کند و جویب است  
ایضا از اهل بی و ائمه و اگر از علم بیضی منست که ایمان و اهل افاضه و بی جویب و افعی ایمان میکند  
و درین مقام همین که دانست بر اهل بی و ائمه واجب و هر که از این ایمان و این جنات شد  
باشد که بر عاقل و ایمان و بغیر ایمان منست خود که نیست مگر با و عاقل و افعی است

[illegible]

سید بنی و برادر و سید بنی و بنی طوس و خواجہ نصر دین و شیخ ابو القاسم  
 حقوق و کمال و جلی و غیره و فی الحقیقت اینها انما ساجد و سجد و کرمه و شاک است  
 خافیه و نایب الخ و کرمه و کرمه و شاک است اینها انما ساجد و سجد و کرمه و شاک است  
 اینها انما ساجد و سجد و کرمه و کرمه و شاک است اینها انما ساجد و سجد و کرمه و شاک است  
 مقتضای اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 بلکه هرگز که خود را در جاده انصاف بدانند این لازم است زیرا در نزد هر شیخ و مفسر شیخ  
 تقلید چندان است و بر این لازم نیست که قابل شود و بعضی کتب است و بر این در هر شیخ و مفسر  
 شیخ شرط است بر این برین فقه واجب و اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 اما اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 مقتضای اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 حاصلت با عنایت و اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 حال آنکه اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 چیزی در جواب گفتن اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 میکند هر صورتی که توان داشت حال آنکه اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 و اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 خیال آنحضرت و هم بعد از آنکه و فی الحقیقت اینها انما ساجد و سجد و کرمه و شاک است  
 ما امکان و فی الحقیقت اینها انما ساجد و سجد و کرمه و شاک است اینها انما ساجد و سجد و کرمه و شاک است  
 شد مثل صراط و اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 آنرا در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است

شما و صاحب قوت و وضوح است و چون نظر میکنم که در سید بنی و بنی طوس و خواجہ نصر دین و شیخ ابو القاسم  
 شما و صاحب قوت و وضوح است و چون نظر میکنم که در سید بنی و بنی طوس و خواجہ نصر دین و شیخ ابو القاسم  
 انصاف به صاحب قوت و وضوح است و چون نظر میکنم که در سید بنی و بنی طوس و خواجہ نصر دین و شیخ ابو القاسم  
 اینها انما ساجد و سجد و کرمه و کرمه و شاک است اینها انما ساجد و سجد و کرمه و شاک است  
 مقتضای اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 و اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 اینها انما ساجد و سجد و کرمه و کرمه و شاک است اینها انما ساجد و سجد و کرمه و شاک است  
 و در حق کشته باشند و بر این خود و شیخ اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 شیخ اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 که اگر هر دو دلیل در وقت اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 نسخ و حبس صاحب و بطلان سید بنی و بنی طوس و خواجہ نصر دین و شیخ ابو القاسم  
 مذکور است و اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 بوجوب سید بنی و بنی طوس و خواجہ نصر دین و شیخ ابو القاسم  
 چنانچه خود در وقت اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 سوره از اعلی ایشان تری نماید صاحب را است تا اید اصلا او عجز نیست و خصوصیت اعلی  
 نباشد تا اصل جلی چون اینها را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 تصدیق خود بر دیگران چنانچه صاحب را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 عدالت و انصاف و در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است  
 فاضل جلی گفت و شما را در اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است که باید از اینها که در اینها است



جواب شیخ رحمه الله فرمود که این سخن صحابه و تابعین است چون عظیم شان اهل بیت و قریب  
 مشایخ ایشان در آن حضرت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که هر چه می گوی  
 در باب کسی که با ایشان عهد و در بیکه ایشان را بخانه باشد حلی کف من از بر وی می زنم  
 جواب شیخ فرمود که هر کس که این حدیث حلی کف را می شنود باید که گفتن شاهد بگوید که حضرت رسول  
 و ملائکه اند که این حدیث را به اهل بیت و از اعدای ایشان بر می زنم و از جواب شیخ گفت  
 در دفعه ششم طلب نمود و جواب شیخ چنانچه خود فرموده و حضرت نافع را با و داد و او را در آن فرقه  
 بخانه خود رفت و بعد از آن خود زد و بگوید که با هم ملائکه اند که جواب شیخ فرموده که او را زد  
 و عذر عظیم یافتیم در شیخ جهت آنکه صحابه را بسیار عظیم الشان میدانست و در دل او شیخ  
 یافت عظیم شان ایشان را و بنا بر این مصلحت که شیخ را از این است که جواب شیخ فرموده  
 که چون این حالت را در او دیدیم و او را در این عذر یافتیم بگوید که او را بیکجا اجازت  
 با و گفتیم که اگر با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عارفی که از افاضت کلمات و این را از اهل  
 ایشان از این من سب صحابه را که با حضرت رسول الله و اهل بیت او خدایت و حقارت کند من خود  
 ظاهر و مبین می نامم فاضل حلی عهد و پیمان نموده که از افاضت نکند و تواننده باشد  
 این را از این که نکند و در عهد و پیمان مؤثر ساخت بقسم مغلفه جواب شیخ طایب  
 شد فرمود که چون حلی عهد و پیمان با آنکه که این را از این که ایشان را از این با و گفتیم چه  
 می گوید و یا بعد از آنکه عذر آن گفت حلی کف این را از ایشان با هم را سر زد و در کتاف ایشان  
 ایشان ثابت نمیکند و علاوه طایب را به شیخ نموده آنکه جواب شیخ فرموده که من گفتیم در باب شما  
 و حلی و در بر چه می گوید که با ایشان منبر علیه السلام حرمی که نزد و در آن حرمی را در آن و قریب  
 ایشان نه هر آنکه کمتر شد و چه می گوید و یا بعد از حلی و اهل بیت که در صفین با حضرت شیخ

عزیز

فرمود که در این بین قریب بیست هزار کسی که از ایشان اهل بیت رسول الله فرمودند و یکی از  
 جمله عارفان با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که هر چه می گوی  
 من با و گفتیم یا رسول الله که خود را از اینها از حضرت رسول فرموده از اهل بیت و از ملائکه  
 و دیگران اینها را جواب نیت حلی کف نیست بلکه هر فرقه صلاه اینها را در آنجا شیخ فرموده  
 پس من گفتیم با و که هرگاه جان باشد اینها در رفتن که بر صحابه و نقل خطای شیخ من و حق  
 برادر رسول الله و بر سر من و شوهر من حضرت که بر سر جمیع زنان عالم بوده و عالم را از حد  
 این جمیع خلق را از حضرت رسول الله و از اهل بیت و از اهل اسلام بیست بر او است که بدو  
 حضرت الله تعالی و رسول او و از اهل بیت و فرموده باشد که حلی کف را از ایشان و از ملائکه  
 الله تعالی او را از ملائکه و مؤمنه که این را با و گفتیم از حضرت رسول فرموده ایها و علیکم الله و رسول الله  
 و اکثرین اموات الذین یحبون الصلوة و یؤتیون الزکوة و یحرمون الکونین یعنی علی بن ابی طالب  
 با اتفاق علم مفسرین و حضرت رسول الله فرمود که من گفتن مؤلفه فیما یؤتی و دیگران  
 آنرا مدینه العلم و علی بن ابی طالب و دیگران فرموده اللهم انی یا حبیب خالک یا لک و دیگران فرمود  
 است حق تعالی از هر کس حق مؤمنی و مثل اینها را هم او را از کونین ترجمه این است که فرمود  
 اینست و چون این بیست که اول بیست در دفعه های خطای حضرت رسول است و مؤمنان  
 ایشان که بر این اسناد از اهل بیت و از ملائکه و از اهل بیت که در کونین کنند و از این  
 در شان امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام نماند که بهی و حلی کف از این که از این  
 حالت را کونین و ترجمه حدیث اول اینست که حضرت رسول فرمود البیهر که من اولی  
 نبضتم و در نفس او علی بن ابی طالب است در نفس او و ترجمه حدیث دوم اینست که حضرت رسول  
 فرمود من شهر علم و علی و اهل بیت است و ترجمه حدیث سوم اینست که حضرت رسول صلی الله







بدان از این جهت بقتل او نداد و در قتل محمد نیز که کباب با ایشان نیت داده شده که گوشت  
انچه را با شمشیر میبردند و یوم حشر از این جهت که گفته اند تا آنجا که در موعده تم و لکم من  
و حال آنکه گفته اند هزار مرد کشته و با پیغمبر غارت کرده و کرامت و غیره و عتاس و قلیله و بکر و  
صحابه پیغمبر را بکشتارند و موعده و عارند باشند و از آنست که در نسخ بر او کشته و داخل آن  
عالمیان و رسول او شرم نکند و بگوید بجای دیگر از جهت سرفروشان در موعده و از آنکه  
جنان که او گفتوا انفسوا الیها و انکم کونتم فاعلموا انهم عاروا و عقب پیغمبر ترند و کذا از جهت  
تقیح فاعلموا انهم و انکم کونتم فاعلموا انهم عاروا و عقب پیغمبر ترند و کذا از جهت  
و بیکند و در آنست که در عار حجاب پیغمبر و از این جهت که در عار ایشان و پیغمبر  
بودند و میل ایشان بدین جهت از جهت پیغمبر استیفا و توان داشت و پیروی هوای  
نفس از این جهت که با ستم پیغمبر از جهت پیغمبر و رسول الله و عار پیغمبر که کون باشند  
خبر از عار ایشان داده و این از ایشان است که اینده و حال آنکه او بگوید که هم با این عار  
موعده و اینها که گفتا انکم فاعلموا انهم عاروا و عقب پیغمبر ترند و کذا از جهت  
میکنند و عز از حضرت رسول الله او را از اینسان که اینان موعده بر او عین مکه و از آن  
نبودن در دستان ایشان بیکدیگر بر میقول شما را نداد و کوفت از او و در جنگ خیبر و جنگ  
جاء و دیگر وضع از حضرت فاطمه علیها السلام را از قبلش محمدی که خود بر نهان از پیغمبر  
دوایت نمود که مصون از عار پیغمبر و از آن بود و حضرت فاطمه از قول و موعده فرمود  
تواند در پیغمبر و من از پدرم میراث بنیم ایما که حضرت الله تعالی برین کلام داد و دیگر آنکه  
انچه است این بگوید و از آنکه حضرت رسول الله در تبلیغ نصیر موعده باشند این بگوید  
نفسانند مکر و با یکدیگر و با هم موعده و از اینان و حال آنکه اهل بیت با نداد او و میباشند

چنانچه

چنانچه حضرت الله تعالی فرموده که این بگوید که این بگوید و در کوفت نمودن و حضرت فاطمه علیها  
از آنکه حضرت رسول الله باورده بود و گفت و امیر المؤمنین علیه السلام و حسین و علی بن ابی  
بر این شهادت دادند و او شهادت ایشان را در مکه از حضرت و عتاس و قلیله و بکر و  
و بیکدیگر از این احکام بود و حال آنکه مصطفی بود و در مکه و حضرت فاطمه و فاطمه که  
و در جنگ و فاطمه از ایشان از رده بود و در مکه و حضرت فاطمه که در این مکه و فاطمه که  
عاز نکند و حال آنکه در مکه و در مکه و فاطمه که در این مکه و فاطمه که در این مکه  
و من از آنکه حضرت رسول الله تعالی فرموده انکم فاعلموا انهم عاروا و عقب پیغمبر ترند و کذا  
الله و النبیا و الاخی و اعدا لهم عذابا عظیمنا و اقم او و انکم فاعلموا انهم عاروا و عقب پیغمبر ترند و کذا  
فرموده فاطمه عضو است از من که که از آنکه او را پیغمبر که از آنکه او را پیغمبر که از آنکه او را پیغمبر  
از آنکه پیغمبر که از آنکه او را پیغمبر که از آنکه او را پیغمبر که از آنکه او را پیغمبر که از آنکه او را پیغمبر  
کنند الله تعالی رسول او را و حضرت خود در مکه و از آنکه او را پیغمبر که از آنکه او را پیغمبر که از آنکه او را پیغمبر  
از برای ایشان عذاب بهر آنکه از جهت طایفه و بعد از این حدیث را در موعده که پیغمبر  
که که پیغمبر که که حضرت رسول را از وصیت نامه نوشتن که بعد از مکه نشوند و بلیغ  
و شمام و استخفاف حضرت و از این موعده که چنانچه کذب و شهادت مکرر و این موعده  
المیر و داشت بر رسول الله بلکه حضرت الله تعالی این کتب حضرت است و دیگر معارف از او  
هر زمان منع که تا آنکه از او را بطلان کلام که اینده و کوفت کلام از حق و حق از حق  
پیغمبر که و این موعده است از عتس و نمان و دیگر گفت و در موعده و زمان رسول الله خدا  
بود من هر دو را منع بکنم و اگر کسی بعد از این سخن بگوید که او را عتس بکنم و این عتس  
و پیغمبر منافقان است و دیگر پیغمبر در مکه و از آنکه او را پیغمبر که از آنکه او را پیغمبر که از آنکه او را پیغمبر











جود واقع شود عطف بر لفظ دو سکه باشد بلکه بواسطه جواز باشد و هر چه منصوص  
باشد عطف باشد باید یک و این را اولی نامیده اند در صورتی که عطف بر فعل باشد  
زاده شمع است عطف بر فعل و اگر شرط شرط و مقترع بواسطه فاعله باشد از اولی فرق  
علمی خواست و این قسم فاعله را اولی نامیده اند مخالفه فاعله است بلکه جواز را اولی و اولی  
لفظ را اولی بدان صحیح است و بنا برین که کنیم نزاع ما را با انصاف و عدل و اولی ظاهر  
و جهان ظاهر بر ما و چون اصولین است و بر قدری که عطف بر فعل را اولی بدانند هم  
را اولی بدانند و این را شش وجه جهان دادند یکی آنکه با عطف بر فعل ممکن باشد بر عید  
عطف بخودن جانب نیست مگر در صورتی که در فعل فاعلی باشد و ما را خبر فی خبر و اولی  
نیست دوم آنکه هرگاه از یک دو صورتی عطف بر عطف باشد در صورتی که عطف بر  
فعل باشد و خواهد بود سیم آنکه جواز از اولی فرق که شانه است ما دام که عطف بر فعل باشد  
نیاس برین مستحب باشد و فی خبر و اولی آنکه بیان فعل فاعله است چه از اولی که عطف بر فعل  
در احکام الهی ممکن بوده باشد و قراین موافق یکدیگر باشند بود این اولی خواهد بود  
زیرا در صورتی که عطف بر عید و جواز حکم خلاف قراین منافی میشود و یکدیگر را  
اختصاص میدهد که او گفته جواز در کلام الهی واقع شده و قول او در نزد عالم عربیت  
و لغت عربیت ششم آنکه جواز امر شرطی است که در مانحن فی الامر شرطی مقفوعه  
را هم آورد و گوید که یکی از آن شرطی که عده خوانده است نیست که سبب است و در بعضی نشود  
و در بعضی مقام ظاهر است که جواز سبب است و این را اولی نامیده اند و این ظاهر است حاصل  
کلام آنکه فاعله را در شمع گفت بنا بر وجه مذکور ظاهر شد که ظاهر است و سبب  
و فیضی و در کتاب کافی پس از این مرجع قریب است که با عید عطف بخودن و جواز

قال

۱۰۴

قابل شدن مصلحت بخیر و نیکو الی غیر این مواضع شد و از توانی عربیت بدین معنی است  
تخیر یا بجا رسید فاعله را سنی چون جواب داشت این فاعله را فاعله را سنی و یکجاست و گفت  
مدا و سنی یا در وضو و وضو یا نیست چنانچه در صحیح بخاری از ابن عباس روایت  
که او گفته حضرت رسول الله از جهت بیان کیفیت وضو را طلبیده وضو ساخت و یاد داشت  
و فرمود که این وضو است که حضرت الله تعالی فرموده است و این وضو را هم اولی  
گویند که فاعله را داده ما و آله الهی چون پیش ازین مدعی این بود که ظاهر است که در سنی  
یا دارد و قول سنی خلاف قول ابن عباس و علقه را در سنی مراد از انوی کرده اند و بخلاف  
ابن عباس که گفته اند از اینکه فضیلت عید است که در بر او و دیگران ظاهر شد که  
انوی است که عمل شیطانی است باین ان منسوب است و این شیطانی و برخلاف حضرت الله  
علی عودن کار داشت بنا بر قول الغزالی شش وجهی است و در بعضی باشد شمع و علقه  
شمع از صحیح بخاری که در نزد ایشان اعتبار ندارد بای وضو یا بیا از قول ابن  
بن مالک که طهارت او با حضرت الله تعالی و رسول الله و ائمه کرام ثابت و متفر است  
عیان او در پس این حکام مناسب بود که او را با انقطاع و عین منسوب است و جواز  
او بگوید که از شایع شایع است دلیل عذر و انقطاع است لکن فاعله را در شمع ششم  
ازین پوشش در جواب آورده است که این قولی که میگوید و جزم باطل است یکی آنکه این حدیث در  
طریق اسیما وارد شده و برایشان عین خواند شد دوم آنکه فاعله را بوی که این  
اعظم علمای شافعی است در تفسیر خود در باب جز بود سبب که در بیان خلق و شایع  
از جمله مشایخ و از ابو حنیفه روایت این مسئله کرده که در صحیح بخاری است که از  
حضرت رسول الله خبر نموده است و او را روایت نموده گفته که جواز یا بیا در احکام

















و فرموده معالی که کانکه انکو و هکذا که باینستند و در حق الله تعالی  
ملاک و فرشتگان و جمیع مخلوقات و پادشاهان است که بفرمان او است و هر که از او بگریزد  
و نافرمانی کند مردم بهشت مردم و دوزخ را و کشتن و بقی که باقیم مانده را که عده و سره بود  
میان برود و کاه مانده را میان برافیند و بقی که مانده را که عده و سره بود میان  
میان باقیم برافیند و کشتن انکه کوبیده در میان ایشان و در اذان کنند و در میان  
تحت الله تعالی انان که کاه مانده را که کوبیده در میان ایشان و در اذان کنند و در میان  
فاضل بنی گفت تفریحی که از بر سر میاید نمودی که حضرت رسول الله فرمود که  
من و خطاب من برانکه و داشت داد که من بیکر و ای ابی رسول الله سلام که طریقی را باشد  
و هم که بر طریقی را باشد که از انکه حیات باشد و در حق الله فرموده است و کلا که هر چه  
باین معنی که حیات باشد از انکه حیات باشد بر سبیل حیات باشد و در میان حیات  
باین معنی که حیات باشد از انکه حیات باشد بر سبیل حیات باشد و در میان حیات  
و خواب و حیات و سرور و صاف و بران طاق و شاهراست و مانند این امر و بران  
جانبه و اما حیات الرقیب التي انزل الله الاوتان و الشیء الملقون في القرب  
این خبر است را هم اورا گویند که خبر از حضرت الله تعالی و حضرت رسول الله  
خطاب نموده میفرماید که باینکه خواب باینکه که بنومیم مکرر گفتن از بر سر و در  
برای شیء معلقه و در حق الله تعالی حیات باشد و در میان حیات باشد و در میان  
نیلای بوی و در حق الله تعالی و عطا و سعید بن سبب و رایت نموده که حضرت رسول  
و خواب بود که باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه  
و فرموده که خواب باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه  
و فرموده که خواب باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه

و اولاد و پسر و بعد از ان فرموده که باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه  
نمود و چون منفر و شد که حضرت رسول الله فرمود که باینکه باینکه باینکه باینکه  
گفته این معنی بران حضرت که انکه عدا و با هم بافتن و خواب کرد و از خطا هر شک که  
بر عیاض و از اسباب خواب حضرت رسول الله او از عدا و با هم بافتن و خواب کرد و از خطا هر شک که  
اینست قول عایشه که بران حضرت که گفت لعن الله باک و انت فی صلبه بعض من لعن الله  
تا اینجا است کلام خبر را هم اورا گویند که از عدا و با هم بافتن و خواب کرد و از خطا هر شک که  
گفت لعن الله که الله تعالی باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه  
الله تعالی حاصل آنکه خواب سادات بنا چون بیدار بود بعضی از این سادات را  
برادر فرموده اصحاب عقب را نیز بول فاضل بطریق اینها و بر روی بعضی از اینها  
گرمایند و بعد از انکه گفت باین فاضل که روایت نموده حیات و رجوع بنو الحقیقین و در  
حدیث شعبه از افراد مسلم از من باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه  
که فرموده در این باره و در انکه منافقند که در حق ایشان داخل نمیشوند و باینکه باینکه  
بگذرد که شتران چشم سوزن و حیات و دیگر که حفظ بگویم که شعبه هر که گفت و دیگر و باین  
که در خواب و صلح و حیات و در صحیح خود از ابو هریره و غیره که حضرت رسول الله فرمود  
و از خواب باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه  
اینکه از انکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه  
نمود که اینها بعد از انکه حیات که در حق ایشان آمده است و باینکه باینکه باینکه  
من شد که و باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه  
که در حق اینها از انکه حیات که در حق ایشان آمده است و باینکه باینکه باینکه















واما ان بغير فائز من دعا على الخوض فيهم اذ ان كويد خلاصه مضمون این طریقت اینست که  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب نموده فرمود که من بکست که بفرستد من خطاب بجای  
 ان حضرت الله تعالی بکست و خوانده شود خطاب بر من و من اجابت تمام و بدیخ که و  
 کذا شتم در میان شما دو امر مستکن یک کتاب حضرت الله عز و جل است که در میان اینست که  
 از احسان بفرستد و دیگر با هر یک است و حضرت لطیف حق تعالی را خبر داده که از  
 تمام پیوسته اند و از هم جدا شوند تا برسد من در کتابی که در آنست که بر آنست که با او  
 کشید و دست در من متابعت از او بر نهد هر کس خطرات بفرستد این چشم بکشد  
 و نظر کند که بکشد و من با این و اسیر خود سلوک خواهد کرد خطاب بکشد که بعد از این  
 از لحاظ به بفاضل حق گفت در این طریقت که داشت بر هفت فقره که هر فقره از آنست که  
 اول آنکه اهل طریقت افضل و علم و نقل از کل اهل عالمند دوم آنکه اهل طریقت معصوم  
 میباشند و بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از باقی فرستد که ایند که بکشد خیر و از افضل  
 اهل از هر چیزها و مقصود است بدلیل این که با اهل طریقت از بین بدیه و کلامین تکلیف  
 هیچ ایشان علمای الصلوة و السلام که فرستد مساوی قیامت است این که افضل و کامل و معصوم  
 باشند و دیگر آنکه هرگاه عمر از زمان هر کس جدا شوند که در جمیع امور ملتزم حکام  
 قرآن خواهند بود و این خط از ایشان جای نماند و هر یک بنابر و کیا میشوند و عصمت  
 نیست مگر این سیم آنکه اهل طریقت عالمند معلوم قرآن و بجز محتاج الیه امتناست از خللا  
 و حوام و کجی و الک و لا فرقی بودند از ایشان بقرآن و فست با ایشان بیفایده و بیفایده  
 بود چهارم آنکه بر جمیع خلایق واجب لازم است متابعت او و مواهی ایشان چنانچه  
 واجب لازم است متابعت او و مواهی قرآن و پیغمبر آنکه متابعت ایشان سبب نجات از

در کات

در کات چنانچه ضابط قرآن چنین است ششم آنکه اهل طریقت امام و خلیفه حضرت رسول اند  
 بعد امام و خلیفه معصومانند مگر آنکه در این صفات موصوفه و موصوفه از جانب  
 حضرت رسول الله با شد و هم بپای یکسان اهل طریقت بپای تکلیف چون غنیان و فقیران  
 با یکسان رسید فاضل حق تعالی اینست که یک کوفت و خوشی و بدی و من شجره حباب  
 شد و همه الله فرمود که مطلوب من در اینها که کلامی جدا نیست بلکه مطلوب اینست که  
 فواید هر کس که در کوفت و ادرد و من و من که با شد باین قاعده که هر کس که بدی است  
 میتوان خود را از سعادت هلاکت خلاص کرد اینست که بدی را بدی جان بخش برساند و بدی  
 باین امر و تفسیر گفت بجز حضرت امام جعفر علیه السلام گفته باشند قبول دارم  
 و این امر خود میگردد اما لکن بجز شجره از نقل میکنند معلوم من نیست که از آنست  
 علیه السلام باشد و مذهب حق که در آنست که قول ندارم که از حضرتش باشد حباب است  
 بطریق معاضه عقل فرمود که منم این شافع گفت قبول ندارم لکن بجز شجره شافیه  
 از نقل میکنند قبول ندارم که از ایشان است و اینست که ایشان دارند قبول ندارم که  
 مذهب ایشان است و این من مشکوک فیه است و معلوم من نیست هیچ بود جواب است  
 من بگویم همان بعینه جواب منست و هر چه بود جواب من بگویم همان بعینه جواب است  
 و هر چه دلیل می باشد بر یک مذهب من و بیانی حق و حقیقت است همان بعینه دلیل است  
 و بر ظاهر است که دلیل بر همین نقل می باشد و بر همین همان دلیل و از این جهت ان اهل  
 سنت اگر این فتوه که مذکوب شجره امامیه مذهب اهل طریقت است بلکه اگر شیعیان ایشان  
 نصیح با این فتوه اند چنانچه کردند فاضل حق تعالی من ندیده ام خطاب بید حضرت  
 فرمود بکشد که در جمیع غای نامی معلوم شود بر فاضل حق این طریقت و کذا





١٥

همه در جواب این میگوید که چون چنین نماند بود و حال آنکه حلیه الاغنه فرستاد  
مشفق علیه السلام است و این را بدشاهان که گفتی هیچگاه فرستاد و فاضل بن جواد از تو گفت  
بجوده عبادت که گفتن از آن بود که در امام بن راشد عالم شیعه گفت امام بن زید  
ملاهیبت بر من لازم است که مذهب او را اختیار کنم تا بگویم جاهل نیستی و دیگر آنکه  
قول من از اهل بیت است که عاقل و جاهل است و این گفته اند که خلیفه امام محمد بن عبدالله  
فاضل بن جواد از تو را بل جواب شد و میبوی شد و فاضل بن جواد از تو را بل جواب شد و امام  
کردار امامت ایشان واقع گشته و حکم تو بد و از او بگویم خداوند آنکه داند و از تو را بل جواب شد  
قائم که چنانچه معاویه و یزید و اشیا و ایشان از خلفای این امت را هم و رسالت و از تو را بل جواب شد  
و امام داخل کرد پس بعد عالم چنانکه گفت که چنانچه گفت که گفت که چنانچه گفت که گفت که چنانچه گفت که  
بخشد و حال آنکه از حد بن حنبل در سندش و سفوف و غیرش که در کتاب بن زید خلیفه  
باید که از زینب رسول الله باشد و ابن حجر مایه خود و صواعقش از مسجد بن حنبل و دیگر  
و معاویه و دیگر از بنی امیه شیعه و ابن زید و مسجد بن حنبل و از شیعه نقل نموده اند که باقی  
گفتند که بنو سواد و رخ میگویند بلکه ایشان ملوک و شرب بنی ملوکند و در رعایت  
شیعه وارد شده که از ملوک معاویه است بلکه لازم و آنکه اکثر زمان از امام احسان  
باشد و حال آنکه حدیث مذکور دلالت دارد که در هر زمان امامی بود که باشد و دیگر  
آنکه ابن حجر و صواعقش از نقاش خود و ابی مؤدبه که رسوله و بنو مؤدبه در هر سال  
در امت من عادلان از اهل بیت من میباشند که از بنی حنیف که از اهل و حلیه مطایبان  
و تا در جاهلیت و این گفتند و بدست کسی که امامان شما از نزدیک سال از انداخته است و  
بجای من باید که تا نماند که بر سر و اسطوخودوسان بدینا خود حضرت الله تعالی

فمنهم من لم ينفذوا  
واياه كقوله

و دیگر روایت مؤلفه سید بن جابر از ابن عباس و حضرت طویل که حضرت رسول الله ص  
 علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود مثل قوم مثل اهل دین و مثل اهل دین و مثل اهل دین و مثل اهل دین  
 نوع است که در آن در اهل بیت یافت می شود که از آن تخلف و برادر و برادر و برادر و برادر  
 شایسته طاهر است که خوب کند و بگوید طالع می گردد تا روز قیامت و چون سخن با اینها رسید  
 فاضل علیه السلام می فرمود که در یک جواب گفت **فصل شصت و یک** در ذکر مناسبت  
 جناب ابو جعفر محمد بن موسی الطاهر با ابن ابی حمزه که از جمله افاضل اهل طائف و ذوق  
 بود نابوده و آن اینست که صاحب فضل الحق از شیخ طوسی نقل نموده که او گفتند که  
 روزی آن روزها جمع کردند از طایفه شیعه و جماعت اهل تشیع و بعضی از شیعه و بعضی از تشیع  
 و ابو جعفر محمد بن موسی الطاهر در آن مجلس بود و نگاه می کرد به آن طایفه شیعه و طایفه  
 داشته گفت ای گروه شیعه بدانید که ابو بکر و جمیع اصحاب حق در میان شما در آن مجلس بودند  
 بسبب این که اصحاب از آن مجلس بر او افضل و کامل است یکی آنکه رسول الله در یک خانه بودند و دوم  
 ثالث این رسول الله بوده در خانه هم آنکه رسول الله او را با ما می خواند ما بود که نبردند  
 رحلت چهارم آنکه او صلوات است در این امت بر جناب ابو جعفر محمد بن موسی الطاهر علیه  
 غفر له از بقول هم بوده او بر ائمه و کشتن و این بر حاکم و بعون الله تعالی بر تو ثابت می گردانم  
 که امر با تو بر علیه الصلوة و السلام افضل از ابو بکر و جمیع اصحاب است و آنچه در باب فضیلت  
 ابو بکر گفته بر تو لازم خواهد آمد که هر انعام الهیه مطاعن اوست و دیگر در جواب طاعت  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بدلیل عقل و نص رسول الله بر تو متبرر و ظاهر و بیکرانه و این  
 جماعت که در این مجلس حاضرند متبرر باشند تا انا چهار چیز که تو بدلی افضل از ابو بکر و جمیع اصحاب  
 اینست که او رسول الله در یکجا آمد و نشست و حال آنکه از جماعت است و نه بر حضرت الله تعالی

فی فرموده از خولیان حضرت رسول الله و از آن حضرت و این را خصوصاً با پیام جنت  
 انحضرت ندارد که بر شما ملست با پیام و آن انحضرت پس دخول در خانه حضرت و در پیام و آن  
 و از آن معصیت و مخالفت



و چون در آئین دینم گردانیده در میان اوطاف الهی بر او بار یافت و بخت و بخت بعد از آن  
خبر دادم و دیگر روایت می کنند که جبرئیل نزد خود بر حضرت رسول الله و گفت ای محمد  
حضرت الله تعالی بفرستاد و می گوید که از ابوبکر پس از آنکه من از تو خواهم  
از من را بفرستد با من را بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد  
و دیگر روایت می کنند که حضرت رسول الله فرمود ابوبکر و در میان من و تو چیزی نیست و می گوید  
و می گوید با آنکه خود فرزند او است با آنکه ابوبکر و عمر از او است و گفت که من و تو و او است  
مخصوص و از عصبانیت بفرستد و دیگر روایت می کنند که حضرت رسول الله فرمود که ابوبکر و  
عمر است که هر دو از او است با آنکه هر دو از او است که هر دو از او است که هر دو از او است  
و دیگر روایت می کنند که هر دو از او است که هر دو از او است که هر دو از او است که هر دو از او است  
شد با آنکه افراد او است با آنکه در حال اینست حضرت رسول الله فرمود که هر دو از او است  
و الله را خداوند میداند و دیگر روایت کرده اند که حضرت رسول الله فرمود است الله  
بجمله الناس عاتیه و لا یکره خاصه یعنی بدینست که حضرت الله تعالی جمیع را می بخشد و با آنکه  
نهایت با حق می کند و دیگر روایت می کنند که حضرت رسول الله فرمود ما صلی الله فی  
صلی الله علیه و آله و سلم و صلی الله علیه و آله و سلم و صلی الله علیه و آله و سلم و صلی الله علیه و آله و سلم  
انعم الله علیه و آله و سلم و صلی الله علیه و آله و سلم و صلی الله علیه و آله و سلم و صلی الله علیه و آله و سلم  
و او را است و هم اعتراف او است با آنکه ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فاطمه و حسن و حسین و  
هست که هر دو از او است که هر دو از او است که هر دو از او است که هر دو از او است که هر دو از او است  
را بر او است با آنکه و دیگر روایت می کنند که حضرت رسول الله فرمود من و ابوبکر و عمر و  
ابویم و دینم که او را بر من سبقت می گرفت و بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد





چون با علی علیه السلام تکیه نمود بعد از آن ایشان بر من خود رجوع نمودند و بیدار شدند  
شد مکر در نزد خروج محمد و صالحان همان علیه السلام و او بر ایشان سلام خواهر کرد  
و ایشان حضرت الله تعالی نه میانه آورد سلام انحضرت میگردید و بعد از آن رجوع نمود  
خود و مؤده بیدار شدند و در میان من و معالی مصطفی ظاهر است که این امر را بخواهد  
علامت است که از جهت شهرت در حقیقت خلافت و وصایت حضرت حضرت رسول الله  
و بطلان خلافت و وصایت عیال نماید که یکی از جوانان حکم حضرت بر او یکی از جهت تکیه نمود  
اتحاد کفایت انحضرت یکی از جهت تخریب اتحاد کفایت بوضاحت او و دیگر از آن علامت است که  
مطل و مندر است که کمال و مخالف و نقل آن اتفاق افتاد و در کتب خود مکرر مشاهده  
و ان اینست که این معاذ را بشناخته که از اعظم علایع الهی است با سنجی خود از آن  
مالک روایت نموده که از کتب روایت حضرت رسول الله با یکدیگر در کتب روایت  
علی بن ابی طالب مشاهده نمود که این را در کتب خود مشاهده نمود و این را در کتب خود  
ابوبکر و عمر یافتند و من هم بر فایده ایشان رفتم و چون بدیدم خائنه علی را بگویم که  
دخول طلب کند و چون علی را بر این ایوان مطلع کرد بدیدم آمد گفت ای ابوبکر من  
حادثه دیدم که شما را اینجا آورده ابوبکر گفت حادثه شکی نیست که این حضرت رسول الله  
عمر و عمر گفت بروید بر پیش علی تا حکایت کند انبرای شما انچه را که در پیش او واقع کرد  
و منم ان عقب خواهم آمد و درین آن حضرت رسول الله رسید و بعلی گفت ای علی نقل کن  
ان برای ابوبکر و عمر انچه بر او استماع نمود و انچه گفت با رسول الله صلوات الله علیه  
ان نقل آن حضرت رسول الله فرمود که ای علی نقل کن از جهت ایشان است که از من سر نه بدید  
که حضرت الله تبارک و تعالی انرا بخوبی می شناسد علی السلام گفت ما را با حیا شد از جهت شما

و هیچ طالع نکند و در سیدم که بعد از آن من فوت شود پس حسن و حسین را بیدار  
فرستادم انجمن و در آن شب ایشان بر که بدیدم و این از آن حال ایشان بود که بدیدم  
دیدم که سقفا خانه و نکات و سطل بچیده بمید علی انرا سقفا از من بیاورد  
من ان مندر بلایان سطل کشیدم دیدم که در سطل است پس من از این سطل آرم و من  
که از آن دیدم که سطل و مندر بلایان بقیع کش و از آن سطل برفت و سطلان سقفا بهم  
پسوست حضرت رسول الله و در که سطل ان بقیع کش و مندر بلایان است و بقیع کش و مندر بلایان  
مثل تو که خواند بود که در این سطل خدمت کرد و من را دم او را که در بقیع کش  
شعور بود که الله تعالی در این سطل باقیع کش و مندر بلایان سطلان و عدالت  
هدایت دل او را که در این سطل باقیع کش و مندر بلایان سطلان و عدالت  
خجاست حضرت خاتم باقیع کش و مندر بلایان سطلان و عدالت  
تواند شد و آن که از طرف فو اصب در این سطل تاب کورده که بدیدم بقیع کش  
که ما در حضرت علی علیه السلام بود از این سطل خوار و عادت دود او را و بقیع کش  
و حال انکه تو گفتی که این قسم و در این سطل مکتوب با و بقیع کش و بقیع کش  
کرم علیا السلام اگر چه من در بقیع کش بود اما خجاست حضرت را که بود با آنکه می توان  
گفت که انحضرت کرم علیا السلام دود در حقیقت من حضرت علی بن ابی طالب  
و علیه السلام بود و حاصل کلام انکه این امر انجهالت شکی نیست که در حقیقت خلافت و وصایت  
الاسلام و از آن که قطع نظر از تصور هر یکم و دیگر آنکه فرستادن حضرت رسول الله  
ابوبکر و عمر از جهت اطلاع برین واقع لطیفه لطیف است که با هکلی بهر سطلان از آن  
و دیگر آنکه در وقت رسول الله صلی الله علیه و آله علیه السلام کوشش می توان نمود که







بر او دو کتف ایستاد مرا ازین دو طرف و او را در آغوش آورد و در آن روز بزرگوار که امیرالمؤمنین علیه السلام  
 و گفت ای پسر من که تو بی سبب یا من شمره من حضرت صلوات الله علیه و هو و کین بی  
 و فرشته بنیسم و اهل کتف پس او چه که حضرت فرمود من و تو خاتم النبیین و مصطفی ام  
 و اهل کتف دست خود را بر او نهاده حضرت علیه السلام و دست مبارک در آغوش  
 و دست حضرت را که فرمود کتف اشکها ان لا اله الا الله و محمدان محمد رسول الله و شاهد  
 انک و حق رسول الله و حق طاعت محمد و اهل بیت علیهم السلام و صلوات الله علیه و اهل اسلام  
 با و تعلیم فرمود و بعد از آن از او پرسید که با عیاش اسلام بوجهی بود تو سلف و یا امیرالمؤمنین  
 این بود اسلمای سلف که از او عالم این سلف بکار که از پیش از من ساکنان این  
 انظار کنیده این سلف میگوید و هیچ یک را از این سلف نیست و عیاش حضرت علیه  
 این سعاد تراغبی و دوستی که با او بود و سعاد که بخود میداد و عیاش که پیش از او  
 بوده اند و او است و عیاش که آن کرد و نندید که این پس ختم ایست که زبان راه نکر مکرر بی  
 و عیاش و در آن اولیای حضرت الله تعالی با عیاش وضع رسد و او را قدرتی بود که در این سلف  
 با سلف و من چون حضرت را دیدم که این سلف را که بی و انجای خود بر کتف داشتیم  
 که این شخص فوق الحکد که که از خود جوهر میسدم و دیدم حضرت شرف اسلام را داشتیم  
 اکنون من غلامان این غلامان تو و سواد قدیم و بزرگوار و بزرگوار و در حضرت تو جان خود  
 گوشت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چون این سخنان را اهل کتف شنیدند که بر او  
 خدایا که بر کتف که با سلف را که نشیند و بعد از آن فرمود: شکر الله که مرا این کتف  
 سلفی که ایند و اشیای باجه ای که که فرمود که بشوید یعنی این برادر خود را که نو مسلم  
 شده است و آن نو مسلم در کارها حضرت بود و با دشمنان حضرت فساد میفرمود تا در جنگ

صفین مدح شهادت و رسید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و السلام بکین و بجهن  
 او متوجه کردید و آن برای او استغفار کرد و بعد از آن هرگاه که در خدمت حضرت و مکرر  
 میکرد بد حضرت میفرمود که او دست ما بود بر او کتف بود و سبب که این واقعه پیش  
 متعده و دالت بر حقیقت خلافت و کتف با سلف در اشباح بنصیرم نهاد و خفی غایب که کتف  
 دالت برین که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعد از زمان پیغمبر متابع نظر او و  
 قرآنی و حدیثی سزاواران خلافت و امانت است و این است و ذکر و کتف را اهل کتف که  
 در عهد علی و در این کتف که از خود میگویند از حضرت خیر طایبان کتف **کتاب**  
 و دیگران که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش و کتف و آن است که در این کتف  
 نظام شاه که فرمان فرمای کتف بود و شاه ظاهر بر این عیاش و عیاش که کتف را با عیاش  
 که بر عیاش و عیاش که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش  
 شاه ظاهر جلالت شیع و پیرو عزت و کتف و عیاش که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش  
 اجتماعت بر فرمود که این نظام شاه با عیاش کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش  
 بود بر این اتفاق و اتفاق اتفاق شاه که عیاش کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش  
 با و علامه بسیار بود و عیاش کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش  
 شاه اصطلح عیاش کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش  
 بر این معلوم باشد که عیاش کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش  
 یکا و عیاش کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش  
 مایه و زانی عیاش که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش  
 چون این اتفاق شاه عیاش کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش و عیاش که کتف را با عیاش





نصیر الملک است اورا میخواست داده پیش خود طلب نمود و چون نصیر الملک خدمت نظام شاه  
آمد در مقابل خانباشی ایستاد حضرتش اورا مشاهده فرمود و فرمایید که ای بجا بیست  
که با من مخالفی و از من بگشای خود زنی و مخالف خود را هر چه میخواهی او را بگو  
و گفت دستش را برد و او را از آن مجلس برداشت و پیش از آنکه او را ببرد  
سایر امر اجون ایضا را مشاهده نمودند و بجا خانباشی را حاضر کردند و به هیئت که میخواهند  
بجای خود قرار گرفت و بعد از آن خانباشی ظاهر شد و الله مقامه را بالای اهل سنن کرد  
و بار میبویند و اشتغال خلق آن و با وی میگردند و مناظرع نموده حقیقت خلافت و امامت حضرت  
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را و بطلان خلافت اهل بدعت را بر ایشان از صراح شروشا  
کنند و معتبر ایشان بر ایشان ثابت کرد و اینده ایشان معترف شدند و نظام شاه مرید و متقا  
او گشت و متقا فلان عادل شاه و قلیب شاه نیز ثابت بر این اوستاد و زده مذهبی بر  
اختیار نمودند و مذهبی شیع در مقابل ایشان یافتند الحمد لله علی حسن توفیق  
در فضول الحق مستطورات کرد و بعضی شخصی بود که با مسلمانان شهر را و قتل و کشتن  
تمام با حضرت اسد الله الخالد علیه الصلوة والسلام داشت و پیوسته حضرت را میکشید  
انقلابی شایع شد که در خواب دید که حضرت رسول الله با نقل حضرت امیرالمؤمنین  
عنه السلام در عداوت الله آمد و حضرت رسول الله با امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب فرمود که برین کوفت  
این ایستادن که او را میکشید و حضرت شمشیر بیابان دو کشت او زد و او را بکشت  
و در آن چهل کسی که هم غیران شاعرین خواب را دیدند و چون صباح شد آنرا  
با ایشان گفتند و بان دو کشت او را شکافند و دیگران را اهل او فحش قائل و ساعی کنند  
و چون این خبر بدیده شد شکر گشت و انشاء محض کسی دیگر که این خواب را دیده بود  
نابین

بر این حال مطلع کرد که بداند یکیک بنزد ملک آمد خواب خود را با او نقل کرد ملک فرمود  
بکی معترف شود که او را این ابطالب بفرمود حضرت رسول الله گفت و دیگران  
در دیگر کرد و او را از حد برحدون العبدی گفتند و او نیز از اجل اعلی حضرت امیرالمؤمنین  
صلوات الله علیه بود و حال عداوت با حضرت داشت و در سالی از سالها با جمعی از شهرت  
بطواف بیت الله الحرام میفرستاد و این از ایشان اهل کتب و اصفی و ائم و ان ایستاد  
بملازمین سپید و بر سر قد حضرت رسول الله بود از من با حضرت خطاب نموده بگویند  
که عبادت که معترف خود را اعلی ادبی و او را از هر امیر از ادوی و فرجه بدی که او را بکشد  
شکم فرجه او را خوش کرد و یا سر بر بند او را بست و بدی که چهره کای که ی و با جمعی  
قسم مغلظه داد که بر سایر امیر میفرستاد و چون ایشان بر این امر اهل کتب و ائم  
از خط ایشان میخواستند اتفاقا شبی حضرت امیرالمؤمنین را یکی از ایشان در خواب دید  
بفرمود بیام از آن جهت چه میسازید بد و چون صباح شد از خواب خود را که دیده  
بود با جمعی گفت که یکی از ایشان بر پیش من قد حضرت رسول الله آمدند و این  
انرا گفته بود گفتند و چون شب رسیده هر پنج و در خواب دیدند که حضرت رسول الله  
بجای از آمد و از کاد سر آمد را بر پیر و از خلقی که از دران خوابیده بود کار داد  
از خون یا نیک و در لیدر بخاندان کد داشت و انرا که میسازید بر جمعی از خواب  
بالا میخیزان در جای می نشاند و چون بموضی آمدند شنیدند که امری گفته و حکام صلی  
جعی را از میان کوفت و حبس فراد بکشد انرا از حکام آمد صلی خواب خود را  
و با یخ از انرا که کد یک حکام جعی از ملازمان خود را با جمعی عداوت فرستاد و انرا  
گفتند شاه را نمایند و بعضی از برسانند و چون بخانه آمد رفتند حال ایشان دیدند که



در خواب دیده بود که چون ملک عرض نمود که ملک چک کرده که جو سوار از خیر بین  
 کنند و بسبب این ملک جمع کثیری صلح می شد و آنکه هر یک از ایشان بر وی بیایند  
 کنند و الحمد لله علی حسن تدبیر و دیگران نواز مرگ جان حمایت می اهدا می کرد  
 لیکن این شایسته با مولا محمد تقی شوشانی و این حکایت می خواند و کتاب فیض الموعود را  
 چنین است که در سال هجری ثانی ملاز و لیکن شوشانی که از اعظم علایق آن فن  
 بود و در ملا و هند و عثمان و روم و کبر و شاه و امیر اقام داشت و نصیب کثیری از این  
 با و موقوف بود چون شایسته می بود با نشان از حدیث سماع می نمود و مدح و تنبیح را پیوسته  
 مدح می نمود و آنکه گویان در بنا حلیت نموده و سلطان سلیم بر تخت سلطنت قرار  
 گرفت و از وسعت مشی که داشت فرموده بود که طایفه مریدان مدح و تنبیح علیه خود را بخواه  
 و کسب یا کسی کاری نباشد و در بطور اهل ادب آن و مذاهب مخالف را داشتند و در روزی  
 از روز هاد و بطلان ملاز و لیکن شوشانی در دفع مذکوب شد و سخن می گفت و چون  
 مولا محمد تقی شوشانی شیعه طایفه عقیده بود و سخنان او صبر نداشتند که در بطلان سخنان  
 ملاز و لیکن او هم سخن چند می گفت تا آنکه ماضی ایشان بطول انجامید و سلطان سلیم  
 ازین بیلار از نه خاطر گرفته بود و گفت بپوشید و حقیقت مذکوب نظر من را منور می نمود  
 و چون ظاهر می کرد و بر جوش و ایقان مولا ناصر محمد تقی شوشانی که از نقول سلیم  
 برانسته گفت من با روز لیکن در حقیقت مذکوب خود را و می اهدا می کنم تا بر پادشاه حقیقت  
 بگوید این دو مذکوب طوطی با یک سلیم پس سید که می اهدا می کنم و غیب نگه می اهدا می کند  
 کس که در حقیقت و بطلان مذکوب یکدیگر در نزاع باشند و متدین را معین کند و آنکه در  
 طایفه طایفه طایفه یکدیگر را دعای بد می کند یا بطلان می کند هر یک از طرفی که بطلان باشند

بیلای که فرار شود و آنکه بر حضرت سالم باشد و بسبب این و در سلیم با از این سخن بسیار  
 خوش آمد و ایشان دست بیکدیگر زدند و از جانب در و عدل کردند و از بطور سخن  
 میفرمودند و در هر روز و هر شب انتظار ایشان بود و یکدیگر را می اهدا می کردند و اتفاقاً در شب  
 هفدهم که در ملاز و لیکن شوشانی در دست یکدیگر با خانه ملاز و لیکن شوشانی از جهت کاری  
 رفته و از این سخن شایسته حکایت می خواند و ملاز و لیکن شوشانی را می اهدا می کردند و خود را می اهدا می کردند  
 خانه انداخته که شایسته را می اهدا می کردند و ملاز و لیکن شوشانی را می اهدا می کردند و در راهی خانه  
 بهم آمدند و چون که در طعمه اش کشته می خورد و می خورد و خبر سلیم و ملاز و لیکن شوشانی  
 هر یک از آن حال را می گفتند و هر دو را می گفتند که شایسته شایسته شایسته شایسته  
 را می گفتند و او را می گفتند که شایسته شایسته شایسته شایسته را می گفتند و او را می گفتند که شایسته  
 سلطان را می گفتند و در میان ملاز و لیکن شوشانی و ملاز و لیکن شوشانی را می گفتند و او را می گفتند که شایسته  
 تمام یافتند و بطوریکه که حرف می گفتند و در ملاز و لیکن شوشانی را می گفتند و او را می گفتند که شایسته  
 سفید اهتکاران آن ملکه بود و حاجی محمد نام داشت و او را می گفتند که شایسته  
 نشین نصیب بسیار داشت و از جهت او حق علیه با یک حاجی محمد که سلطان را می گفتند  
 پادشاه قیامت و ابد و آنکه در نام می خواند که در این حال از ملاز و لیکن شوشانی را می گفتند  
 می اهدا می کردند و در میان ملاز و لیکن شوشانی و ملاز و لیکن شوشانی را می گفتند و او را می گفتند که شایسته  
 و از این می بود که حاجی محمد از قول و بخت در ملاز و لیکن شوشانی را می گفتند و او را می گفتند که شایسته  
 امیرالمؤمنین من را می اهدا می کردند و در میان ملاز و لیکن شوشانی و ملاز و لیکن شوشانی را می گفتند و او را می گفتند که شایسته  
 آنکه که در نام و از این ملاز و لیکن شوشانی را می گفتند و او را می گفتند که شایسته  
 از آنکه که در نام و از این ملاز و لیکن شوشانی را می گفتند و او را می گفتند که شایسته

بعد از آن شخص متغول که بداند و اطراف خانه را بگرداند که شاید چیزی بگوید  
 بگویند و بکنجها چنانکه خفتی شده بود که بهیچونند او را از اینا چه کم بود  
 بود که عریان میکنند بخوبی که بهر جا میروند و بعد از آن او را خوب میزدند  
 که اگر چیزی میماند در آنجا حاضر میزدند و بعد از آن بسیار خود را به آنرا میزدند و خدای  
 نموده از راه بام بخانه حاجی میزدند و چون در آنجا میزدند بآن و سر او میزدند  
 از شدت سرما خود را بیای و حاجی میزدند و از اینها میزدند و بهیچونند حاجی میزدند  
 او را از اینها میزدند و بعد از آن با میزدند که دست و پایشان را میزدند و او را میزدند  
 الطریق و البته را میزدند و در آنجا میزدند و چون است از اینها میزدند و از  
 روی عقیده تمام میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 و هم را میزدند و از اینها میزدند که کمال و نور میزدند و او را میزدند که در آنجا میزدند  
 عیبت و در آنجا میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 از آنکه اندک که بعضی میزدند و بعضی میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 از آنکه میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 با هم میزدند که راه و میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 ندانیم که چقدر و چقدر میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 طریقی است که حقیقت میزدند که میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 غایب که میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 و از آنجا میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 که میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند

خدا از علی بن ابیطالب میگوید است دعا کنید و چون ایشان از اینها میزدند و او را میزدند  
 نموندند و میفاسد مای از اینها میزدند و او را میزدند و از اینها میزدند  
 اتفاق باشد با و دیگر طایفه ای چون شیعیان با و دیگر از خدای میزدند و او را میزدند  
 بطریق اینها میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 حقیقت میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 مای میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 بری و میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 که در آنجا میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 الذین میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 خلفا یعنی علی بن ابیطالب میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند  
 همرا که او میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 زنی از زنان که میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 که میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 گفتند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 هر دو که میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 میزدند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 گفتند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند  
 و گفتند و از اینها میزدند و در آنجا میزدند و او را میزدند



وادساخنی همه حال بگویند که تراخ زمان حضرت رسول الله از حضرت پیرم جابر نبشت  
 بعد از وفات شیخ چون خوسریله افتاده گفت بواسطه آنکه رسول الله و دعا لعان حکمه  
 زنده کان داد بی خانجی تراخ زن زنده کان جابر نبشت تراخ زمان حضرت رسول و دعا لعان  
 نیز جابر نبشت زن گفته دست گفته بگویند که عایشه خرو حشر انصالحی و حضرت علی بن  
 ابیطالب علیه السلام رفتن باذن حضرت رسول الله بوده با اذن آنحضرت بوده اگر کسی گفته  
 باذن آنحضرت بوده باین حدیث که لایزال بودی که فرمودی و اگر بگوید که رواه حضرت  
 رسول الله بوده بیکر کجاست و از وی این شیخ پیاده میگوید که و چیزی در جواب گفته زب  
 بگوید با و باطل میگوید که شیخ را مشهور نیست و من کثیر را بیکر آنحضرت و عمل آن  
 علیها السلام بودم و حضرت علی الذکر و مرسل الله را داخل فرمود و خدا را بجل آنحضرت  
 تعالی او بر حضرت رسول الله و حضرت طاهر بنی صلیوات الله علیه صلوات فرستاد  
 و اتم او را گوید نظایر بحاجت حکایت کن که جلوات فرستاد و العرب میفرستاد و ان است  
 که ابو جعفر کوفی علیه السلام بعد از آنکه حضرت امام جعفر صلوات الله علیه بر زبان فرمود  
 خود گفت که جعفر بن محمد بن جعفر گفت که حق و مطابق واقع بود که شیخ چنین بگوید که می گفت  
 سبک فاعلم ان است دوم آنکه خدا را بنویسد و بدیجی تواند بود که خدا موجود باشد و او را  
 نتوان بدیدیم آنکه بیک سلطان در دروغ مقید می شود بود چون تواند بود که سلطان  
 در این مقید باشد و حال آنکه او را نشی بود و مقید است که جلوات آنحضرت را می بینا شد  
 چون ابن حنفی بر بجلو اعلی الله مقامه و رسید فی الحال سبک بر داشتند و بدین ابو جعفر  
 و بر سر او زد و سر او را بیکست پیرم حضرت شیخ ابن فضل المالت کردند و گفتند خواب  
 نکره و کسر المالت شکست بجلو فرمود که من از وی شکست کسر او سبک شد و او را حلقه آم

اولئك انكروا الله ورسوله امام جعفر بكفت كه خدا را شناختند و پديد چون نوازد بود كه خدا موجود است  
و اود انشوا و ديدن با و صيگويم كه در سده و دوسر موجود هست باني اگر بگويد موجود  
نست و دروغ گفته خواهد بود و اگر بگويد موجود و متصف بوجود است چو هست كه انرا  
نمواند پديد و ديكر گفته كه امام جعفر بكفت كه شيطان كه از انش مخلوق است در دو رخ  
مقدم خواهد بود چو نوازد بود كه انرا انش معذب باشد و حال انكه خبر ناطق  
نموند پس با و عيگويم كه سكي كمين بر سر نداشت از خاک و سوزن از خاکست چون شد كه سوز  
از ان سلك ما نجاتي بگر گفته كه امام جعفر بكفت كه بنده فاعل خدا است و منجنبت  
بلكه انچه شده ميكد كرده خداست پس با و عيگويم كه در سلك با هم خدا بود ديكر از انسخ  
و انها انكروا الله مكن و ديكر ان تواند حكما باشد حكما اين متوكل عباسي است باره  
اذني تحت وان انيت كه صاحب فضل الحق از انسخ خلافاي بن عباس كه جعفر عزير  
بن شيراز است فضل نموده كه روزي متوكل عباسي بر منقش شفا و نداشتن بارعام داده  
بوده و در بيان مردم چشمش بر منقش شده بود كه بوضع ديگر بود بر او و طالبيد و پديد كه  
كيسه و از كدام قبيله و اصنام و اعره كه گفت از قبيله بني مخنفه و منصوص نام منقش متوكل  
كفت بعد از رسول الله خليفه بر هو كره اجد انم كه گفت از قبيله الخطوب و صاحب فضل  
الحري بكان و الله بجلي طافا و استقامت الله الله الغالب علي بن اوطاب متوكل كفت  
بزنيد او را بكي انصا كفت بخيبر كه بگو او بگو مرده كفت ان ابو بكر است متوكل كفت ديكر كه  
مرد كفت انان الوحيين و القاديب بالشيخين و هاجر الجوين و بايع اليعين و مصفى  
القبائل بن ابي الحسن بن ابي المؤمنين علي بن اوطاب متوكل كفت او را بزنيد شخصي بخيبر كفت  
بگو مرده كفت ان عيود متوكل كفت ديكر كه مودر كفت بن ارم الله و انج النبوا الله











سالاراده مکة تا مینا فوده بنیم طواف بیت الله الحرام مؤخر که معطر شدیم انشاء الله  
 بحمد الله امام عقی نقی جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوٰه والسلام سلام کردیم حضرت  
 از روی آلوده جواب سلام من داد و چون من ایستادم ایشان هر که میباردل از کف کشید و  
 اصطلاح تمام بهم رسانید با خود گفتند که ای این چه نقیصه ایست گفتند که امام علیه السلام از  
 من بجا نماند با خود که در سلام مرا از روی آلودگی که باطل اصطلاح حضرت خطا بود  
 گفتیم جان من فدای حضرت باد و این چه واقع گشته حضرت را از من از کف که که کرد  
 سلام مرا از روی آلوده فرمودی بنی حضرت علیه الصلوٰه والسلام فرمود ایخرا از روی آلودگی  
 مؤمنان سلفی که در بیان معرفت ساختن مؤمنان از خود خطا نه تو میباید کنی من گفتیم جان  
 من فدای تو باد و الله که حق است از ایشان و محبتش در من و صدیق ایشان بن ظاهر است  
 اکنون از خیمه بیرون ایستادیم و چون فرمود و این علی بن صادق است بنی حضرت علیه الصلوٰه  
 والسلام فرمود ایخرا حق است و عماره که در کف کرد و مؤمن با هم ملاقات نمایند  
 و در بعضی ملاقات با هم مصلحت کنند در میان دو انگشت ایشان صلوات خدا بر حضرت الله  
 تعالی قایم کرد فرمود و از آن جهت از آن باشد که صاحب خود را بیشتر دوست دارد و نگاه  
 یکدیگر را معافتر نمایند و هر که را در دل خوشتر کند بخت الهی از او بزرگتر و چون در آن  
 یکدیگر را ببینند آن عالم بالا ایشان بگویند که کائناتان شما امری بر یکدیگر چون با هم  
 بنشینند و با هم ناز و کوفت ملائکه عظام کائناتان کدام با هم میزند که از ایشان دوستی  
 که بسیار از آن است خود چه بگویند که حضرت الله تعالی خواسته باشد که ما بر آن مطلع گردیم  
 و چون سخن حضرت امام با خفایا بنیدن عرض نمودم که فدای تو شویم ایماز الله بود که  
 کائناتان کدام کلام ایشان را نماند شنیدیم و مع هذا از بیانات خود است و کلام ایشان از حق

و توفیق

و توفیق و حال آنکه حضرت الله تعالی فرمود ما یفطمین قول الله ربی عقی حضرت  
 امام علیه الصلوٰه والسلام چون سخن ما شنید سر میاراد خود بر زبان افکند و بعد از آن سر  
 بر افشاند و از آن فرمود ای حق کائناتان کدام نشنید و توفیق حضرت الله تعالی  
 ملاک عالم و عالم السلام است از ایشان و بعد از آن سخن از حضرت الله تعالی جان من  
 که کویا اودای پیغمبر و کون است با خود در یکدیگر را صلوات شد و بنده هر چه را خواهم بگویم  
 و اگر یقین از آن حضرت نماندیم و مع هذا که عیان شود و حضرت بنی که از انجم  
 باطوبان دانسته خواهی بود که از انجم باطوبان حجاب بکنند و در حضور ایشان مرتکب عیبات  
 نمیشود و در حضور حضرت الله تعالی حجاب بکنند و مرتکب عیبات نمیشود و حضور  
 حیوانات مرتکب عیبات نمیشود و حجاب بکنند و بسیار است که با هم است عیبات از ایشان  
 که صاحب جنت فرمود و چون بسیار عیبت داشت بر صاحب خود و بنی حضرت از جهت  
 معیشت اطفال و قضای خود و آنکه در بعضی حال ایشان باو گفت که اگر از خود اذی را بکنی  
 او بر من نبویا و از آنجا که میبینی آن را بکف خود افشان و بفرستی چون توبه  
 معاف از اطفال مراد و زود او شد لا علاج بر پیش آنکه آمد دیگر با از روی طبعی غرض از آن  
 گفت که پیشتر گفته بودی که چون بجدی بخلوی معیتر سانیکم کنی و بجا بیایند آن  
 ایخرا که از من از روی که بگویم مرد و کشته در خانه خود بخلوی و بیست ساله زن را  
 خلوت بخود و چون از روی که ناگهان فرمود زن گفت ای من گفتی که بخلوی غلط از جهت  
 این علی معیتر سانیکم گفت فدای تو شویم در اینجا عیبت و تو گویی نیست ندا گفتند که بر سر تو  
 توبه که اینجا از حضرت الله تعالی خالی میل نمیشود از توبه و توبه زن های و کلمه بر تو  
 و از آن اراده استغفار و خود را بجز از آن از و توبه طبعی بود اصفا و این باو کف خود و او را

و توفیق







کبر بود عقل از جمیع خلوق ارادت بر هر من و زید نام پیش بجلول و ستاد کرب  
عظ و دو بواستی اودانان کرد آنکه چون وز بربانند بجلول آمد بجلول گفت و در بر او  
خانه خود بی بری و زیر کفجان من طای فام تو بود چون ترا من خانه خود بوم بلکه این  
خبر رفت که تو خانه من قدم و خبر فرستی پس من بجلول را این مقام خانه خود بر روی  
حضرت بجلول خانه و نیز داخل خانه پدر رفاهت ارادت از جمیع جهات و معنیها  
بجلول گفت ای من و سوره ای خانه دار که هیچ کس مثل تو خانه نداند اما تو من که چند  
گاه مکن است که در این خانه باشی و زیر کف اهل علم عداوت من چه و نام که جلوی من خانه  
خواهم بود و اهل اهل خواهد داد بلکه در کتب است که در داخل من برسد و مال ازین خانه  
پس من بکند بجلول گفت دست گفته بگو من که بعد از اهل اهل که اهل رفعت گفت تمام  
تو بجلول گفت بگو من که عالم تقاضا می خواست و زیر کف تا من معیت که هر کس که این دار  
فرا با خرافه و دنیا با بی می باشد و از اینجا پس روشن شدن نداند بجلول گفت دست گفته  
اکنون بگو من که از برای تو آنکه گفته و از بافت خانه ساخته که بعد از انتقال ازین دنیا  
و آن در اهل غرض من باشد و زبون من منصف بود گفت و بلکه در حق من صفت  
دنیا و خواه و مال ازین است بجلول بعد از شنیدن این قول و زبونها از خطا عفو که  
گفت ای من اضاف بده که من این در دیوانه است و از عقل جداست که کل خود در حق  
و بی که با خرافه و از بافت است که و اینها و در آنها که دنیا بخالد بود خانه بنا کرده پس  
فرموده است که این را بیاور ایام که گفتا بی من و ما با بی این کن و من خود و از دست  
و کذا که قسم تو راست و مطابق واقع است و دیگر و عایت است که در حق من اوقات هر وقت  
الو شد عمارت عالی سلطنت



[illegible]









و ان کما اهل السلوک بوده منقول است که او گفته اند در این زمان روزی با جمعی کثیر و خطایان از اهل بیت  
 از ایشان گفتند که ما را چه بودیم و در میان ما چه شیخ و چه فقیه و چه عالمی که هر یک از اینها را می دانستند  
 جلای الدین بگویند و سالها بعد از آن روز در بعضی از کتب و مضامین آن ساله خبری بود که  
 جلای الدین در وقت قدس روح از قدوم حضرت شیخ قدس روح تعالی الله تعالی علیه السلام در آن زمان که در آن  
 بعد از این زمان عموماً عالم علم بر کشید و در عصر خود قدم در خط کجایان نهاده و منکر کرد  
 جفاان بهر آن که در وقت جوانی از سر گرفته و من و تو گویند زمان نبوی و کبریا بر اهل بیت  
 و روح بر جبهه های اهل بیت که عالم زبیر کرده و مولد او اندکی پیش از آنکه در آن شهر  
 از شهر علی اندکی با جفاان و چون بین شد در آن ده بیست و شش غایب و در آن سال که آنکس اند  
 و هم چنین حضرت مولد و اهل بیت از آنجا که شیخ قدس روح از آنجا که در آن شهر  
 از آنکه اوقات و جسم و ابروی و غیره از آن بیان فرموده و اگر کسی را هوای اطلاع بر احوال این جانب  
 مکتوب قدس روح تعالی علیه السلام از حضرت شیخ قدس روح از آنجا که در آن شهر  
 جفاان شیخ رجوع نماید که در آن مفضل از آنکه است لکن مادر اینجاست که می پرسیدم شعر  
 که در آن مکتوب فرموده بر اهل بیت از آنجا که در آن شهر  
 اشاره لطیف بر خط و مکتوب حق شیکه اشاعیر بر ساطع وجود جفاان شیخ قدس روح  
 و با مشاهده آن در آن ظاهر حضرت در آن مکتوب که در آن سال با اهل بیت و حضرت  
 بهشتی که در آن سال هم در آن مکتوب است و با این مکتوب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و حق و با اینها که در آن مکتوب است که با جمعی شیخ و اشاعیر از آنجا که در آن مکتوب است  
 متین میگردید که در آن سال از آنجا که در آن مکتوب است و از آنجا که در آن مکتوب است  
 طایفه و بارشاهان که در آن مکتوب است که با جمعی شیخ و اشاعیر از آنجا که در آن مکتوب است

دین اسلام طلوع نموده باشند و جنبه های آن و بر کشیده عالمی را بر سر گرفته باشند و عالمی  
 خلد الله تعالی علیکم و سلطه انهم در همان زمان و اما آنکه از این مکتوب حضرت که صاحب این مکتوب  
 پیش از آن ظهور و در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 مولد اشاعیر الدین انعم فی حق و مکتوب در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 در طایفه بن محمد که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 در طایفه است مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 و در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 العزیز و امین و بی کفایت از آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 جفاان شیخ مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 عینی است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 و در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 از آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 سلطه علیه حضرت خلد الله تعالی علیکم و سلطه انهم از آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 نوه مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است  
 که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است که در آن مکتوب است

و ان کما اهل السلوک بوده منقول است که او گفته اند در این زمان روزی با جمعی کثیر و خطایان از اهل بیت  
 از ایشان گفتند که ما را چه بودیم و در میان ما چه شیخ و چه فقیه و چه عالمی که هر یک از اینها را می دانستند  
 جلای الدین بگویند و سالها بعد از آن روز در بعضی از کتب و مضامین آن ساله خبری بود که  
 جلای الدین در وقت قدس روح از قدوم حضرت شیخ قدس روح تعالی الله تعالی علیه السلام در آن زمان که در آن  
 بعد از این زمان عموماً عالم علم بر کشید و در عصر خود قدم در خط کجایان نهاده و منکر کرد  
 جفاان بهر آن که در وقت جوانی از سر گرفته و من و تو گویند زمان نبوی و کبریا بر اهل بیت  
 و روح بر جبهه های اهل بیت که عالم زبیر کرده و مولد او اندکی پیش از آنکه در آن شهر  
 از شهر علی اندکی با جفاان و چون بین شد در آن ده بیست و شش غایب و در آن سال که آنکس اند  
 و هم چنین حضرت مولد و اهل بیت از آنجا که شیخ قدس روح از آنجا که در آن شهر  
 از آنکه اوقات و جسم و ابروی و غیره از آن بیان فرموده و اگر کسی را هوای اطلاع بر احوال این جانب  
 مکتوب قدس روح تعالی علیه السلام از حضرت شیخ قدس روح از آنجا که در آن شهر  
 جفاان شیخ رجوع نماید که در آن مفضل از آنکه است لکن مادر اینجاست که می پرسیدم شعر  
 که در آن مکتوب فرموده بر اهل بیت از آنجا که در آن شهر  
 اشاره لطیف بر خط و مکتوب حق شیکه اشاعیر بر ساطع وجود جفاان شیخ قدس روح  
 و با مشاهده آن در آن ظاهر حضرت در آن مکتوب که در آن سال با اهل بیت و حضرت  
 بهشتی که در آن سال هم در آن مکتوب است و با این مکتوب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و حق و با اینها که در آن مکتوب است که با جمعی شیخ و اشاعیر از آنجا که در آن مکتوب است  
 متین میگردید که در آن سال از آنجا که در آن مکتوب است و از آنجا که در آن مکتوب است  
 طایفه و بارشاهان که در آن مکتوب است که با جمعی شیخ و اشاعیر از آنجا که در آن مکتوب است



میاست بر اندر انجهت جاب شیخ صفی الدین قدس سره از شیخ طاهر و انجم که در خلد حضرت صفی  
 امیر می کنند بر من پیش رفتیم و گفتیم با رسول الله سبب آمدن حاجت که شیخ صفی میگفت بر حضرت  
 بلفظ می آید و بعد بسبب این از امامان می که که او نیز از آنجا می دهد بر اهل دانش و پیش ظاهر است  
 که جلاد این جاب شیخ در تفسیر از آن کتابه از اینست که چون طغیان اهل خلافت از شیخ که شیخ  
 حقیقت در اسلام است و حقیقت در اسلام بان دانش و پیش رفتیم و از او بر خلفاء اندک و از نیز اهل  
 طغیان و خلافت که در بدایت ان بنیست بعد از این بیست و نه مرتبه حضرت شیخ قدس سره از شیخ  
 سعه او و در اخبارش خلافت الله طاهر است که منتهی خواهد شد و از بدو خفا برین املا که جلاد خود  
 یافت و چون کلام باین مقام می رسید که سبب خفا و مدح حق و طغیان اهل خلافت اند  
 در اینجا مذکور کرد و طغیان بعد از حق برین اطلاع حاصل کرد و در تفصیل این واقعه از آنکه حضرت  
 الله تعالی رسول خود را مامور کرد که انبیا که حضرت امیر المؤمنین و امام الحقین صلوات الله  
 انجهت امامت و هدایت بخاطر نبی و ایدان که بعد از حضرت امیر بسبب بر این حضرت  
 صلوات الله علیه ملازم طریق بر جان است و در شیخ ضلالت گرفتار نکردند حضرت مقلد شیخ  
 صلوات الله علیه از امتا که امر الله تعالی وقت از حجت انچه از ادع در منزلت بعد بنهم جاب شیخ  
 که بنظر الله و موالف تفصیل موصول است انحضرت من انجهت امامت نصیب خود و امتا که  
 کرد انبیا با شیاع و پیروی حضرت و اکثر اهل ایمان بر حضرت سزاوارده عیض از آنکه حسل و بقیع  
 جهت بعضی که از ان حضرت در علم امامت داشتند بسبب نکردند ساحت حضرت ابابا و اجلاد و اولاد  
 و امام و احوال ایشان در واقع بدو واحد و حین و سال و غیره داشت کشته شده بودند بلکه  
 انظار عموکه برین شد که بعد از خلیفه حضرت سید کوثر و انحضرت از امام مطلق و خلافت  
 رسول خالق و مانع شوند و برین عزم بر سر کان و سرکه کان ایشان و شیعه و مقلد ان بنیستند

که میگوید

که میگوید با نام و سبب که انحضرت نکند و چون حضرت سید عالمیان رحلت نمود از آنکه در دنیا  
 سر از کینکا ه غلام برادرند و جمع منافقین و طغیان را که در ایام فتح مکه معظمه از خود شمشیر  
 اهل ایمان بحضرت اهل اسلام که بودند و در آن مکتوب بن بودند هم با خود با و در هدا  
 عموکه و در حالی که انحضرت بمجست و بجهت حضرت رسول الله مشغول بودند و بقیع بری ساعد  
 جمعیت بودند و ابو بکر خلیفه بنا کردند و ابو بکر در عرض موت که بدو اسفل و اصل می شد  
 عمر از بصره می آمد و درین روز که بدو را ابوالوفاء بن حله کرد و امامت ابی بکر می داشت  
 کس قراره داد که بعد از موتش که بعد از رحمت بن عوف و ابوالباب انکه او خلیفه سزاوار  
 و این خلیفه عثمان انجهت خلافت معین کرد بدو زید عبدالرحمن با نعمان بن عوف و عثمان بن عفان  
 زشت و فحاشی که در آنکه کانداز ایشان درین اسلام و انجم شد و باینکه معاویه و بنی سبب  
 خلفا بنی امیه و عباسیه هم در خلافت طمع نموده خلافت را منتهی شد و بعد از طغیان و عیض  
 انجهت بنی که هیچ کس از اعمام و خواص بخانه ارباب عصمت صلوات الله علیهم نرفت امامان مثل ابی  
 و منافق و مالک و احکام حیل انجهت خود و امام مطلق جعل نمودند و معتز که نکند که هرگز مسئله  
 داشته باشند از ایشان بر سر و انحضرت انچه از خلافت مکه صلوات الله علیه و عباسیه حضرت ابی بکر  
 و آنکه بطاهر شرک حکم حضرت الله تعالی انجهت امامت و هدایت مقرر بود و بعد از انکه شد  
 صلوات الله و تابعین از ایشان که انحضرت من طمع که با صاحب ایمان جهت حق و پیوسته داشتند  
 و بعد از انکه سزاوارت بر این بر او باطل می شد و خلافت ان سزاوارت نبود و پیوسته ایشان بر خود  
 و لازم داشت مخصوص در آن که بعضی از آنها فقیر مثل ابو هریره و عمر فاروق و امثال ایشان  
 جهت ترویج منافع که سدا ایشان احوالشان زبان سبب در معین ایشان وضع نموده باشند و  
 بابت ثبات زادن ایشان نمایان ایشان نقل کرده باشند و بواسطه این اعتقاد ناسد و صحت عام



خلق انطاغیان هر مان باعه ظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و علی شجر و سایر شیعیان  
 در هر زمان از راه انفسی و سر غایت میرسد و از بر خیزد شیعیان هر مان از برای دفع  
 این طغیان ان خود مذهب شیعه را که متفق حقیقت دین اسلام است خفی صیلا شد و موجب  
 ظاهر اهل بیت هب باطلی انم ضلال بودند و این معصیت هم بر نماند ان جناب شیخ  
 قدس سره العزیز که حضرتش را غیر شیخ و در دین برین داشت که از جناب حضرت شیخ  
 اسیر در خواهد که ان جهت تر بیخ مدعی حق است و شیعه را انرا عین و حجاب شیعیان با ان  
 بهم رسد که انضا ابر حفره غل حجاب او غوره اظهار کلام خود در سره علنی توانست که و از  
 و با این اخفا برود انید و از بلاغ نفیر خلاص شود پس در آن ده قله اولیا شیخ را هد  
 که رسید حضرت یون با خود بار و عهدا شان عوده با جمع دیگران در میان صلی عقده باطل  
 حضور و خیر و بل که حضرت فاضل الحیات رضی و ذری عونه قبل ان طلب انشد عاتق  
 و حضرت علام العنوب جات عظیمه چون بعلم از بیلاست که سول الله و اجداد حضرت شیخ  
 قدس سره العزیز که شایسته این شان عظمی نبشت دعا حضرتش را غیر حجاب موقوف  
 داشته و شیخ و انشا و انید که حق و حجاب اهل حق را شیخ زده اول و اجداد حضرت سلطان  
 سیر سلطنت و حجاب را بی زینت افزای او نلت خلافت و کتب شایع شد و برین دولت  
 عهد و عهد ملک و ملت ناسخ ابالت مال و ناملا و ما حق خوانین جوانین در کمال قدا  
 شاه کونکری ابوالمظفر شاه اسمعیل اجداد خان روح الله نظام و ص و اسکنه و فرادین  
 حیان و موقوف کرد انید و حضرتش را بیلاست باقی موافق و بیقات نامشاهی و عیون  
 بیلاست و اجداد اهل بیت که در میان اهل بیت صلوات الله علیهم صلوات الله علیهم  
 او و بیوم انم ضلالی که در میان او و بیوم سوخ یا انم یونید و انک زمانه و انک و نای

کلمه طیبه علی علیه الله که بسبب طغیان اهل بیت و عباد حق بود در کتب و بلاد عربی زمین پس شد  
 و کلمه یا که حیات الحق و کلمه الی باطل از ملک هفت سما که یون خان اهل ایمان سرانجام  
 و موالیان عنین طاهر که در عالم و ان انفسی رساها کوفه یونیه در انتظار فوج بعد ان شد بود  
 ان و با این اخفا سر بر و نند و ظاهر این کتب و با این عبادت عظیمی که  
 دعا حضرت شیخ بر کوار اول و اجداد حضرتش کلفا انم خلفه انم و انید بنیاب حضرت  
 و انجو و جلت عظمه اینست که متصل کرد و بدولت فایم انم علی الله علیهم اجمعین و ان  
 که مقصد از ابراد انک کاتب این بود که بر هر کس از شیعیان ظاهر کرد که حجاب شیخ را با اولاد  
 انجا و شوخ قدس سره و دفتر انشان نامشیت ناهارک بخود و اجداد نام و انک که انجهت شد  
 کفر انی و نفی عظمه و دیگر اوقات دوام انید و ان از جناب خود و در انم طلب فایم  
 قد و انم الفایم من مع هذا الکتاب من تصنیف قطب الاضایة العالمین زید و اولیا الکاملین  
 بهمان العارفين و العاشقین قله الزاهدین اسوه السالکین انقاد المرادین زین

المنانین عارقه سرب و الحقیقه کاشف الودود و الطریق صدر مستطاع  
 قطب ملک الاموات العالم الزمان المنشر بیدان السجدة الوتدین  
 عند الله المنقر الفی ده ده عباس الشهور و یولی  
 تم فی فی الفقیر الحقیر غفره فوبه و سر عیون و نوا یوم  
 عباد الله فی یوم الخلیف ششم ششم  
 الحام  
 انما الله



Handwritten signature and date in Persian script.

Handwritten notes and signatures in the left margin.



12/4